

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح قشوده

شهدای دانش آموز

استان مازندران
تهیه و تنظیم: میثم عادل



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

تهیه و تنظیم: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی
www.hamkelasi21.ir

همکلاسی

کانون فرهنگی، تبلیغی



استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران



وصیت نامه و زندگی نامه
شهرستان بابلسر

هدیه برای مامور

گردآورنده : میثم عادل

تابستان ۱۳۹۷

کتاب بابلسر

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس : ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۲۱ - ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ - www.hamkelasi21.ir

پیام امام خمینی(ره) :

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه مقابل شماسمت جمالتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

خداوندا، این عزیزان از خود گذشته را در جوار رحمت خود بپذیر، و ما را از قیدها و بندهای خودبینی و خودخواهی نجات مرحمت فرما. «إنک ذو الفضل العظیم».

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۱۰)

پیام امام خامنه ای(مدظله) :

*** حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین کنگره "راه کربلا"، ویژه بزرگداشت شهدای انجمنهای اسلامی دانش آموزان، پیامی صادر فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بوستان پر بار و برکت ایثار و شهادت که فضای ایران اسلامی را آکنده از عطر صفا و معنویت کرد لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. هرگاه در میان ملتی تفکر سالم و نجاتبخش در سطح وسیع جوانان نورسته گسترش و عمق یابد فلاح و رستگاری آن جامعه و آن ملت، محتوم و تخلف ناپذیر می گردد. نسل جوان مظهر تلاش و ابتکار و صفا و وارستگی است. انقلاب کبیر اسلامی توانست در برابر هجوم بی امان فساد و شهوترانی و بیکارگی و عاداتهای زشت به سوی نسل جوان معاصر خود، سدی نفوذ ناپذیر بسازد. دستهای مرموز، دل‌های بدخواهی که تهاجم آن گنداب اخلاقی را به سوی دل و جان جوانان در همه جای گیتی سازماندهی می کردند در این حصار تسخیرناپذیر از کار بازماندند و نتیجه همانست که در تاریخ افتخارات ایران در شمار بلندترین قله هاست. امروز دولت و ملت بخصوص مسؤولان امور آموزش و پرورش و دیگر مسائل جوانان، باید حفاظت از آن سد منبع را بزرگترین وظیفه ای انسانی و انقلابی خود بدانند.

از خداوند متعال علو درجات شهدای دانش آموز و دیگر شهیدان این مرز و بوم و صبر و اجر بازماندگان آنان را خواستارم.

سید علی خامنه ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر^(ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی . . .

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۹۰ شهید دانش آموز **شهرستان بابلسر** به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، بسیج دانش آموزی و ... که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم.

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمت از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل - تابستان ۱۳۹۷

این کتاب را به روح مطهر امام(ره) همه شهیدان راه حق، علی الخصوص **سردار سرافراز اسلام حاج علی ثالیکار** از فرماندهان لشکر ویژه ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس و فرمانده فعلی قرارگاه عملیاتی غدیر شمال کشور تقدیم می نمایم.

باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



فهرست:

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه	نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
اکبر(علی)	آقاجانی	۱	یوسفعلی	صفرپور عربی	۹۶
الله قلی	آقایی تمرداش	۳	اسحاق(حمید)	صفری	۹۸
سعید	ابراهیم پور عربی	۵	نظر علی	صفری	۱۰۰
مرتضی	ابوالقاسم زاده	۷	حسین	صمدی	۱۰۲
حسین علی	احمدنژاد سر حمامی	۹	سیدعباس	ضیاءتبار احمدی	۱۰۴
شعبان علی	احمدنیا مرزونی	۱۱	محمدحسین(مهدی)	طهماسب پور فوکلابی	۱۰۷
حسینعلی	اصغری	۱۳	ولی الله	عابدین پور	۱۰۹
اسماعیل	بابائیان مشهد سر	۱۶	غلامرضا	عبدالله پور	۱۱۱
نعمت الله	باباجانی بابلی	۱۸	غلامعلی	علی پور دوغی کلا	۱۱۳
اسماعیل	باباگلی کله بستی	۲۰	علیرضا(حسین)	غلام نتاج عربی	۱۱۵
عزیزالله	بابانتاج کاسگری	۲۳	مهدی	غلام نژاد	۱۱۷
رمضانعلی	باقرزاده	۲۵	مهدی	فرجی کله بستی	۱۱۹
رجب	برارپور	۲۷	شهرام(مقداد)	قلی پور	۱۲۱
محمد	بزرگ تبار آسی	۳۰	عسگری	قلی تبار	۱۲۳
محمد	پاشنا	۳۲	علیرضا	کاظمیان بابلی	۱۲۵
سیدعلی اکبر	پوربابا مقری	۳۴	علیرضا	کاویانی	۱۲۷
جمشید	پور کریم عربی	۳۶	حسن	کریم نسب کبوتردانی	۱۲۹
شعبانعلی	پهلوان پور فولادکلایی	۳۸	حسن	گرچیان مهلبانی	۱۳۱
عبدالعلی	جعفر قلی زاده آسی	۴۰	محمدرضا(منوچهر)	گیلانی	۱۳۳
غلامعلی	جهانیاں بهنمیری	۴۲	فیض الله(داریوش)	لطفیان	۱۳۵
شیرزاد	حبیب پور عزیزی	۴۵	رضا	محبوبی حسن کیاده	۱۳۷
سیدحسن	حسینی	۴۷	مهدی	محسن پور	۱۳۹
سیدمرتضی	حسینی	۴۹	اکبر	محسن پور	۱۴۱
عین الله	خدابخشی	۵۱	غلامعلی	محسن پور آسی	۱۴۴
صابر	خدادادی دهنه سری	۵۳	زلفعلی	محمدی شرمه	۱۴۶
کاظم	خردمندی	۵۵	محمدیوسف	مردان زاده	۱۴۸
قربانعلی	خرمیان	۵۷	سیداحمد	موسوی بهنمیری	۱۵۰
محمدقاسم	خمسیه	۵۹	سیدحسین	موسوی نژاد	۱۵۲
محمدرضا	خمسیه بهنمیری	۶۱	کمال الدین	مولایی	۱۵۴
عباس	دکلان	۶۳	محمدجواد	مولایی	۱۵۶
محمداسماعیل	ذاکریان عزیزی	۶۵	سیدقاسم	میرآقازاده	۱۵۸
فیض الله	ذبیحی نیا قمی	۶۷	سیدحسین(موسی)	میرداداشی کاری	۱۶۰
علی	رزقی	۶۹	حسین	میرزاآقایی سر حمامی	۱۶۲
کاظم	رزقی	۷۱	سیدحمید	میرزاده	۱۶۴
مرتضی	رسولی نتاج میری	۷۳	سیدمحسن	ناصری	۱۶۶
صمد	رشیدی	۷۵	خیرالله	نجاریان بهنمیری	۱۶۸
محمدکاظم(رضا)	رضانی	۷۷	حمیدرضا	نریمانی کله بستی	۱۷۰
محمدباقر	شریف تبار عزیزی	۷۹	جعفر	نژاد اصغر کله بستی	۱۷۲
محمود	شریف نژاد عزیزی	۸۱	حسین	نصر الله نژاد کاسگری	۱۷۴
عبدالله	شریفی	۸۳	جانعلی	نعمت زاده	۱۷۶
رضا	شعبان نتاج عزیزی	۸۵	سیدمهدی	نورانی	۱۷۹
قاسم	شعبان نتاج عزیزی	۸۷	سیاوش	نوعی تمرداشی	۱۸۱
مهدی	شکورخواه	۸۹	محمدکاظم	یحیی تبار آرمیچی	۱۸۳
حمزه علی	شیخ تبار عزیزی	۹۱	رمضان	یوسفی	۱۸۵
مرتضی	شیرخانی کله بستی	۹۳	قربان	یوسفی روشن	۱۸۷



شهدای آموز

اکبر آقاجانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اکبر آقاجانی

اکبر آقاجانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ریحانه ابراهیمی و پدرش سلیمان آقاجانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اکبر آقاجانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۷ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار روستای اجاکسر شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مزار نمادین دارد. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اکبر آقاجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

مرده میندازید آن کسانی را که در راه خدا کشته شده اند بلکه زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

در قاموس شهادت واژه وحشت نیست. امام خمینی

در آغاز جهاد است که زندگی از نو آغاز می شود، مانند نوزادی که از رحم مادر به جهانی بزرگ می رود و زندگی جاودان و همیشگی و اخروی دارد. خدایا خودت می دانی که چقدر گناه کرده ام، خدایا به لطف و کرم و بزرگیت که اگر تو مرا نبخشی به کی پناه ببرم؟ خدایا استغفار می طلبم. خدایا بر من آنروز نشود که در زیر شلاق های دوزخ صدای (يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدْنِي) سردهم؟؟؟

مادر عزیزم! سلام مرا بپذیر، حلالم کن، گناهان مرا ببخش، مبادا در فقدان من گریه کنی که این خواهش من است. خدا را شکر کن که من به مقام والای شهادت رسیدم، خودت بهتر می دانی که مرگ حق است و چه بهتر که در راه حق مردن که نعمتی است بزرگ.

ای پدر عزیزم! حلالم کن، مرا ببخش از اذیت هایی که کردم، خواهش می کنم که در مرگ من گریه نکنید و پاسداران را دعا کنید. ای خواهر! تو هم زینب گونه باش و در راه خدا مبارزه کن که چه شیرین مبارزه ای است.

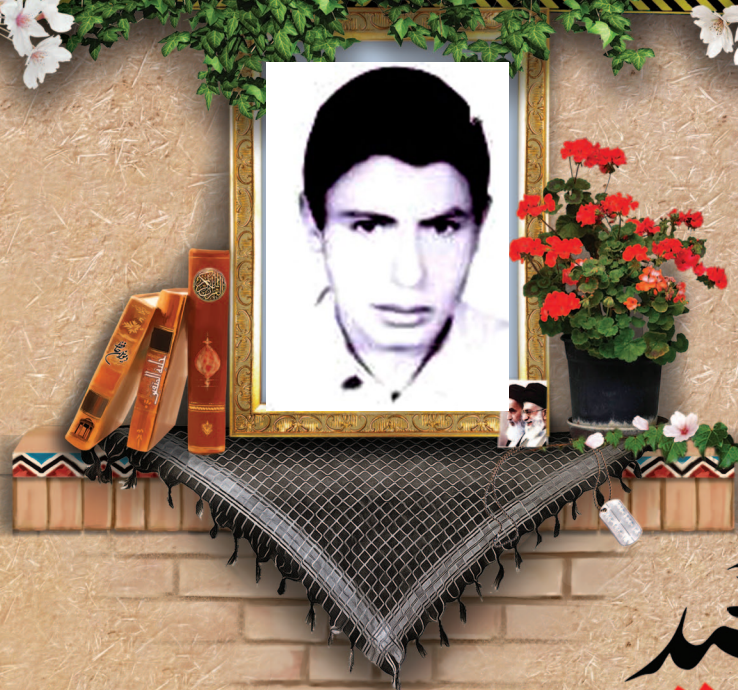
با سلام به بچه های بسیج که خداوند انشاء الله تمام نعمتش را به آنها بدهد که این فرزندان معصوم با کمترین انتظاری آخرین تلاش خود را برای امام و ملت انجام می دهند. سلام من به برادرانی که وقت های اضافی دارند و می دانند که اسلام به آنها نیاز دارد و محتاج است در بسیج ثبت نام کنند و مواظب سنگر خود باشند. و پیام دیگرم به برادران انجمن اسلامی اوجاکسر: که آخرین پیام امام (یا للمسلمین) را شنیده اند به داد اسلام برسند و مستحکم تر با شیطان بزرگ آمریکا و تمام استعمارگران شرق و غرب بجنگند. برادران سعی کنند تبلیغات را در محل و شهرهای خود زیاد کنند و به قول امام کوچکترین کاری که می کنند با بلند ترین فریاد صدا بزنند و ...

برادران! صبور باشید و همدیگر را دوست داشته باشید و کینه دیگری را کنار بگذارید و بدانید که مرگ راهی است که باید پیمود و سفری است که باید رفت، چه بهتر که در راه اسلام و خدمت به ملت شریف اسلام باشد و بدانید ملتی که شهادت برای او آرزوست پیروز است.

در آخر توصیه می کنم در هر کجا که هستید پشتیبان روحانیت و ولایت فقیه باشید که استمرار حرکت انبیاء است و دیگر اینکه در تبلیغات خود بیشتر امام را دعا کنید. (ان الله مع الصابرين) و پیام من به ملت شریف ایران که چهار سال است خوبی و بدی و دشمنی با انقلاب را تحمل کرده و خم به ابرو نیاورده و مقاومت از هر لحظه با منافقان در ستیزند و شعارشان این است که می گویند: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، خدایا خدایا از لحظه لحظه عمر من بکاه و به عمر امام عزیز اضافه کن. هر چه دعا دارید به امام کنید که چراغ راه مسلمین است.

ما زنده از انیم که آرام نگیریم موجبم که آسودگی ما عدم ماست

والسلام



همکلاسی آموز

الله قلی آقایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز الله قلی آقایی
الله قلی آقایی در سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان مشکین شهر
استان اردبیل دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش تماشا عبادی و پدرش
میرزایار آقایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس گرمی مغان مشکین شهر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار برای
کار به همراه برادران به بابلسر آمد و در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران
و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید الله قلی آقایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۷ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به کتف شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گرمی مغان شهرستان شهید پرور مشکین
شهر استان اردبیل مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

الله قلی آقایی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام و درود به شهیدان انقلاب اسلامی ایران سخن را با نام خداوند متعال شروع می کنم.

سلام برادر عزیز و گرامی! به شما توصیه می کنم که نماز را ترک نکنی، همیشه به یاد خدا عمل نیک انجام دهی که جز عمل نیک هیچ توشه ای برای جهان آخرت و جهان جاوید نیست.

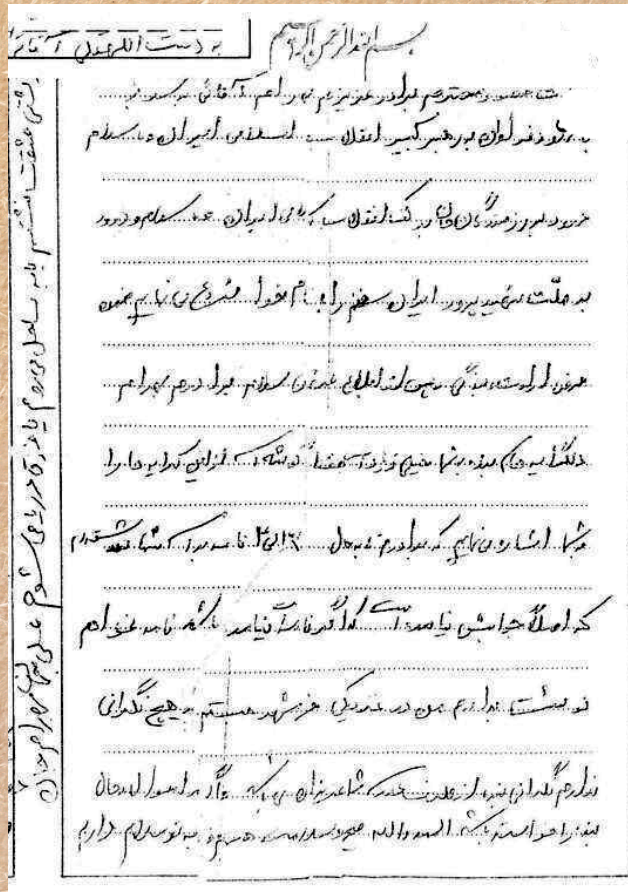
وصیت می کنم که همیشه خوش اخلاق و مهربان باشی.

برادران گرامی! لطفا این برادر کوچک را ببخشید، چون اگر شما را نتوانستم ببینم، بنده را به بزرگی خود ببخش چون شما را من خیلی اذیت کرده ام. من خیلی آرزو کردم که شما را ببینم و نتوانستم و برادرم (علی)! عروسی شما مبارک. وقتی که به مرخصی آمده بودم شنیدم که عروسی می کنی، مبارک باد این عروسی.

من راه علی اکبر را رفتم، این راه برایم خیلی خوب و خوش است.

برادرم ۱۲ تومان به برادرم ۱۲ تومان به اطلس مادر شهروز بدهکار هستم حتما این بدهکاری را هم بدهید.

سلام بر امام امت خمینی بت شکن





شهدای آسمان

سعید ابراهیم پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید ابراهیم پور
سعید ابراهیم پور در ۱۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گوهر تاج
آقاجانی و پدرش زین العابدین ابراهیم پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سعید ابراهیم پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۶ منطقه فاو عملیات
والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر و قطع دست شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
عربخیل شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سعید ابراهیم پور

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مطیع محض رهبر بود. وقتی که رهبر فرمودند، نیروها باید به جبهه بروند، ایشان اطاعت پذیریشان از رهبر خیلی زیاد بود و گفت برای حفظ مملکت و دین و ناموس و رهبرم، باید بروم و دفاع کنم. رفتار بسیار خوب و عالی داشت، به بزرگترها احترام می گذاشت و به پدر و مادرش در امورات خانه و بیرون از خانه کمک می کرد.

محمود نبی زاده - هم رزم شهید - می گوید: «بنده به اتفاق سعید در منطقه عملیاتی والفجر ۸ در فاو حضور داشتیم. با توجه به سن کمش از روحیه شهامت و شجاعت خاصی برخوردار بود. از حالات سعید قبل و حین عملیات متوجه شدم که برگشتی نیست و با اصابت ترکش خمپاره به لقاء الله پیوست.»

دوست شهید - سید غفار میر احمدی - می گوید: «بعد از خوردن سحر با موتور به منزل ایشان می رفتم و باهم برای گرفتن ماهی به رودخانه می رفتیم و اگر من آن روز ۴ تا ماهی می گرفتم و ایشان ۱۲ تا، موقع برگشت چند تا به من ماهی می داد تا تعداد ماهی های ما مساوی شود.»

سعید جوانی بسیار بانشاط، پرتحرک و پرانرژی بود، به خاطر همین در بین دوستان از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

مادر شهید - گوهر تاج - می گوید: همیشه شاداب و سر حال بود، به واجبات عمل می کرد و در ترک محرمات کوشا بود. مطیع محض حضرت امام بود.

* یادها و خاطره ها:

پدر شهید: آن طور که همزمانش برایم تعریف می کردند، شجاعت و دلیری زیادی در منطقه از خود نشان می داد. دوستانش می گفتند: در منطقه ای که ما بودیم دور تا دور ما آب بود. به طوری که غذایمان را با قایق می آوردند. شبی متوجه ناله یک نفر شدیم. فرمانده مان گفت: «بروید ببینید صدای ناله از کجاست.» پاسخ دادیم ما نمی توانیم. ولی شهید سعید گفت: من میروم. رفت و مجروحی را آورد.

حجت الاسلام سید کریم آقامیری تعریف می کردند: در هفت تپه، محمود نقی زاده، آر پی چی زن و سعید، کمکش بود. قرار بود شب بعد نیرو بیاید و ما را به عقب ببرند. ساعت ۹ شب به محمود گفت: محمود، دشمن آمد. محمود گفت: تو از کجا میدانی؟ صبح که بیدار شدیم، همه را در آغوش گرفت و مجدداً از جایش بلند شد و گفت: محمود دشمن آمد و قبل اینکه بگوید چطور و از کجا، خمپاره ای آمد و بر پیشانی اش نشست.



همکلاسی

مرتضی ابوالقاسم زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی ابوالقاسم زاده
مرتضی ابوالقاسم زاده در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
مریم صابری و پدرش منوچهر ابوالقاسم زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر رشته فنی با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی ابوالقاسم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۱/۲۸ منطقه آبادان در اثر
اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی ابوالقاسم زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

* فراهایی از وصیتنامه شهید:

سلام به پدر و مادر و خواهر و برادرم و سلام به تمام فامیلهما و دوستان. امیدوارم حال همه تان خوب باشد. من وظیفه خود دیدم که به جبهه بروم و در نبرد حق و باطل، از اسلام دفاع کنم و اگر بکشم، به بهشت می روم و اگر کشته شوم باز هم به بهشت می روم.

چون بر هر شخص مسلمان واجب است، قبل از مرگش وصیت کند، البته من چیزی از خود ندارم ولی چون بر من واجب است، وصیت می کنم.

مرا در بابلسر کنار قبر شهدا دفن کنید.

از آشنایان و دوستانی که در گروه های مخالف جمهوری اسلامی هستند تا زمانی که به گروه اسلام برگشتند به تشیع جنازه من نیایند و به آنها بگویید که به راه حق برگردند و راه حق جز راه الله راه دیگری نیست.

و آن مقدار لباس هایم را که دارم به آنهایی که تشخیص می دهید مستحق هستند بدهید.

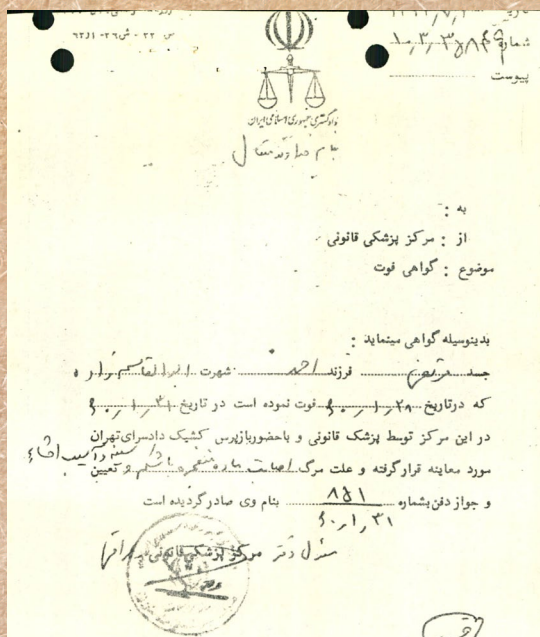
دیگر عرضی ندارم فقط امام را تنها نگذارید.

از طرف من مصطفی و معصومه را بوسی کن.

امیدوارم گناهان مرا ببخشید.

خدا حافظ

پسر تان مرتضی





همکلاسی آموز شهید

حسینعلی احمدنژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسینعلی احمدنژاد
حسینعلی احمدنژاد در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه
قریشی و پدرش شعبان احمدنژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید حسینعلی احمدنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۰۹ منطقه بستان عملیات طریق
القدس در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرحمام شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسینعلی احمدنژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران شهید از خصوصیاتش می گویند:

بسیار مهربان و دوست داشتنی بود، اوقات فراغتش را با فوتبال و کمک به خانواده میگذراند. علاقه خاصی به روحانیت داشت و اکثر اوقات در نماز جماعت حضور داشت.

با این که سن و سالش کم بود ولی دفاع از میهن و مملکت و ناموس را بر خودش واجب می دانست. عاشق انقلاب بود و به همه توصیه می کرد که از انقلاب اسلامی پیروی کنند و دست از انقلاب نکشند.

تواضع، فروتنی، روحیه مذهبی و حسنه و دوست داشتنی که با دوستان داشت، در تأثیر پذیری روی دوستانش مؤثر بود.

رفتارش با پدر و مادر بسیار خوب بود، هیچوقت صدایش بالاتر از صدای والدین نمی شد. بسیار مهربان و دلسوز بود.

کار می کرد و حقوقش را هر هفته به پدر و مادرش می داد.

روحش شاد یادش گرامی

والسلام

شماره ۱۰۱۲۴

تاریخ ۱۳۹۵/۹/۱۴

نوع سند: **تواضعنامه**

موضوع: **تواضعنامه**

نام و نام خانوادگی پزشک: **دکتر سید علی حسینی**

نام و نام خانوادگی بیمار: **حسینعلی احمدنژاد**

تاریخ تولد: **۱۳۹۵/۹/۱۴**

تاریخ فوت: **۱۳۹۵/۹/۱۴**

سند معتبر است بلامانع میباشد.

نام و نام خانوادگی پزشک: **دکتر سید علی حسینی**

نام و نام خانوادگی بیمار: **حسینعلی احمدنژاد**

تاریخ تولد: **۱۳۹۵/۹/۱۴**

تاریخ فوت: **۱۳۹۵/۹/۱۴**

سند معتبر است بلامانع میباشد.



همکلاسی آموز شهید

شعبانعلی احمدنیا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبانعلی احمدنیا
شعبانعلی احمدنیا در ۲۹ دی ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ساره خاتون
شعبان نژاد و پدرش رجبعلی احمدنیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید شعبانعلی احمدنیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ منطقه رقابیه در اثر اصابت
ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شعبانعلی احمدنیا

بسم الله الرحمن الرحيم

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

آن گروه مخصوص به درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند و آنها به حقیقت هدایت یافتگانند (بقره ۱۵۷)

به حقیقت هدایت یافتگانند که در راه خدا از جان و دل و مهمترین نعمت را تقدیم خدا کنند، این از الطاف الهی و رحمت خاص و عظیم جهان آفرین است که خون در مقابل بهشت و جان در امتحان با گلوله ها و خمپاره. پس ای جوان! خون که به حرکت در آورنده جان است را در مقابل گلوله ها به مقابله در آور تا به قول امام این خون است که بر شمشیر پیروز می شود به اثبات رسد و بهشت را در آغوش گرم خود بگیر و به خود بیال که من از درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند برخوردارم.

حال ای گلوله ها با خونم بستیزید تا با آغوش باز به استقبالتان آیم و شما را در آغوش گیرم و در قبال این به معبود خود برسم و از الطاف او بهره مند گردم.

ای جوانان و ای ملت! بازوی ولایت فقیه و امام باشید، نکنند زمانی از حمایت امام غافل شوید پس در مبارزه با نفس فائق آئید تا از الطاف او بهره مند گردید.

ای جوانان! در آینده نزدیک همگام با امام کربلا را در آغوش گیرید و قدم به سرزمین قدس بگذارید و گامی به سوی فتح جهان و برافراشتن پرچم اسلام بر تمام کاخ های استکباری جهان بگذارید.

ای امت دلیر و شهید پرور! در اجتماعات و نماز جمعه ها و راهپیمایی ها شرکت کنید که از تقوا پیشگان خواهید شد. ای امت! مسجد ها را حفظ کنید همانند حفاظت سربازان از جبهه ها.

و ای مسلمانان و ای ایمان آوردگان! تکلیف است برای ما و مسئولیم در قبال خون شهدا که این انقلاب اسلامی را به تمام مستضعفین جهان صادر کنیم و قدم به قدم جا پای امام بگذاریم و دنبال وی حرکت کنیم که همانند این است از روی پل صراط حرکت می کنید سرانجام به الله خواهید رسید.



همکلاسی

حسینعلی اصغری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسینعلی اصغری حسینعلی اصغری در ۲۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه صغری اسحاقی و پدرش علی اکبر اصغری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید حسینعلی اصغری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسين علي اصغري

بسم الله الرحمن الرحيم - شهادت کمال انسان است. (امام خميني)

با سلام و درود به مهدی موعود(عج) این آخرین چراغ امامت و ولایت و سلام و درود به نایب برحقش امام امت خمینی کبیر این قلب تپنده امت اسلامی و این اسوه مقاومت و تقوا و حسین زمان و رهبر تمام مستضعفان جهان و سلام و درود به همه شهیدان و خانواده عزیز شهدا و سلام به رزمندگان ایثارگر و امت شهیدپرور ایران که با نثار خون خودشان درخت اسلام را آبیاری کردند. و من اکنون در شرایطی این وصیت نامه را برایتان می نویسم که چند لحظه ی دیگر برای حمله به کافران او خدایی خبر به خط مقدم جبهه اعزام می شوم. جبهه ای که در آن اکبرها، قاسم ها، عباس ها، و سرداران شهید اسلام در حال ستیز با سپاه کفر هستند. سرزمینی که هر متر آن با خون هزاران شهید بدست آمده است و من از روی آگاهی کامل این راه پر افتخار را انتخاب نموده و هیچ زور و زری مرا به این راه نکشاند است بلکه عشق به خدا و امام زمان(عج) و (لبیک گفتن) به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان خمینی بت شکن و یاری کردن اسلام و مسلمین و مستضعفین و رزمندگان در جبهه نبرد حق علیه باطل، مرا به این راه کشانده است.

ای انسان! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای نیستی نه برای هستی، برای مردن نه برای زندگی، و تو در حال کوچ می باشی از سرایی موقت و به سوی آخرت رهسپار هستی و تو را مرگی است که گریزنده از آن رهایی نمی یابد و جوینده آن را از دست نمی دهد و ناچار مرگ او را در می یابد. پس بترس از اینکه مرگ تو را دریابد و تو در حال گناه باشی. ای جوانان! نکند که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین علیه السلام در میدان نبرد شهید شد. مبادا در غفلت بمیرید که علی علیه السلام در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین علیه السلام با هدف شهید شد.

ای امت غیور و فداکار ایران! سخنی چند با شما عزیزان دارم؛ امروز مسئولیت بزرگی بر دوش ماست و این مسئولیت را احساس کنید و لحظه ای از پا نشینید و امیدوارم خداوند این امت را یاری و پیروز گرداند.

ای مردم ایران! بخاطر خدا و اسلام تلاش و کوشش کنید، وحدت کلمه را حفظ کنید تا پیروز شوید. اگر اختلاف در میان شما پیدا شود و خدای ناکرده این اختلاف اوج گیرد نهضت به شکست می انجامد و عزت شما تبدیل به ذلت می شود. مواظب باشید در میان صف های مستحکم شما گروهک ها نفاق و شکاف ایجاد نکنند که عمل فرعون و شیطانی است. زیرا منافقان دشمن خود یعنی اسلام را شناخته اند و در صدد نابودی اسلام هستند که این خود خیال پوچ و غلطی است. و توصیه من به شما ای ملت شهید پرور و ای خانواده ام! پدرم! خدا را در نظر داشته باش و به یاد شهادت و غریبی حسین علیه السلام باش و به یاد او، گریه کن نه فرزند کوچکت حسین. زیرا که ما درس جوانمردی و شهادت را از حسین علیه السلام آموختیم.

ای مادر عزیز! تو شمعی، شمعی فروزان، تو مشعل و چراغ فروزنده هدایت خانواده ای، بی مهر تو خانواده ای نماند و اساس زندگی از هم پاشد و جهانی دگرگون گردد. ای مادر مهربان! تو به مانند شمع در آن شب بیدار و همچنان نور افشانی می کردی خواب در چشمت نبود و سعی در تربیت داشتی و اکنون حاصل تربیت را دیدی. ای مادر عزیز! تو کعبه دل و مهر و ولای

ایزدی هستی، تو کسی هستی که پیامبر اکرم(ص) درباره تو گفته است: «کلید بهشت زیر پای مادران است»

مادرم! پس من آماده ام تا تو رضایت بدهی و امیدوارم که شیرت را بر من حلال کرده باشی.

مادرم! تو گام گذار در داخل بهشت و مرا راهنمایی کن. مادرم! مرا ببخش از اینکه نتوانستم در طول عمرم فرزند حرف شنویی برای تو باشم و نتوانستم در هنگام پیری شما عصای دستتان شوم، چه کنم که عابدین ها به من آموختند و باید تداوم بخش راه خدایی آنان باشم.

پدر جان! هر چند می دانم که با کشته شدن من دشمنانم (منافقین) خوشحال می شوند اما به آنها بگو که این زندگی حیوانی که شما دارید نه تنها من بلکه هیچ جوانی که طعم اسلام و مردانگی را چشیده به شما دست بیعت و دوستی نخواهد داد.

پدرم! شما همچون ابراهیم(ع) فرزند خود حسین را به قربانگاه فرستادید و انشاءالله خداوند از تو راضی است زیرا اگر من شهید شدم خیر و مصلحت خداوندی همان بود.

پدر و مادر و برادر و خواهرانم! با خواهرزاده های عزیزم که هرگز آنها را فراموش نمی کردم خوب و مهربان باشید و به خواهرزاده خوبم مهدی اصغری درس جوانمردی و فتوت و رادمردی و بزرگ منشی بیاموزید و همواره شهادت پدر و دایی اش را به یادش بیاورید.

برادر عزیزم عباس! من خیلی شرمندم ام که نتوانستم وظیفه اصلی خودم را که ادای احترام نسبت به شما بود به جا بیاورم.

شما همیشه و در همه حال مری و استاد من بودید من نتوانستم شاگرد و دانش آموز خوبی برای تو باشم.

حسینعلی اصغری

می دانم که از حرفهایت می گذشتم و آن راه زندگی خود قرار نمی دادم و نسبت به امر تو نافرمانی می کردم از تو حلالیت می طلبم و همچنین از شما خواهرانم می خواهم که همانند زینب(س) که برادرش را از دست داد ولی صبر کرد شما هم صبر پیشه کنید و به سایرین بفهمانید که سعادت در شهادت است و حجاب را در تمام دوران زندگی مراعات نموده و جامعه را تشویق کنید که حجاب را رعایت نماید. از این رو است که بی حجاب از نظر من هیچ ارزشی ندارد و ارزش آبی که از بینی بز به بیرون ترشح می کند برایم با ارزش تر است تا یک بی حجاب.

خواهرانم: بدانید عفت و حجاب شما بزرگتر از خون من است و ارزش خون من در حجاب شما است. پدر و مادر و برادر عباس و خواهرانم! امیدوارم مرا از یاد نبرید و به یاد من باشید همانطوری که در یاد شهیدی دیگر یعنی عابدین بودید مرا فراموش نکنید. سلام همه شما را به عابدین آن شهید بزرگوار می رسانم به امید پیروزی و هم اکنون. **مناجاتنامه:** خدایا، بار الها، پروردگارا، معبودا، معشوقا، مولایم، من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم چگونه می توانم عذاب تو را تحمل کنم؟ خدایا مرا ببخش، از گناهان من در گذر که تو کریم و رحیم هستی. خدایا ما با تو پیمان بسته بودیم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار مانسیم.

خدایا هیاهوی بهشت را می بینم، چه غوغایی، حسین(ع) به پیشواز یارانش آمده، چه صحنه ای! فرشتگان ندا دهند که همزمان ابراهیم، همراهان موسی، همدستان عیسی، همکیشان حضرت محمد(ص) همسنگران علی(ع) همفکران حسین(ع) همگامان خمینی از سنگر کربلا آمده اند، چه شکوهی!

خدایا به محمد(ص) بگو که پیروانش حماسه آفرینند، به علی(ع) بگو که شیعیانش قیامت پیا کرده اند و به حسین(ع) بگو خونش در رگ ها همچنان می جوشد. بگو از آن خون ها سروها رویدند، ظالمان سروها را بریدند اما باز هم سروها رویدند. خدایا می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم، ما از مردن نمی هراسیم اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر سوزیم هم روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد پس چه باید کرد؟ از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند عجب دردی!

چه می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده، تا دوباره شهید شویم. آری همه یاران سوی مرگ رفتند در حالی که نگران فردا بودند. من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفا دارم زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است. اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید.

خدایا، بار الها، معبودا، معشوقا، مولایم، من ضعیف و ناتوان دوست دارم، دشمنی که در اوج درد و فلاکت است چشم هایم را از حدقه در جهت کردستان درآورد و دست هایم را در تنگه چزابه قطع کند و پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد و قلبم را در فاو آماج رگبارهایش کند و سرم را در ام الرصاص از تن جدا نماید تا در کمال فشار و آزار، دشمنان مکتبم ببینند که گرچه چشم ها، دست ها، و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته اند اما یک چیز را نتوانسته اند بگیرند و آن ایمان و هدفم است چون که عشق من به الله و معشوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. خدایا! جند الله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله هستند را حمایت کن.

والسلام علی من التبع الهدی - برادر حقیرتان حسینعلی اصغری - ۱۳۶۳/۰۵/۲۷

در ضمن پدرجان! امیدوارم همیشه سلامت باشی، پدرجان! اگر من شهید شدم مبلغ بیست هزار ریال به مدرسه راهنمایی قیامت کله بست بدهید.

برادر جان! غلامعباس جان! اگر من به شهادت رسیدم مرا در یک گوشه امامزاده حسن محله خودمان دفن کنید. برادر جان! در روز هفتم من به تمام مردم و دوستانم بگو که مرا شفاعت کنند و اگر بدی ای از من دیدند از خداوند طلب عفو و آمرزش برایم بکنند.

پدرجان! برای من هر کدام از اعضای خانواده که می توانند یکسال نماز و روزه بگیرد. پدرجان! اگر می شود در امامزاده حسن محله مان دفن کنید، اگر شهربانو قبول نکرد مرا در بابلسر در کنار؟؟؟؟ کهن دفن کنید.

والسلام - از همه شما متشکرم - برادر شما حسین علی اصغری - ۱۳۶۴/۰۷/۰۲



شهدای سرآموز

اسماعیل بابائیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل بابائیان
اسماعیل بابائیان در ۱۴ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه
رمضانپور و پدرش رحیم بابائیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید اسماعیل بابائیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران-چیلان
عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل بابائیان

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه

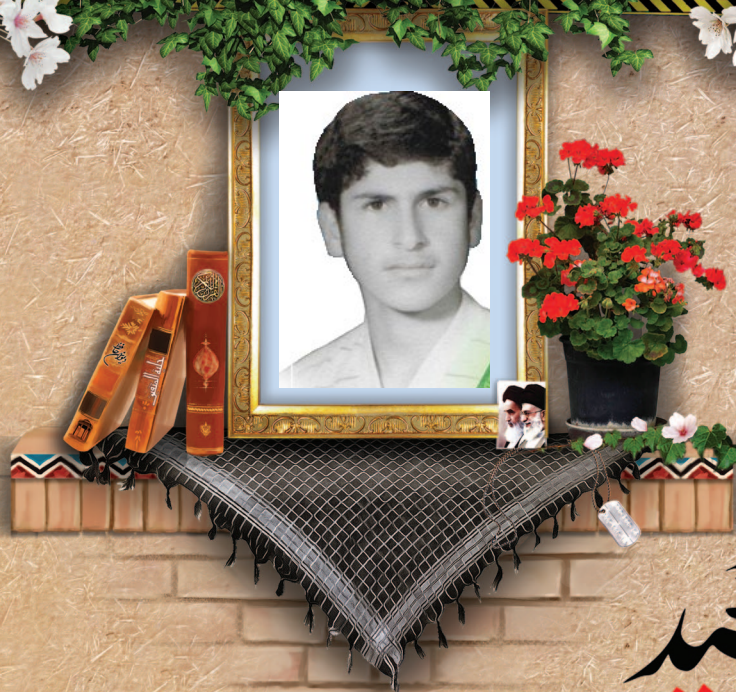
۱. خدایا! تو را شکر می کنم که چنین سعادتى نصیب نمودى تا مدتى از عمر ناقابل خود را در جبهه های حق علیه باطل بگذرانم.
۲. کوردلان تاریخ بدانند با شهید نمودن ما را در عزایمان نمى نشانند، بلکه بیدارشان مى کنند.
۳. امت حزب الله و شهید پرور! امام عزیزم را تنها نگذارید. پیرو خط ولایت فقیه زمانمان باشید..... سعى کنید شعار «اماما! اماما! ما اهل کوفه نیستیم» خودتان را در عمل ثابت کنید.
۴. خدا را در همه جا و همه حال شاهد و گواه اعمالتان قرار دهید

خدایا تو را شکر میکنم از اینکه چنین سعادت نصیب نمودی تا مدتی از عمر ناقابل خود را در جبهه های حق علیه باطل بگذرانم =

کوردلان تاریخ بدانند با شهید نمودن ما را در عزایمان نمی نشانند بلکه بیدارشان می کنند

امت حزب الله و شهید پرور! امام عزیزم را تنها نگذارید پیرو خط ولایت فقیه زمانمان باشید

خدا را در همه جا و همه حال شاهد گواه اعمالتان قرار دهید سعى کنید شعار «اماما اماما اماما» کوفه نیستیم خودتان را در عمل ثابت کنید



شهدای آسمان

نعمت الله باباجانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نعمت الله باباجانی
نعمت الله باباجانی در ۱۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
قمر کاظمیان و پدرش ذکریا باباجانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید نعمت الله باباجانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلات- دهلران
عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نعمت الله باباجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود و با سلام و درود بر امام امت خمینی بت شکن این قلب همیشه تپنده و یاری دهنده مستضعفان و با سلام و درود بر ملت شهید پرور ایران.

ای امت قهرمان! این یکی از وظایف هر مسلمان است که با تجاوز به اسلام و ناموس و وطن در مقابل هر تجاوزگری ایستاده و تا آخرین نیرو آنان را نابود و از کشورمان اخراج کنیم و اکنون زمانی فرا رسیده که با یورش به متجاوزین عراقی که از هیچگونه عمل غیر اسلامی و غیر انسانی مضایقه نمی کنند نشان دهیم که قدرت دین خدا تا چه حد می باشد.

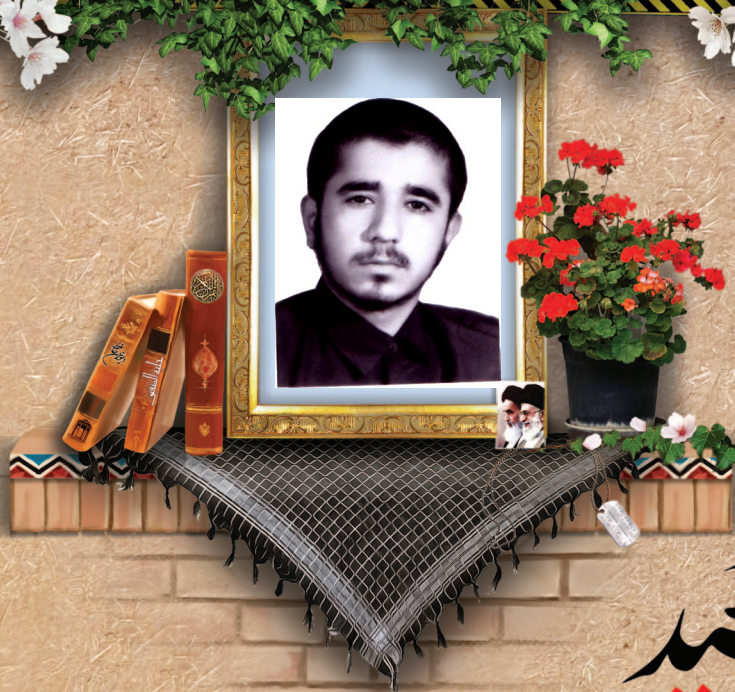
ای امت قهرمان! این که یک جان است، ای کاش هزاران جان داشتیم و فدای اسلام و امام می کردم. پدر جان و مادر جان! اگر در طول زندگی شما را ناراحت کردم امید آن دارم که مرا ببخشید. مادر عزیزم، مادر جان! اگر می خواهی در آخرت نزد حضرت فاطمه (س) و زینب (س) رو سفید باشی و در زمره زینب ها باشی باید صبر کنی. خداوند فرزندان تو را به جنگ با کفر می فرستد تا تو را امتحان کند مبدا خدای نکرده بی صبری کنی. اگر می خواهی فرزندان در جبهه ات را خوشحال کنی باید الگو باشی برای مادران دیگر که آنها وقتی به چهره تابناک زینب وار شما نگاه می کنند تشویق شوند و فرزندان خود را به جبهه بفرستد. پدر عزیزم، پدر جان! از تو می خواهم که به دوستانم بگویی که راه من را ادامه دهند و اسلحه افتاده من را به دست بگیرند و با دشمنان اسلام و انقلاب بچنگند زیرا که کفر نابود شدنی است. به زن داداشم بگویند که به خواهران با حجابم بگویند که حجاب خود را بهتر حفظ کنند و به خواهران من بگویند که مثل زینب باشد و زینب وار زندگی کنند. و در آخر از شما خانواده عزیز و گرامی و امت شهید پرور می خواهم که امام را تنها نگذارید و نماز خود را سر وقت بخوانید و بعد از نماز هم امام امت را دعا کنید.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

شب چهارشنبه

۱۳۶۲/۱۱/۲۵



شهدای آسمان

اسماعیل باباگلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل باباگلی
اسماعیل باباگلی در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
اشرف السادات مهدی زاده و پدرش غلامحسن باباگلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید اسماعیل باباگلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۳ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کله بست
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل باباگلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِينِهِ وَ مَنْ عَلَى دِينِهِ وَ أَنَا دِينُهُ

آنکس که مرا طلب کند می یابد، آنکس که مرا یافت می شناسد، آنکس که مرا شناخت دوستم می دارد و آنکس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق می ورزم، آنکس که به او عشق ورزیدم می کشم او را و آنکس که من بکشم خونبهایش بر من واجب است پس من خودم خونبهایش هستم.

حمد و ستایش خدای مهربانی است که انسان را آفرید و انبیاء و اولیاء را واسطه هدایت بندگان خود گردانید و درود و سلام بر خاتم انبیاء و وصی او علی مرتضی و خاندان او که پیشوایان هدایت و سالار و سرور بشریتند و با سلام و درود به پیشگاه مقدس ولی عصر امام زمان (ارواح العالمین له الفدا) و درود و سلام بر منجی انسانیت امام خمینی بت شکن و سلام بر تمامی شهیدان به خون خفته کربلای حسین (ع) و کربلای ایران و سلام بر شما برادران و خواهران مسلمان.

ای بنیانگذار جمهوری اسلامی که رهبریت آن را عهده داری و مثل ناخدایی کشتی انقلاب را هدایت می کنی و هیچگونه باکی نسبت به دشمن نداری و همچنان به پیش میروی و ما نیز در این کشتی نجات نشسته ایم و گوش به فرمان ناخدائیم تا سندهای عظیمی که موانع حرکت کشتی گردد به یاری خدا و هوشیاری ناخدا با گرانقدرترین گوهر خود که جان میباشد درهم بشکنیم. حال که جان در بدن دارم تفنگ را بر دوش می گیریم و کفنم را می پوشم و به سوی دشمن روانه میشوم تا به جهانخواران شرق و غرب و کشورهای زیر دست بفهمانم که اگر دار و ندارم را به تاراج برند و اعضای خانواده ام را تک تک در جلوی چشمانم قربانی کنند و بدنم را سوراخ سوراخ نمایند و به دارم آویزند تا خوراک لاشخوران گردم و پیکرم را بسوزانند و خاکسترم به دریا بریزند از دل امواج خروشان دریا فریاد خواهم زده زنده باد خمینی روح الله و ننگ و نفرین ابدی بر شما تجاوزگران و کوردلان. آری دوستان نباید منتظر نشست تا مرگ به سراغ ما بیاید بلکه خودمان باید عاشقانه از مرگ استقبال کنیم، حالا که همه مان یک بار می میریم چه بهتر که آن یکبار هم مرگ شرافتمندانه باشد، نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد، مبادا در غفلت بمیرید که علی ابن ابیطالب (ع) در محراب عبادت شهید شد، مبادا در بی تفاوتی بمیرید که بهشتی و یارانش و رجایی و باهنر در میان شعله های آتش خاکستر گشته اند، مبادا در خانه خوشگذرانی کنید در حالیکه هر روزمان عاشورا و هر زمین مان کربلاست، پس بپاخیزید و بر هوا و هوس نفسانی خود غالب گردید و به میدان رزم بشتابید که به قول پیرجماران چه کشته شویم و چه بکشیم پیروزیم.

سخنی با پدر عزیزم: پدرم! در سر قبر من ننویسید پسر ناکام، من به کام خود رسیدم و در شهادتم گریه نکن که دشمن خوشحال میگردد، بلکه برای امام حسین (ع) و یارانش گریه کن که در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند و خانواده اش را به اسارت بردند، پدر عزیزم! قلم دست من با نام تو به لرزه افتاد که دیگر قدرت نوشتن نداشت چون مرا اینگونه تربیت کردی و به من درس شهادت و شهامت آموختی و هیچگاه نتوانستم وظیفه فرزندی را در حق شما ادا کرده باشم و این را می دانم که آنقدر مهربانی هستی که تمام خطاهایم را عفو می کنی چون فرزندت خطا کار بوده است.

سخنی با مادرم: مادر عزیزم! امیدوارم توانسته باشم حقی را که برگردنم داشتی و زحمات زیادی را از کودکی برایم تحمل کردی تا بوسیله شهادتم که اگر خدا قبول کند توانسته باشم مایه سربلندی ات را در روز رستاخیز فراهم آورم و تو نیز در بغل مادر سرور شهیدان فاطمه زهرا (س) و جد بزرگوارت در آئی.

اسماعیل باباگلی

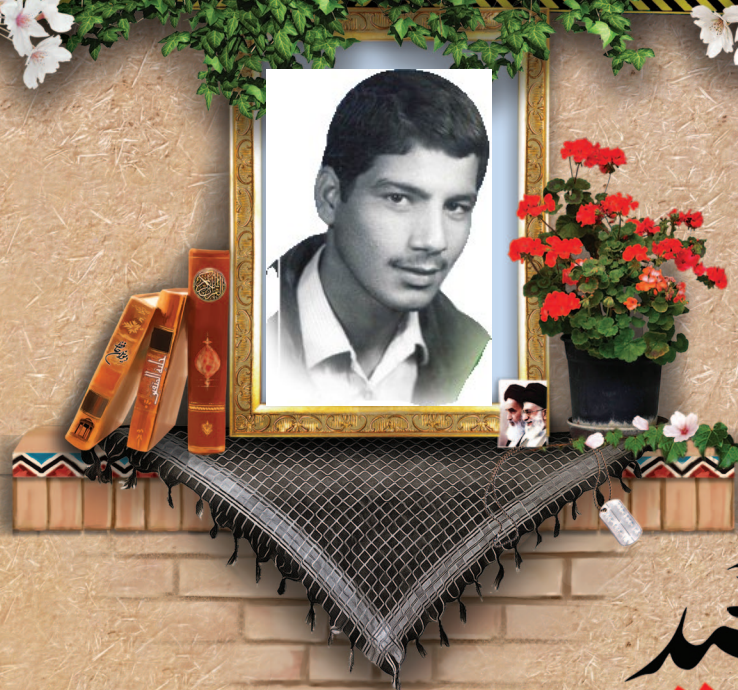
مادرم! مبدا از شهادت من دلگیر و ناراحت شوی، اگر راحتی مرا می خواهی خنده بر لب بیاور و به یاد خدا باش و چون کوه استوار بمان و برایم نماز بخوان تا شاید بر جهت ثواب نماز هایت خداوند از سرگناهانم بگذرد و از تو می خواهم با همان صلابت همیشگی و ایمان محکم و قضای الهی صبر کنی و بر تمام جهان و نسل آینده درس استقامت و مبارزه و شهامت بیاموزی، سخنی با برادرانم: برادران عزیزم! نماز بپا دارید و به مسجد بروید و مسجد را ترک نکنید مبدا لحظه ای اسلحه ام را بر زمین بگذارید تا چشم دشمن ناپاک به آن بیفتد و اسلحه ام را بر دوش بگیرید و به جبهه بروید و قلب دشمن ناپاک را هدف قرار دهید.

سخنی با خواهرانم: خواهرانم! صبر و مقاومت را پیشه خود سازید و در نبود من جامه سیاه بر تن نکنید و همچون حضرت زینب (س) ادامه دهنده راه برادر حقیرتان باشید و همواره با بینش دقیق انقلاب و اجتماع و حرکت های مختلف را تحلیل کنید و جلوی کوچکترین کجروی ها محکم بایستید و از خط امام ذره ای منحرف نشوید و دلم می خواهد ناراحتی در دلتان نباشد و با روی گشاده ولی آرام به فردهای خوب انقلاب نظر کنید.

سخنی چند با کسانی که هنوز در خواب غفلت به سر می برند و صدای مظلومیت اسلام را شنیدند ولی هنوز از خواب بیدار نشدند؛ من به آنها می گویم که هر چه زودتر از خواب بیدار شوید و اینقدر به فکر دنیای مادی نباشید که دنیای دیگری هم هست دنیایی که پایان دارد و همه لذت های آن پایان می پذیرد. آری آن دنیا از انسان سوال می کند تو که دیدی اسلام غریب است و هر روز شهیدی در شهر به آرامگاه شهدا می برند پس چرا به جبهه نرفتی؟ پس چرا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان و ندای (هل من ناصر ینصرنی) خانواده شهدا و رزمندگان اسلام لیبیک نگفتی؟ تو که می دانستی جبهه احتیاج به نیرو دارد پس چرا نرفتی؟ تو به جبهه نرفتی و حاضر شدی که مردم شهرهای مرزی جنوب و غرب کشور زیر موشک های صدامی شهید بشوند و رزمندگان در جبهه با سختی باشند و تو در شهر به خوشگذرانی می پردازی و هی نق میزنی فلان چیز کم است، فلان چیز گران است، و آن وقت است که دیگر راه بازگشت نیست و مامورین می آیند و تو را داخل جهنم می اندازند و بترسید از روز قیامت و به راه راست هدایت شوید.

سخنی با امت شهید پرور حزب الله کله بست: من کوچکتر از آنم که حرفی به امت حزب الله بزنم ولی برای تذکر می گویم من از شما می خواهم که حرف های پیر جماران خمینی بت شکن را مو به مو با جان و دل گوش کنید و انجام دهید و امام را یک لحظه تنها نگذارید، و دیگر اینکه کسانی می خواهند بین شما اختلاف بیندازند «مخصوصاً به برادران حزب اللهی می گویم» نابودشان کنید زیرا دشمن از راه اختلاف بین مسلمین به هدف شوم خود می رسد و شما سعی کنید نقشه اختلاف را به دشمن برگردانید تا آنها را خار و ذلیل کنید و پرچم اسلام را در تمامی جهان به اهتزاز در آورید.

ای مسلمین و امتی که پیرو خط آل محمدید! ای کسانی که پیام بنده را به هر وسیله ای می شنوید! یک تذکر که نیاز اسلام می باشد بگویم؛ آری اهمیت زیادی دارد و آن این است که نماز جمعه و جماعات را ترک نکنید که امروز ما هر چه داریم از همین اجتماعات عظیم است، اجتماعات روحانی و معنوی و سیاسی و تبلیغی و نماز جماعت محل که با امامت نماینده حضرت امام حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج آقا روحانی برگزار می شود شرکت کنید و به سخنان پیامبرگونه اش اهمیت داده و عمل نمایید. آری همین روحانیون بودند که ما را به چنین راهی که آخرش رسیدن به خدای یکتا می باشد هدایت نمودند. و خواسته دیگر من از خانواده شهدا این است با از دست دادن فرزندان تان ناراحت نباشید که آنها دست به تجارتي زدند که هیچ بازگانی نمی تواند چنین تجارت پر سودی را انجام دهد، آن تجارت معنوی که به بهشت می روند و جای هر کسی نیست و بهشت رفتن سخت است و شما خوشحال باشید که فرزندان تان به چنین توفیقی دست یافتند.



همکلاسی آموز

عزیزالله بابانتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عزیزالله بابانتاج
عزیزالله بابانتاج در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ساره یوسفی
و پدرش عظیم بابانتاج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عزیزالله بابانتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت
گلوله به گردن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کاسگر محله شهرستان شهید پرور بابلسر
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عزیز الله بابانتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - سوره توبه آیه ۲۰
 آنهاییکه ایمان آورده اند و از وطن هجرت کرده اند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کرده اند آنها را در نزد خدا مقام بلند و بزرگی هست و آنها رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

خدایا تو را شکر که فردی گناهکار بودم که پذیرفتی، تو را شکر که توبه مرا قبول کرده ای که بنده به آرزوی والای خود رسیدم، خداوند ما بندگان گناهکار را در جوار رحمت خویش قرار ده و یک لحظه ما را به حال خود وامگذار. سلام به امام بزرگ، سلام به پیر جماران، سلام ای زنده کننده تاریخ صدر اسلام. خدایا فردا به جبهه می روم، فردا روزی است که به آرزوی دیرینه خود می رسم که همان شتافتن به دیار الله است. خدایا در این راه از تو یاری می خواهم و از تو طلب آمرزش، که از این آزمایش الهی موفق بیرون آیم. من در اینجا وظیفه خود دانستم که یک وصیت نامه ای بنویسم شاید تأثیری برای مردم مسلمان و متعهد و دوستان و آشنایان مخصوصاً خانواده ام داشته باشد. برادر و خواهرم! به این امید به جبهه میروم که اسلام جهانی شود و از شما می خواهم پرچم اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز در بیاورید و در تمام دنیا اسلام پیاده شود و برای جهانی شدن اسلام صبر و مقاومت لازم است. راه امام که همان راه خداست و ادامه دهنده صراط مستقیم است را اگر لحظه ای نافرمانی کنید دوباره به وضع اول باز می گردید. بار خدایا به تمامی خانواده شهدا امید عطا فرما و آنها را در غم از دست دادن فرزندان شان محکم و استوار بدار. از برادران بسیج می خواهم که بسیج را ترک نکرده و با سلاح ایمان و تقوا مسلح شوند و آنهایی که مزاحم جمهوری اسلامی می شوند با آنها مقابله کنند و به خانواده شهدا سرکشی نکنند.

پدر عزیزم! ناراحت نباش که فرزندی را از دست دادی، هر وقت یاد من کرده ای یادی از صحرای کربلا کن و همیشه در نماز جماعت و جمعه و دعای کمیل شرکت کن و هرگز برای من گریه نکن و همیشه خدا را شکر کن که فرزندی را فدای انقلاب و امام و اسلام کرده ای. حالا راجع به مادرها، در اینجا مادرها چقدر محبت دارند، در وصیتم صحبت از مادرم نکرده ام چون من مادر ندارم، ای مادرها خوب می دانید که اگر بچه های تان می خواهند به سفر بروند باید مادرش او را بدرقه کند. میان جمعیت او را در آغوش پر از مهر و محبت خویش قرار بدهد و بگوید ای کوردلان من فرزند خویش را دوست دارم ولی اسلام را بیش از این دوست دارم ولی فرزندم را در راه اسلام و قرآن می دهم.

از خواهرها می خواهم راه زینبی را فراموش نکنند. خواهرم، برادر! برایم گریه نکنید، اگر می خواهید گریه کنید گریه شوق باشد نه سوز و من از برادر بزرگم می خواهم که در تربیت خواهر کوچکم خیلی کوشش کند. و ای کسانی که به چپ و راست گرایش دارید فکر کنید، اراده داشته باشید، بیندیشید، یکی از افتخارات ما شیعیان سرخ علوی این است که ابتکار عمل در دست ماست و اراده از ماست، ما خود آزادانه می اندیشیم و خود تصمیم می گیریم ولی شما به حال خود بگریید که قدرت تصمیم گیری را از شما گرفتند و از خودتان اراده ندارید.

در پایان از خدا می خواهم حاجت های مرا برآورده کند. ای خدا وقتی که تیر دشمن به من اصابت می کند و شهید شوم چشمانم باز و دهانم باز و خنده در لب و دستم گره کرده می خواهم نشان دهم؛ ای دشمنِ احمقِ اسلام! چون من این راه را کورکورانه انتخاب نکرده ام تا آخرین نفس (لا اله الا الله) یادم نمی رود، و این صدای بلند را سر می دهم. (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) براستی ما شما را به پیروزی های چشمگیر آشکار خواهیم کرد. (قرآن مجید)

در پایان از همه عزیزان می خواهم اگر بدی از من سر زده به بزرگواری خودتان مرا ببخشید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

(والسلام)



همکلاسی آموز

رمضانعلی باقرزاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی باقرزاده
رمضانعلی باقرزاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده
سکینه پوراسماعیل و پدرش محمدعلی باقرزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضانعلی باقرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۰۴ منطقه شمال فاو عملیات
والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش به سینه و پهلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای دوغی کلا
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی باقرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به پیشگاه یگانه منجی عالم بشریت و دوازدهمین اختر تابناک آسمان ولایت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه و شریف) و نائب بر حقش مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، بت شکن عصر، منجی نسل، امام امت، خمینی کبیر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، این پیر جماران، یار مستضعفان و با درود بر شهیدان کربلای معلای و بر سرور آزادگان و آزادمردان جهان سید الشهداء (ع) و شهداء انقلاب اسلامی ایران که از دامن های پاک مادرانی همچو زینب پای به جهان فانی گذاشته و در راه خدا جان و خون داده اند تا اسلام مظلوم یا درخت اسلام را آبیاری نمایند.

و با سلام فراوان به رزمندگان اسلام، آن سلحشوران جبهه های نور علیه ظلمت و آن شیران روز و زاهدان شب که با خالص بودن عمل بر دشمنان یورش می برند و هر تیری را رها می کنند با یاد خدا و برای خدا و سرنگونی دشمنان قانون خدا. و درود و سلام بر معلولین و مجروحین و جانبازان که با نثار جان خود دین خود را به این انقلاب و اسلام ادا نموده اند و امید شفای عاجلشان را از خداوند تبارک و تعالی خواستاریم.

و با درود و سلام بر موسی بن جعفرهای زمان، اسراء جنگی که در زندان های بغداد و در زیر شکنجه های درخیم زمان جان میدهند و حتی یکبار لب به دشنام اسلام باز نمی کنند و در آن تاریک زندان با خدای یکتا راز و نیاز می کنند و از خداوند متعال آرزایشان را خواهانم و سلام و درود بر تمام خادمین کشور اسلامی که فقط و فقط برای یاری اسلام و انقلاب و رهبر قدم بر می دارند به خصوص روحانیون با ایمان و مخلص که به ما مردم ایران درس مبارزه آموخته اند و خدمت پدر بزرگوارم سلام عرض می نمایم، ای پدر رنج کشیده ام! پدری که در روزهای سخت دوران خود مقاوم بودی که پسرش را یک سرباز امام زمان (عج) تربیت نمودی. ای پدر! ای کسانی که بعد از شهادت من وصیت نامه مرا می شنوید یا می خوانید! این دنیا فانی است، پس به فکر آخرت باشید و آن این است که فرزندانان را تربیت اسلامی بکنید که فرزندانان امانت خدا در پیش شما می باشند و می دانید که امانت باید سالم به خدا تحویل شود. و به فکر اسلام و دفاع از آرمان مقدس اسلام باشید و بیایید فرزندانان را محیاء برای جهاد و یاری مسلمین بفرستید. و سلام بر مادر بزرگوارم، مادری که شب زنده داری می کرد، مادری که شب ها در زیر گهواره من بیدار بود تا شاید بخوابم و اگر من نمی خوابیدم در دلت ناراحتی به وجود می آمد، تا من بخواب فرو نمی رفته خود نمی خوابیدی. شعری را بعد از فکر های زیاد در چادر نوشته ام به شما تقدیم می نمایم. ای مادرم!

چه شب ها بیداری کشیدی ای مادر / چه شب ها در کنارم نشسته بودی ای مادر - سید و از خاندان حسینی ای مادر / بهشت رضوان است زیر پای تو ای مادر - حلالم کن که از شیر به من دادی تو ای مادر / من آن فرزند آخر تو امید زیادی به من

داشتی مادر - اگر شهادت شد نصیبم ای مادر / تو همچو زینب کبری مقاوم باش ای مادر

حلالم کن دم آخر که کردم من فدای حی داور ای مادر. خداحافظ - خداحافظ

و سلام بر شما برادران عزیزم، برادرانی که همچون امام حسین (ع) در شهادت مظلومانه برادرش درس مبارزه بر علیه ظلم را آموخت و تا آخرین قطره خونش راه برادر را ادامه داد و در روز عاشورا به شهادت رسید. و امیدوارم بعد از شهادتتم مقاوم و استوار و شکبیا در برابر کافران و منافقان قیام کنید و نگذارید اسلحه من سرد شود و کسی نباشد که آن را بلند کند. پس جای خالی برادر را در سنگر پر کنید و به فرزندانان درس مقاومت و ایثار و فداکاری برای اسلام بیاموزید تا در مقابل ظالم و کافران ایستادگی نمایید. و سلام بر خواهران و نور چشمانم که همچو زینب دوران مقاومت داشتید و دارید و در شهادتتم گریه و زاری نکنید، زیرا دشمنان با شنیدن گریه شما خوشحال خواهند شد. در روز تشییع جنازه ام نقل و نبات و شیرینی پخش نمایید زیرا در آن روز من داماد می شوم و آن روز بهترین روز می باشد برای من و راهم را با حجاب خود ادامه دهید و در مجلس های مذهبی شرکت کنید و مشت محکمی بر دهان شرق و غرب و نوکران حلقه بگوش آنان زیند و فرزندانان را تربیت اسلامی بکنید و هر یک را سرباز امام زمان (عج) درست نمانید و سلام بر تمامی دوستان و فامیلان و آشنایان و تمامی کسانی که وصیت مرا می شنوید یا می خوانید، اولایک وصیت دارم برایتان؛ ای پدر! فرزندانان را تربیت اسلامی بکنید نه اینکه به جای آنکه به او اسلام و قرآن بیاموزید همینطور ولشان کنید که لباس نازک و تنگ بپوشند و فساد در جامعه راه بیندازند، به چشم چرانی ها مشغول باشند و ای کسانی که لباس نازک و تنگ می پوشید! آیا شد که یک لحظه فکر کنید که عاقبت این عمل چیست؟ پس هر عمل را انجام می دهید فکر بکنید شاید از کارش زشت تان دست بردارید. شما همه و همه در مقابل خون شهداء مسئولید و باید و حتما هم در روز قیامت جواب شهدا آنهایکه در جبهه ها سرشان را بریده اند یا دستشان و یا پایشان قطعه قطعه گردید و یا اصلا بدنتان قطعه قطعه گردید حتی مادران شان آنها را نمی شناختند جواب گو باشید، که آنان می گویند ما که رفتیم و جان خودمان را در راه اسلام و مسلمین و برای حفظ ناموس داده ایم شما چکار کرده اید؟ آن موقع باید انسان از خجالت به جای گریه از چشم خون فشانند. پس در اوایل کار خود پشیمان و توبه به درگاه خداوند بکنیم تا مورد رحمت واقعی او قرار بگیریم. و ای خواهران! در مقابل مرد یا جوان خود را الایش و آرایش نکنید تا جلب توجه نامحرم قرار بگیرید و این امر باعث فساد در جامعه آن هم جامعه اسلامی می شود، پس باید تبعیت از غرب و شرق را کنار گذاشت.

ای امام مظلوم و ای آزاد مرد و ای شهید عارف! ای امام حسین (ع)! اگر در روز عاشورا در صحرای کربلا نبودم تا آبی به لب تشنه تو برسانم، یا در رکاب تو شمشیر بزنم، امروز صدای (هل من ناصر ینصرنی) فرزندت این پیر بیدار دل را شنیدم و لبیک گفتم و می آیم. و اگر اسلام با کشته شدن من سر و سامان می گیرد. ای تمام گلوله های مختلف بر بدنم فرود آید و بدنم را هزاران قطعه قطعه کند زیرا در راه اسلام و آرمان مقدس جان باختن شیرین می باشد. شهادت در کامم آنقدر شیرین است که خدایا صد ها بار به من جان بده تا شهید بشوم. فرزند حقیرتان رمضانعلی باقرزاده

(وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ)

(۲۶)

گمان نکنید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده اند و شما این درک را ندارید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



همکلاسی آموز

رجب برارپور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رجب برارپور
رجب برارپور در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر براری
و پدرش محمدعلی برارپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رجب برارپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ منطقه خرما عملیات والفجر ۱۰
در اثر اصابت تیر به شکم و سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درزی نقیب شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رجب برارپور

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا
خداوند جان و مال مومنین را خریداری می کند به بهای بهشت که آنها در راه خدا جهاد می کنند و دشمنان دین را به قتل
می رسانند و یا خود کشته شوند و این وعده حق است. «سوره توبه آیه ۱۱۱»

با درود و سلام بر بیگانه منجی عالم بشریت آقا امام زمان مهدی موعود ولی عصر (عج) و با درود بر نایب برحقش خمینی عزیز
و رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود و سلام بر شهیدان راه حق و حقیقت از کربلای حسینی تا کربلای ایران و با درود و سلام
بر رزم آوران و دلاوران و شب زنده داران جبهه های غرب و جنوب کشور اسلامی ایران و سلامی خالصانه بر خانواده های
عزیز و گرامی شهدا و معلولین و مجروحین و اسرای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و با سلام و درود بر شما مردم حزب الله
و مقاوم و شهید پرور و شمایی که از دادن جان و مال خود در راه ایزد منان دریغ نمی کنید و با سلامی گرم بر خانواده عزیزم
از پدر و مادر زحمتکش و رنج کشیده و برادران فداکار و خواهر مهربان.

بار الهام من فرمانت را اطاعت کرده ام و به تو ایمان آورده ام و بر تو توکل کردم و جهت تو خصومت ورزیدم. و ای پروردگرم!
پس بیمارز مرا و آنچه پیش دارم و پس دارم و پنهان دارم و آشکار دارم، بیمارز بر من و رحم کن و توبه مرا نیز قبول کن، براستی
که تو بسیار توبه پذیر و رحیمی و اکنون که من با یاد تو به جبهه می روم تو شاهدی که من نه برای گرفتن انتقام می روم و نه
برای شهید شدن که به بهشت روم و فقط هدفم از این کار ادای دینم به انقلاب و توی خداست. بار خدایا از تو خواستارم که
اگر شهادت را نصیبم کردی فقط به خاطر ذات مقدست باشد. اینجانب رجب برارپور چند کلامی به شما مردم حزب الله و
مقاوم و شهید پرور و به خانواده ام به عنوان وصیت نامه بیان می کنم.

نخست چند کلامی با مردم: ای مردمی که از جان و مال خود دست کشیدید و در نظام جمهوری اسلامی فریاد برآوردید: نه
سازش نه تسلیم نبرد با آمریکا- اسلام به شما امت افتخار می کند، پس به امام حسین (ع) اقتدا کنیم و در صحنه کار و زار و
جنگ با کفار باشیم.

پدران و مادران و برادران و خواهران حزب الله! سعی کنید در نمازهای جمعه و جماعت و نیز در دعاهایی که در مساجد
برگزار می شود شرکت کنید و مخصوصاً در دعای پر فیض کمیل و توسل.

برادران گرامی! هیچگاه جبهه های جنگ را خالی نکنید و نگذارید لوله تفنگ ما شهدا سرد شود و تفنگ به زمین افتاده ما را
بردارید و به سوی جبهه های حق علیه باطل بشتابید. ای پدران و مادران! از شما می خواهم که امام خمینی این مظهر پاکی
و شهادت را، این فرزند پاک محمد (ص) را، و این معلم مستضعفان را هیچگاه حتی یک لحظه تنهائش نگذارید و به ندای
حسین (ع) گونه اش لبیک گوید.

چند کلامی با آن دسته از کسانی که تا به حال نتوانستند به جبهه بیایند و از این نعمت الهی بهره مند شوند دارم:
برادران و پدران بزرگوار! این جنگ واقعاً یک برکت و یک نعمتی است که خداوند متعال به ما عطاء فرموده است و حال
میخواهم بگویم که این جنگ چه بخواهیم و چه نخواهیم روزی تمام می شود و شماهایی که به جبهه ها نیامده اید از یک
برکت و از یک نعمت بزرگی محروم و بی بهره می شوید، پس چه بهتر است که تا دیر نشده به سوی جبهه ها بیایید و از این
نعمت خدایی بهره مند شوید.

و وصیتی به برادران بزرگوار شورای اسلامی محل و شما بسیجیان مظلوم دارم:
برادران شورای اسلامی و بسیجیان گمنام و مرغان آغشته به خون و ای بسیجیان عاشق! به سوی جبهه ها بشتابید که صبح
پیروزی نزدیک است و ای برادران گرامی! قدر همدیگر را بدانید و نگذارید که بین شما اختلاف بیاندازند و کارهایتان برای
خدا باشد و مزدتان را نیز از خدا بگیرید و خدا انشاء الله شما را برای این امت ستمدیده نگهدارد.

و ای برادران! از همه شما حلالیت می طلبم و اگر هر بدی و زشتی از ما دیده اید به بزرگواری خودتان مرا ببخشید و حلالم

کنید

رجب برارپور

چند کلامی هم برای پدر و مادر مهربان و برادران بزرگوار و خواهر دلسوزم: پدر و مادر عزیز و گرامیم! می دانم شماها برای بزرگ کردن ماها چقدر زحمت و رنج و مشقت کشیدید تا ما را بزرگ کردید و این راهم می دانم که از دست دادن یک جوان خیلی برای پدر و مادرها مشکل و دردناک است، اما این راهم باید بدانید که ما جوان ها اماناتی هستیم از طرف خداوند در نزد شما پدر و مادران و شما پدر و مادر عزیز و تمامی خانواده های شهدا باید خوشحال باشید که امانتی که نزدتان بود به صاحبش که همانا خداوند باری تعالی است تحویل دادید.

پدر و مادر گرامی و مهربان! اگر خداوندخواست و من شهید شدم برای من زیاد گریه و زاری نکنید و همیشه صبر و شکیبایی پیشه کنید، درست است گریه کردن برای شهید ثواب دارد اما نه آن حد که ضد انقلابیون را خوشحال کنید و نیز همیشه استوار و پا برجا باشید و افتخار کنید.

سخنی با برادرانم و خواهرم:

امیدوارم که شما مثل برادران و خواهران شهید داده دیگر باشید و از اینکه برادر خودتان را در راه خدا دادید خوشحال باشید و افتخار کنید که فقط در راه خدا دادید. امیدوارم خدا به شما صبر بدهد. برادرانم! شما هم به جبهه ها بروید و اسلام را زنده کنید. برادران گرامی احمد و قاسم و خواهر مهربان! شما که فرزند دارید به فرزندانتان بگوئید که عمو و دایی شان برای چه و در چه راهی به شهادت رسید و دخترانتان را با سیره حضرت فاطمه (س) و زینب آشنا کنید و آنها را با حجاب و طبق روش اسلامی بزرگشان کنید و پسرانتان را نیز با ائمه اطهار آشنا کنید و به راه شهدا آنها را راهنمایی کنید تا بزرگ شدند مثل شهدا از اسلام و دینشان دفاع کنید و مثل شهدا به شهادت برسند.

و تو ای برادر عزیزم محمود جان! من خیلی دوست می داشتم که شما در بود من شفا پیدا می کردید و من شما را با لباس بسیجی و در جبهه های نبرد حق علیه باطل می دیدم. و ای برادران و خواهرم! از شما می خواهم که اگر در حق شما بدی کردم و شما را ناراحت کردم مرا ببخشید و مرا حلال کنید و نیز از شما برادران بزرگوار و خواهر مهربان می خواهم که هیچگاه پدر و مادر را تنها نگذارید و همیشه به آنها سر بنزد و در مشکلات و کارها آنها را کمک کنید.

و در پایان سختی با آشنایان و دوستان دارم: ای آشنایان و دوستان! اگر خدای نکرده از دست من ناراحت شده اید و من کاری کرده ام که باعث نگرانی شما شده است به بزرگی خود مرا ببخشید و حلال کنید.

خدایا رهبر کبیر انقلاب اسلامی را تا ظهور مهدیت او را نگهدار.

خدایا منتظری نستوه و مقاوم و تمامی مسئولین را که دارند خالصانه خدمت می کنند خدایا حفظشان بگردان.

خدایا رزمندگان و دلاوران جبهه های جنگ را موفق و پیروز کن.

خدایا تمامی معلولین و مجروحین و جذامیان را هر چه زودتر بر بدنشان لباس عافیت بپوشان.

خدایا تمامی اسرای ما که در زندان های عراق اسیرند هر چه زودتر به اوطان شان برگردان.

خدایا خودت به تمامی خانواده های شهدا و معلولین و مجروحین و اسرا صبر جمیل و اجر عظیم عنایت بفرما.

آمین یا رب العالمین

تاریخ تکمیل و تنظیم وصیت نامه این حقیر رجب برار پور: ۱۳۶۶/۱۲/۲۰

والسلام



شهدای آسمان

محمد بزرگ تبار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد بزرگ تبار
محمد بزرگ تبار در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
ننه خانم پورنصرالله و پدرش مرتضی بزرگ تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد بزرگ تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه خرمشهر عملیات
کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسی کلا شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد بزرگ تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

گلچینی از وصیت نامه شهید:

به نام الله که جهان را آفرید و پیامبران را جهت هدایت و رسیدن کمال انسان ها فرستاد، تا انسان ها از مسیر حق منحرف نشوند و دچار گمراهی ضلالت نگردند.

برادر و خواهر و ای مردم! این جمله را به شما بگویم که من به زور به جبهه اعزام نشدم.

عشق جبهه رفتن در دلم بود و عازم شدم. و ای جوان ها در خواب غفلت نباشید.

خداوندا: ما را یک لحظه به حال خود وامگذار.

خدا را قسم یاد می کنم که اگر تمام بدنم را قطعه قطعه کنند و ذره ذره سازند، دست از اسلام و رهبر بر نخواهم داشت که ما درس شهادت و شهامت را از امام حسین (ع) آموختیم.

امروز وارد دانشگاه شده ام که درس اسلام شناسی را آموخته ام و آن دانشگاه جبهه است و استاد آن امام حسین (ع) است و شاگردان آن شهدای کربلا و درس عمل و جهاد در راه خدا و با کارنامه شهادت.

خدایا: اگر تمامی آب دنیا را بنوشم تشنگی من برطرف نمی شود، اگر شربت شهادت را بنوشم سیراب خواهم شد.

ای امت شهید پرور: شما را به قطرات خون شهداء قسم می دهم، که سخنان امام را گوش و بدان عمل کنید. و ادامه دهندگان راه شهدا باشید، نگذارید که خون شهدا پایمال شود که مسئول خواهیم بود.

از بسیجی های محل می خواهم که شب ها جلسه را برگزار کنند و از مردم محل و همکلاسی های خود و معلمان آگاهم می خواهم اگر شاگرد خوبی و با نظمی نبودم و هر بدی که از من دیدند مرا ببخشند.

پدر و مادرم و خواهر و برادرم و برادر زاده هایم و دیگر فامیلان! من شب های جمعه منتظر شما هستم، مرا منتظر نگذارید.

و در آخر از بسیجی های محل می خواهم که شب ها جلسه را برگزار کنند و از مردم محل می خواهم که هر بدی از من دیدید با بزرگواری که دارند من حقیر را ببخشند.

از همکلاسی های خود و معلمان آگاهم می خواهم که شاگرد خوبی و با نظمی نبودم و هر بدی را که از من دیدند مرا ببخشند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

والسلام علیکم ورحمه الله



شهدای آسمان

محمد پاشنا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد پاشنا
محمد پاشنا در حسین ۱۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده زهرا رضوان و پدرش حسین پاشنا پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد پاشنا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۶/۰۲ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش
گلوله به سینه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد پاشنا

بسم الله الرحمن الرحيم

اما ما ای قلب تپنده امت بیدار جهان!

اگر سجده کردن به تو شرک و گناه نبود به پای تو سجده می کردم و در سجده دعای همیشگی حزب الله را که؛ خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، بود را زمزمه می کردم. من دیدم که این پاسداران اسلام برای حفظ وطن و پیروزی جمهوری اسلامی به جبهه های کربلای ایران هجوم می آورند و کاروان حسین ابن علی (ع) را یاری می کردند، من خود را مسئول دانستم که برای عقب نماندن از کاروان حسین ابن علی (ع) به این جبهه حق علیه باطل خود را برسانم و یاری کنم. من اگر هم جان خود را در راه اسلام دادم مهم نیست، مهم آنست که امام تنها نماند.

من اکنون که به شکر پروردگار عزوجل توانستم خون ناقابل خود را در راه تنها آفریدگار جهان اهدا کنم بسیار خوشحال و سرافراز می باشم. دشمنان اسلام بدانند که با چشمان بیدار، با مشت گره کرده و سخنی چون الله اکبر، با دلی پر از رحم و مروت و با ایمان سخت همچون فولاد به این کربلا آمده بودم و این خون ناقابل را اهدا کرده ام تا ما رزمندگان اسلام بر زمین و کافران ترسو بلرزند از رزمیدن رزمندگان ما.

تمام سعی شما هم در پیشبرد انقلاب اسلامی باشد که با خون هزاران شهید بارور گردیده است. من راه شهادت را خودم و تحت شرایط روحی بسیار مساعدی انتخاب کردم و آرزو دارم برادران و دوستان خویم پا جای پای من بگذارند و راهم را که همان راه جهاد در راه حق است ادامه بدهند.

پس اگر کسی به این ندا که ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام حسین (ع) زمان خود لبیک گفت و جانفشانی کرد نباید بر مرگ او گریه کرد. از خانواده ام و همگی دوستان و آشنایان می خواهم که در سوگ من ناله و زاری نکنند و مرا ناکام نخوانند زیرا چه کاهی بهتر از شهادت در راه خداست.

بله! الحمدلله علی هذه نعمته - بله! ستایش خدایی را که همچنین نعمتی به ما داد. بله! برادران و خواهران! هر کربلا حسینی دارد و هر حسینی یارانی دارد، امروز حسین ما امام خمینی و یارانش رزمندگان و ملت شهید پرور ایران است. با عرض سلام خدمتشان می خواهم که مرا حلال کنند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۶۲/۰۸/۰۷

من چیزی به خصوص برای تقسیم کردن یا غیره ندارم، هر چه که خانواده ام تصمیم گرفت همان است و هر کس که از من طلبکار بود می تواند به خانواده ام بگوید تا طلبکاری خودش را بگیرد. ناچیز آنکه وسایل های من در راه پروردگار یکتا مورد استفاده قرار بگیرد.

خدا نگهدار - ۱۳۶۲/۰۸/۰۷



شهدای آسمان

سیدعلی اکبر پوربابا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی اکبر پوربابا
سیدعلی اکبر پوربابا در ۱۷ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده لیلا پوربابا و پدرش سیدیوسف پوربابا پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعلی اکبر پوربابا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۰۴ منطقه مریوان در اثر
اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مقری کلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید علی اکبر پوربابا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ

براستی که خداوند دوست کسانی است که در راه او پیکار می کنند. قرآن مجید.

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و ملت شهید پرور ایران و سلام بر شهیدان زنده از صدر اسلام تا شهیدان انقلاب اسلامی، صحبت خود را شروع می کنم.

سلام بر حسین که چگونه زندگی کردن را به من آموخت و چگونه مردن را به من یاد داد. از اینکه توانستم در راه خدا بجنم و در راه او خون خود را نثار این انقلاب اسلامی بکنم خدا را شکر می کنم، چون وظیفه خود را انجام داده ام و توانستم دینم را به امام زمان و ملت شهید پرور ادا کنم و خیلی خوشحال و راضیم خونم در راه خدا ریخته شود، چون در قرآن آمده است که؛ کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده میندازید بلکه آنها زنده اند ولی شما درک نمی کنید.

سخنی چند با مادر مهربانم؛ مادرم! امیدوارم که شیرت را بر من حلال کنی. از اینکه نتوانستم زحمت های تو را جبران کنم مرا خواهی بخشید. مادر جانم! از من انتظارهای فراوانی داشتی که دشمن اسلام نگذاشت که من انتظارت را برآورده کنم. بر شهادت من غصه مخور، صبر را پیشه کن. مادر جان! در نمازهایتان امام را دعا کنید، هیچوقت او را تنها نگذارید. پیروی از او را سر منشأ زندگیتان قرار دهید. مادر جان! دیگر وقت گران بهای شما را نمی گیرم، تنها توصیه ای که دارم در شهادت من گریه نکن. خداحافظ مادر قهرمانم.

سخنی چند با پدر بسیار عزیزم؛

پدر جان! من دستهای تو را که برای من سالهای زیاد زحمت کشید است می بوسم، من زحمت های شما را فراموش نمی کنم و نتوانستم به زحمت های شما پاسخ دهم چون دشمنم نگذاشت. پدر جان! الان که پسرت در راه اسلام شهید شد مسئولیت شما هم زیاد شده باشد، امید که آبروی شهیدان را حفظ کنید و راه شهیدان را که پسرت در راه خدا خونش به زمین ریخت ادامه دهی تا آیندگان از من عبرت بگیرند.

پدر بسیار خوبم! مادرم را دلداری دهید و تنها توصیه ای که دارم برای عفو گناهانم در شب های جمعه بر مزارم دعا کمیل بخوانید (خداحافظ پدر بسیار عزیزم)

سخنی چند با خواهر و برادرم: ای خواهرم! مسئولیت سنگینی بر گردن شما نهاده شده الان برادرت مانند حسین خونش را تقدیم اسلام کرد تو هم مانند زینب (س) راه برادرت را ادامه دهید. برادر عزیزم! شما باید خدمت به اسلام کنید هر چند سن شما کم هست به مرور زمان بزرگتر بشوید و راه شهیدان را ادامه می دهید. برادران عزیزم! مبادا از یاد خدا غفلت کنید، خدا را ناظر بر اعمال خود بدانید، نمازهایتان را حتما بخوانید، در دعای کمیل شرکت کنید (خداحافظ برادران حزب الهی) سخنی با مردم:

برادران و خواهران! ما می رویم تا به آیندگان بگوییم که زندگی در رفتن است نه در ماندن، پس ای برادر و خواهر! تا مرگ طبیعی و در بستر ننگین به سراغت نیامده حرکت کن که در آن دنیا سربلند و سرافراز خواهی بود. برادرم و خواهرم! امام را مبادا تنها بگذارید، مبادا بگذارید خون شهیدان پایمال شود.

من از میان شما رفتم اما اسلام و قرآن و امام هست، مبادا دست بکشید از اسلامتان، اسلام را که در هر جا هست یاری کنید. تنها توصیه ای که دارم؛ اسلام را تنها نگذارید چون اسلام امروز غریب است.

امضاء شهید علی اکبر پوربابا



شهدای آسمان

جمشید پورکریم

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جمشید پورکریم در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر مقری و پدرش رجبعلی پورکریم پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید جمشید پورکریم در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه پادگان حمیدیه عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جمشید پور کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله و انا اليه راجعون - أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن مُحَمَّدًا رسول الله و أشهد أن عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ

خدایا صبر و شکیبایی پیشه عجلان کن - علم و بصیرت پیشه عالمان کن - شهادت را نصیب مستمندان کن

ابتدا با سلام و درود به تمام شهدا و رزمندگان و صابران راه حق بر باطل، نامه ام را آغاز می نمایم.

خدمت پدر بزرگوار و مادرم مهربانم سلام:

پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی همه شما را از درگاه خداوند کریم و سایه پر برکت ولی عصر امام زمان خواهانم.

پدر عزیزم! امیدوارم که مرا ببخشی چون با شما خدا حافظی نکردم، زیرا من نمی دانستم که نیرو لازم دارند برای نبرد با کفر و

جنگ با عراق. مادر ستم دیده ام! مرا عفو کن و شیرت را به من حلال نما. زیرا من تو را خیلی اذیت و ناراحت می کردم. البته

خود می دانی که تمام شوخی بود و خدا را شاهد می گیرم که جدی نبود. مادر! مرا ببخش، مرا عفو کن.

برادران و خواهرانم سلام، امید است که سلام مرا که از اعماق قلب پر تپش و هیجانم بر می خیزد بپذیرید. امیدوارم که مرا

ببخشید از اینکه با شما گاهی تند رفتار می کردم، همیشه و در همه حال ما را دعا کنید که بر کفر فائق آئیم. آمین

اینک تو ای پدر و برادرم علی! وصیت نامه ام را بخوانید و عمل کنید. وصی پدرم و ناظر خود شما علی هستید.

این آخرین حرفم را می زنم، به دوستانم سلامم را برسانید و از داوود، عباس، سید ابراهیم و دیگران بخواهید تا جایی که

برایشان امکان دارد شب های جمعه در مسجد بنشینند و مرا یادآوری کنند و از شما علی جان می خواهم که هر شب جمعه

برایم قرآن بخوانید و مرا هرگز فراموش نکنید.

برادرم علی جان! خوب به سفارشاتم گوش کن، در مورد انجمن سعی کنید، انجمن اسلامی را برقرار کنید و بچه ها را به مطالعه

اسلامی تشویق نمایید.

برادرم! دستگاه تایپ و دستگاه تکثیر را خوب از آن نگهداری کنید. از شما خواهش می کنم با عباس به انجمن اسلامی دانش

آموزان بابل سر رفته و دستگاه تکثیر را به خانه آورید. متشکرم.

در آخر به عموها و زن عموها سلام بلند، بلند می رسانم و از همه آنها عفو و بخشش و دعا می طلبم. به دائی و زن دائی و

شوهر خاله و خاله سلام می رسانم و از خاله می خواهم که مرا عفو کنند و به روح انگیز و ابراهیم، آقا جان سلام می رسانم.

خدا حافظ - به امید دیدار تا پیروزی نهایی.

مورخه ۱۳۶۰/۰۳/۲۰



شهدای آسمان

شعبانعلی پهلوان پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبانعلی پهلوان پور در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه عمویور و پدرش سلیمان پهلوان پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید شعبانعلی پهلوان پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه اهواز عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای فولادکلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شعبانعلی پهلوان پور

بسم رب الشهداء و الصديقين

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

خداوند دوستدار جنگاورانی است که در راه او صف بستند و چون دژ نفوذ ناپذیری در راه او نبرد می کنند. با درود و سلام به پیامبر اکرم (ص) و با درود و سلام به امام زمان و نائب او امام خمینی، و درود و سلام بر شهیدان راه حق و آزادی از هابیل تا کربلای حسینی و از کربلای حسین تا کربلای خونین ایران. به دستور امام عزیز خمینی کبیر اسلحه به دوش می گیرم و برای مبارزه با متجاوزین و کافران راهی جبهه های نبرد می شوم و تا آخرین قطره خون خود در مقابل آنها ایستادگی خواهم کرد، خواه آنها را بکشم که در نزد خداوند اجر بزرگی دارم، خواه در این راه شهادت نصیبم شد، به بهشت می روم و به شهیدان ملحق می شوم.

مردم! فکر نکنید رفتن من به جبهه ترس از کار باشد، به خدا نه، من به جبهه می روم و خون خود را نثار اسلام و قرآن و امام عزیز می کنم تا به رنجدیدگان جامعه فردا بگویم که زندگی در رفتن است نه به مقصد رسیدن. ما که رفتنی هستیم چه بهتر جان ناقابل را در راه او (خدا) هدیه کنیم. امیدوارم که این شهادت پر افتخار در پیشگاه خداوند ازلی مقبول واقع شود.

شما ملت ایران اگر نمی خواهید زیر سلطه ابرقدرت های شرق و غرب بروید، باید به سخنان امام و روحانیون گوش فرا دهید و به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام زمان ما لبیک گوئید. چون این ها بودند که اسلام را به مردم شناساندن. همانطوری که امام عزیز ما فرمود: اگر روحانیون نبودند اسلام نبود.

همشهریان عزیز! شما ای پدر و مادران گرامی! چرا مانع رفتن فرزندتان به جبهه می شوید؟ در حالی که آنها مثل سایر برادران دوست دارند برای اسلام و قرآن و کشور عزیزشان دفاع کنند، ولی شما مانع رفتن آنها می شوید. آیا کسانی که شهید می شوند مثل فرزندان شما نیستند؟ اگر هستند پس چرا فرزندت که می خواهد به جبهه برود از رفتنشان جلوگیری می کنی؟ فرزندان را به جبهه بفرستید تا از گناهی که کرده اید و گناهی که فرزندان در گذشته انجام داده اند پاک شوند.

همشهریان عزیز! نمی خواهم برای شما تکلیف تعیین کنم، بلکه می خواهم شما به جهاد در راه (فی سبیل الله) دعوت کنم. شما ای پدر و مادر گرامی! از اینکه فرزندت شهید شد ناراحت نباشید، شما افتخار کنید که چنین فرزندی داشتید و او را در راه خداوند هدیه نمودید. شما می توانید با صبر انقلابی تان این انقلاب را به ثمر برسانید.

و تو ای برادر و خواهر! در حفظ این انقلاب کوشا باشید و به سخنان امام و یاران امام گوش فرا دهید و همیشه در همه حال یار و مددکار امام باشید. و تو ای خواهر! حجاب تو در پشت جبهه سنگری برای برادرت در جبهه است. و شما برادران بسیجی! هیچوقت سنگر مسجد را خالی نکنید. دشمن از این سنگر شما خیلی وحشت دارد، با این مسجد رفتن هاست که اسلام تا به اینجا رسیده است و به تدریج در سراسر جهان رواج می گیرد و زمینه ای را برای قیام مهدی (عج) آماده سازد.

به امید آن روز - والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی - تو را به جان مهدی - خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

عبدالعلی جعفرقلی زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالعلی جعفرقلی زاده
عبدالعلی جعفرقلی زاده در ۱۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
گوهر عموپور و پدرش علی جعفرقلی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید عبدالعلی جعفرقلی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۴ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای اسی کلا
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالعلی جعفرقلی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار و حافظ خون شهدا و نگهدارنده مخلوقات و هستی بخش موجودات و زنده نگهدارنده قلب و روح مومنین و پناه دهنده پناهندگان - سلام عليكم جميعاً و رحمه الله و بركاته

با سلام و درود بر آقا امام مهدی موعود فرزند زهرا و شفا دهنده قلب ها و یگانه منجی عالم بشریت و با سلام و درود بر نائب برحقش بت شکن زمان، ابراهیم خلیل الله و این حسین ثارالله، امام امت ما، خمینی روح الله و با سلام و درود بر شما امت شهیدپرور و وارثان خدا در روی زمین، شما ملتیی که با تحمل همه سختی ها و کمبودها به ندای امامتان لبیک گفتید و فرزندان خود را روانه جبهه های حق علیه باطل نمودید و هم چون کوهی استوار در مقابل سختی استقامت نمودید. خوشا به سعادتتان انشاء الله خداوند باری تعالی اجر تمام این سختی ها و مشکلات را در روز محشر، روز جدا شدن خوب از بد و کفر از حق و ظاهر شدن اعمال را به شما عنایت فرماید انشاء الله. خدایا تو را شکر که به من توان دادی و قدرت عمل و عقل عنایت فرمودی تا بتوانم در راه ایفاء دین اسلام قدمی کوتاه بردارم و خدمتی ناچیزی به اسلام کنم و تو را هزارها مرتبه شکر که مرا لایق آن ساختی تا به دیدارت بشتابم و به لقاء ات بپیوندم. ای صدام! این پیام را از من بشنو و به اربابت بفهمان که چشم های بسته شان را باز کند و پنبه در گوش را بیرون آرند و بشنوند و بفهمان که ما حقانیت خود را ثابت خواهیم کرد و به شما خواهیم فهماند که ما برحقیم اگر چه کشته شویم و یا پیروز در هر صورت پیروزی با ماست. ای صدام و ای امریکا! این پیام را از من بشنو که اگر شما با میله های داغ و گداخته آهنین بدنم را سوراخ کنید و از این سوراخ ها دود بیرون آید با همان دود چشمانتان را کور خواهیم کرد و شما را به درک واصل خواهیم کرد. وصیتی به پدر زحمت کش و دلسوزم: پدر جان! می دانم که تحمل این همه مشکلات برایت سخت است، میدانم که داغ از دست دادن چندین فرزندتان را در گذشته مردند برایت سخت گذشت و میدانم که از دست دادن من هم برایت سخت است. اما بدان به خاطر اسلام و حفظ دین محمد باید تحمل کنی و بدان که من نابود نشدم بلکه تازه زنده شدم. پدر جان! ما قدر تو را نمی دانستیم، ما ارزش تو را درک نمی کردیم، ما درک نمی کردیم که تو چقدر برای ما زحمت کشیدی و چقدر برای سلامتی ما رنج کشیدی، اما وقتی که اسلام تنها بماند و در خطر بیافتد و کافران یزیدی بخواهند اسلام را از بین ببرند ما که طرفدار حسین هستیم، ما که شیعه علی هستیم و ادعای مسلمانی می کنیم و به خاطر اسلام و خدا زندگی می کنیم پس چرا دین خود را همانند حسین و اصحاب شهیدش حفظ نکنیم؟ پس چرا ادعای مسلمانی کنیم؟ مسلمانی این نیست که موقع ماه رمضان به مسجد رویم و موقع محرم به تکیه رویم. هرگز مسلمانی این نیست بلکه یک مسلمان وظایف بسیار سنگین بر عهده دارد، وظایفی که به دوش یک مومن خدا پرست است بر دوش هیچ کس نیست. پدر جان! مرا ببخش و مورد عفو قرار ده مرا ببخش که نتوانستم خدمتی به شما بکنم انشاء الله دیدار ما در بهشت جایگاه مومنین باشد، انشاء الله.

وصیتی به دو مادران مهربانم: مادرانم! من چند وصیتی به شما می کنم انشاء الله آن را انجام دهید، مادرانم! شما برایم خیلی زحمت و رنج کشید تا مرا بزرگ کردید، این را از من بشنوید که من امانتی بودم که خداوند به دستتان سپرد تا در آینده این امانت را تحویل بگیرید، اگر شما امانتی را از کسی تحویل گرفتید باید سعی شود تا سالم تحویل صاحب امانت بدهید پس خوشحال و شاد باشید که این امانت را درست و صحیح و سالم به صاحب اصلیش رساندید. من یک انتظار دیگر از شما دارم که سرقبرم گریه و ناله نکنید چون که ما همگی رفتنی هستیم و باید برویم پس چه بهتر در راه خدا برویم تا در آن دنیا سرفراز باشیم.

کسانی دیگر که گریه می کنند نگذارید که آنان بنالند و به جای تسلیت بگویند به مردم تا به شما تبریک بگویند. مادرانم! هر چه بدی و بی اعتنایی از من دیدید مرا ببخشید، امیدوارم که مرا بخشیده باشید. وصیتی به بسیج و انجمن اسلامی و شورای محل و مردم حزب الله دارم: برادران بسیجی شما میان مردم الگو و نمونه می باشید، شما نماینده انقلاب در میان مردم هستید، اگر مردم از شما بدی دیدند نه تنها از شما زده می شوند بلکه از انقلاب و تمامی ارگان های انقلابی زده می شوند. شما نباید مرتکب اشتباهی کوچک شوید، یک اشتباه کوچک شما برابر است با چندین اشتباه بزرگ مردم چون مردم شما را در لباس اسلامی می بینند، سعی کنید در میان مردم کمتر اشتباه کنید، با هم مثل دو برادر برخورد کنید، سر یک چیز کوچک با هم بحث نکنید، همیشه باهم برخوردی کنید که مردم جذب شما شوند و بگویند واقعاً بسیج انسان ساز است و خودش و فرزندان شان را به بسیج بفرستند، انشاء الله همین طور هستید و می باشید. و شما پدران و مادران و خواهران حزب الله و شهید پرور! با مشت گره کرده خود به شرق و غرب و صدام یزید یعنی بفهمانید که مردم حزب الله و همیشه در صحنه انقلاب در برابر تمامی مشکلات و کمبودها می ایستند. در بسیج و جلسات مذهبی شرکت می کنند. به شورا و انجمن اسلامی کمک و یاری دهید و انشاء الله که می دهید. برادران بسیجی و غیر بسیجی من! از همگی شما یک تقاضا دارم و آن این است که من تا به حال خیلی بدی در حق همه تان داشتم از بدی های کوچک گرفته تا بدی های بزرگ در نزد کوچک و چه بزرگان بدی داشتم از شما امت حزب الله خواهش می کنم که مرا مورد بخشش خود قرار دهید و اشتباهات گذشته را فراموش کنید. و از شما می خواهم به جان امام امت این بت شکن زمان خمینی روح الله دعا کنید. و من دیگر همه تان را به خدا می سپارم و عرضی ندارم. تا دیداری دیگر در روز قیامت در آن دنیا خدا حافظ.



شهدای آسمان

غلامعلی جهانیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی جهانیان در ۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب جهانی و پدرش باباجانی جهانیان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید غلامعلی جهانیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حاجی کلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی جهانیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان مکنید آنهایی که در راه خداوند متعال کشته شده اند مرده اند بلکه آنها زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند. با سلام و تحیات الهی به امام امت پیر جماران، یاور مستضعفان، در هم کوبنده ستمگران و یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و با درود به امید امت و امام، حضرت آیت الله منتظری دامت براته، و با عرض تعزیت و تهنیت به خانواده های معظم شهدا و شهید پرور ایران زمین و از صدر اسلام تاکنون و با عرض سلام به پدر و مادری که فرزندانشان را به خدا اهدا کرده اند و خود همیشه در صحنه هستند و گوش به بیانات رهبر کبیر انقلاب و بی باکانه در مقابل دشمنان اسلام ایستاده و در کنار حسین زمان امام خمینی ایستاده اند. قبل از آغاز وصیت نامه، خوب است که چند جمله از خطبه های حضرت علی (ع) در مورد (جهاد) بگویم.

در اسلام آنچه منجر به شهادت، یعنی مرگ آگاهانه در راه هدف مقدس، می گردد به صورت یک اصل در آمده است که نام آن (جهاد) است و حضرت علی (ع) فرمودند: همانا جهاد دری از درهای بهشت است، دری است که خداوند آن را به روی همه کس نگشوده است. کسی که از جهاد به دلیل بی میلی و بی رغبتی نه دلیل خاص شرایط و احوال، رو بگرداند خداوند جامه ذلت و روپوش بلا به تن او می پوشاند و او را لگد کوب حقارت می گرداند و پرده روی بصیرت دل او می نهد و بینش را از او سلب می کند.

(جهاد) زره نفوذ ناپذیر خدا و سپهر مطمئن خداست، اگر ملت مسلمان، روحش روی جهاد باشد، و اگر این سپهر الهی را همواره در دست داشته باشد دیگر ضربتی به آنها اصابت نخواهد کرد. باری اگر کرم و همت و مردانگی و شهامت آن ملت مسلمانی مطعون نگردد خداوند متعال ثواب مجاهدت و سعادت شهادت فراهم خواهد کرد.

پدر و مادر مهربانم! سلام، پس از سلام، صحت و سلامتی تان را از خدای متعال خواهانم. امید است که هیچگونه ملالتی در وجودتان رخ ندهد و همیشه با روحیه شاد و سرفراز در مقابل منافقان کوردل قدم باز کنید. ای مادر عزیزم! خوشحالم که خداوند شهادت را نصیب گرداند تا بتوانی با از دست دادن من به مقام پر ارج یک مادر شهید در دنیا و آخرت نائل گردی و امیدوارم که رسالت مادر یک شهید را که همان زینب وار بودن است انجام دهی و هر که را که ضد ولایت فقیه و مخالف رهبریت امام و امید امت و امام، آیت الله منتظری می باشد آنها را در هم کوبید و بر سر مزارم اگر مزاری داشته باشم به جای گریه به مصیبت های امام حسین گوش فراد دهید.

مادرم! تو بودی در نیمه های شب دست نوازش بر سرم می کشیدی و از خواب شیرین بلند می شدی و پستان مهر و محبت را در دهانم می گذاشتی و امیدوارم که شیر محبتت را حلالم کنی.

ای پدر زحمت کشم! زحماتی که برایم کشیدی نهایت ندارد، اما مرا ببخش از این که نتوانستم جبران این همه زحمات باشم. پدر عزیزم! اگر شهادت نصیب من شد برایم ناراحت و غمگین مباش چون در راه (جهاد فی سبیل الله) جانم را از دست دادم و این از افتخارات بزرگ شمامست. باید خودت را قانع کنی از اینکه من از علی اکبر امام حسین (ع) بالاتر نبودم باید خوشحال باشی چون در راه اسلام جان فدا کردم.

پدر عزیز و مادر مهربانم! این را از اعماق قلبم می گویم که اگر بدنم را قطعه قطعه کنند و بسوزانند هرگز دست از اسلام عزیز نخواهم کشید و برای دشمن خود ثابت خواهم کرد که ما از صحابه حسینییم و در دامن خمینی پرورش یافتیم.

پدر و مادر عزیزم! هدفم برای احیای دین مقدس اسلام است، پس روحم (جهاد فی سبیل الله) و بیکرم دفاع از اسلام در مقابل کفر است و اگر مفقود الجسد شدم این مایه سعادت من است و برایم هیچ ناراحت نباشید چون می خواهم مثل حضرت فاطمه (س) گمنام شوم.

اگر جنازه ام را به سمت شما آوردند صبر و استقامت، شجاعت و شهامت به کار بیاندازید و اگر گریه کنید دشمن سوء استفاده می کند.

غلامعلی جهانیان

پدر و مادر عزیزم! این جنگ سرنوشت ساز است، چه بهتر سرنوشت زندگیم در راه خدا باشد. اما سخنی که با خواهران و برادرانم دارم این است که: ای خواهران و برادران عزیز و محترم و متعهدم! همانطور که شما می دانید خداوند متعال نعمات زیادی را به ما ارزانی داشته است حالا بر شما عزیزان است که از این نعمات الهی حراست و پاسداری کنید و به نحو احسن بهره برداری کنید که موجب رضای خدا در آن باشد.

ای برادران و خواهرانم! من وصیت نامه ام را در یکی از مناطق عملیاتی که در حال مبارزه با حزب بعث علفقی هستم می نویسم و با میل و رغبت و داوطلبانه به این جهاد مقدس آمده ام تا پوزۀ این ابرجنایتکاران شریک و غرب را به خاک بمالم.

برادران عزیزم! بر شما امری است واجب، مسئله مسئله مبارزه کردن است، پس دین اسلام و قرآن را یاری دهید و گوش به حرف رهبر انقلاب باشید و در مقابل دشمنان اسلام ایستاده و آنها را فرصت اغتشاش ندهید و حسین گونه در مقابل جنازه ام قدم بزنید تا مشیت محکمی بر دهان پاره گویان شریک و غرب وارد آورید.

و ای خواهرانم! از همه مهم تر حجاب است. حجابتان را حفظ کنید، حجاب شما کوبنده تر از سلاح مبارزه من در جبهه است. خواهرانم! اگر جنازه ام را به سمت شما آورده اند زینب گونه در مقابل جنازه ام قدم بزنید تا مشیت محکمی بر دهان ابرقدرتهای جهانخوار زده باشید. ای خانواده عزیز! آنچه بیش از اندازه مرا می رنجاند گریه و زاری شماست، پس جلوی جنازه ام شاد باشید. ای دوستان و برادران و ای مردم شهید پرور! لحظه ای از یاد اسلام و قرآن و خدا غافل نشوید چون یاد خدا آرامش دلهاست و گرنه عمری پشیمانی به همراه دارد.

ای مردم شهید پرور! تا می توانید مبارزه کنید و آن اسلحه افتاده ما را برگزید و به سوی دشمن بعثی صهیونیستی نشانه بگیرید و این را به شما بگویم که آن کسانی که تاب و توان دارند در جبهه ها حضور یابند و آن دسته که نمی توانند پشت جبهه را محکم نگه دارند که دشمن جاهل از داخل ما را ضربه نزند.

ای مردم! از بغل دستی هایتان مواظب باشید نگذارید این خون با عظمت شهدا پایمال گردد.

ای برادران! اگر می خواهید درس شهادت بیاموزید به میدان جنگ بروید که من درس شهادت را در میدان جنگ آموختم. کسانی که از اسلام غافل گشته اند با آنها مباحثه و گفتگو کنید و آنها را در گروه مقاومت و بسیج شرکت دهید که اسلام عزیز به این خون ها احتیاج دارد.

و تنها وصیتم به ملت شهید پرور ایران که از همه مهتر است این است که وصیت نامه های شهدا را خوب و با دقت بخوانید و توجه کنید.

و همچنین رهبر انقلاب پیر جمازان را تنها نگذارید، خود نیز تا خون و جان در بدن دارم تا آخرین نفس از اسلام و قرآن و مکتب دفاع خواهم کرد.

ای مردم شهید پرور ایران! همه تان پیش خدا مسئول هستید، فردای قیامت باید حساب پس بدهید، این جمله را برای این گفتم که ما جنگ خارجی داریم دیگر جنگ داخلی نباید داشته باشیم.

خانواده عزیز و ملت حزب الله: بنده قبل از شب عملیات که خوابیده بودم خواب شهیدی را دیدم که لازم دانستم جریان خواب را برایتان بازگو کنم و آن اینکه: شهید به ملاقاتم آمد که از او سؤال کردم تا حال که می جنگیدم چطور بود؟ گفت خیلی خوب. خوشحال شدم. باز هم از او پرسیدم که آیا من هم شهید می شوم؟ با حالت خندان سری تکان داد که ناگهان با سر و صدای همسنگران از خواب بیدار شدم و موضوع را برای همسنگرانم تعریف کردم و برای آن شهید نماز بجای آوردم.

در خاتمه کلیه دوستان و فامیلانم اگر از من بدی دیدند امیدوارم که مرا ببخشند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



همکلاسیان

شیرزاد حبیب پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شیرزاد حبیب پور
شیرزاد حبیب پور در ۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرا وهاب پور و پدرش حسین حبیب پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید شیرزاد حبیب پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه خرمشهر عملیات
بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت تیر به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
عزیزک شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شیرزاد حبیب پور

بسم الله الرحمن الرحيم

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

آیا چنین می پندارید که به حال خود گذارده شده اید و مورد آزمایش قرار نمی گیرید و هنوز خدا نمی داند چه کسانی از بین شما جهاد کرده اند؟ و محرم رازی جز خدا و رسول و هم ایمانان خود نگرفتند؟ خدا به آنچه می کنید آگاه است.

درود بر حضرت مهدی (عج) و رهبر انقلاب و به روان پاک شهیدان و سلام بر مادر عزیزم که مرا شیر داد و بزرگ کرد تا به جبهه حق علیه باطل اعزام شوم و خدا را شکر می کنم که اینچنین سعادت را داد تا بار دیگر به جبهه بروم. همان طوری که در آیه بالا ذکر کرده ام می گوید: آیا شما خیال می کنید که رها شدید اما آزمایش نمی شوید؟ حال وقت آزمایش است.

مادر! وقتی که من شهید شدم ناراحت نباشید چون شهادت یک آرزو است، همه باید بمیریم پس چه بهتر در راه حق باشد و برای خدا هجرت و جهاد کنیم، این دو موضوع دو عامل در پیروزی اسلام در برابر دشمنان بوده است.

اگر هجرت نبود اسلام در محیط خفقان آور مکه از میان می رفت و اگر جهاد نبود اسلامی هیچگاه رشد و نمو نمی کرد.

مادر! اگر شهادت نصیب شد برایم گریه نکنید بلکه با صبر مشت محکمی بر دهان منافقان بکوبید و از خدا بخواهید که این هدیه را از شما بپذیرد. از مردم شهید پرور می خواهم که امام و روحانیت را تنها نگذارند. زیرا روحانیون بهترین دوران عمرشان را در سختی گذراندند. برای واژگون نمودن انقلاب ابتدا باید روحانیت را از صحنه خارج کنند و به تمام مردم حزب الله به تمام کسانی که آزادی حقیقی را در انقلاب درک نموده اند، در اینجا اعلام خطر می شود روزی که خدای ناکرده دست روحانیت از انقلاب کوتاه شد شکست انقلاب حتمی است، به طوری که تاریخ گویای این مطلب است، در نهضت مصدق اجانب از ایجاد شکاف بین مصدق و کاشانی استفاده کرده و انقلاب را در نطفه خفه نمودند و با همکاری حزب توده به مقاصد شوم خود دست یافتند.

پس ای ملت! دست از روحانیت بردارید و همیشه برای سلامتی امام دعا کنید. سفارش دیگر این است که کتابهای مرا به برادران انجمن اسلامی روستای عزیزک تحویل دهید و در کتابخانه عمومی شهید مصطفی خمینی بگذارید و ساعت و مقدار پولی که در جیبم مانده آن را به جنگ زدگان بدهید.

مرا در قبرستان بالامحله و در کنار شهید قاسم شعبان نتاج دفن کنید.

عروس من شهادت است و صفیر گلوله عقد مرا خواهد خواند. با پوششی از خون تازه سرخ خود را بزرگ خواهم کرد و در قهقهه شادی و بارش نقل سرب در حجله سنگر عروس شهادت را به آغوش خواهم کشید و در مهمه تشیع کنندگان بپیکرم که اتومبیل تابوتم گلباران می شود.

من پیام را می سرایم - پیام من سنگر، خون، شهادت



همکلاسی آموز شهید

سیدحسن حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسن حسینی
سیدحسن حسینی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده صغری حسینی و پدرش میرصالح حسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدحسن حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۰۱ منطقه تنگه چزابه در اثر
جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سادات محله شهرستان شهید پرور
بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسن حسینی

بسمه تعالی

ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است. (امام خمینی)

با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران عزیزترین عزیزان، قلب ملت ایران، نائب امام، خمینی بت شکن و با درود به شهیدان گلگون کفنان که با ایثار خون خود نظام طاغوتی و اسارتبار شاهنشاهی که بر پایه شرک و بت پرستی استوار بود به رهبری پیامبرگونه امام خمینی توانستند ویران نمایند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم که چگونه متکبران جهان برای ادامه زورگویی و چپاولگری خود دست اتحاد با هم داده و به مقابله با انقلاب توحیدی ملت مسلمان ایران برخاستند. اینجانب هدفم از به جنگ رفتن این می باشد که اولاً خدمتی به اسلام و ثانیاً به فرموده امام لیبیک گفته که می باید (هل من ناصر ینصرنی) آیا کسی هست که مرا یاری دهد- و من راه جهاد و راه خدا را انتخاب کردم. که باید در رکاب حسین جنگید و درخت تنومند اسلام را آبیاری کرد و این راهم بگویم که من با رضایت خود و خانواده خود در رکاب حسین می جنگم تا پرچم خونین اسلام را بر کوه های بلند زاگرس برافراشته سازم. مادر جان! بعد از شنیدن خبر مرگ خواهش می کنم اشک مریز زیرا امام بزرگوارمان در مرگ فرزندش اشک نریخت چون می دانست رضای خداوند در این امر می باشد، مرگ من در راه اسلام و قرآن شاید جوشش در جوانان بوجود آورد، انشاء الله.

البته نه تنها مرگ و کشته شدن من بلکه تمامی شهیدان که در راه اهداف مقدس اسلام کشته شده اند، این را مطمئن هستیم خونها می تواند ریشه کفر و ظلم را از روی زمین بردارد. انشاء الله

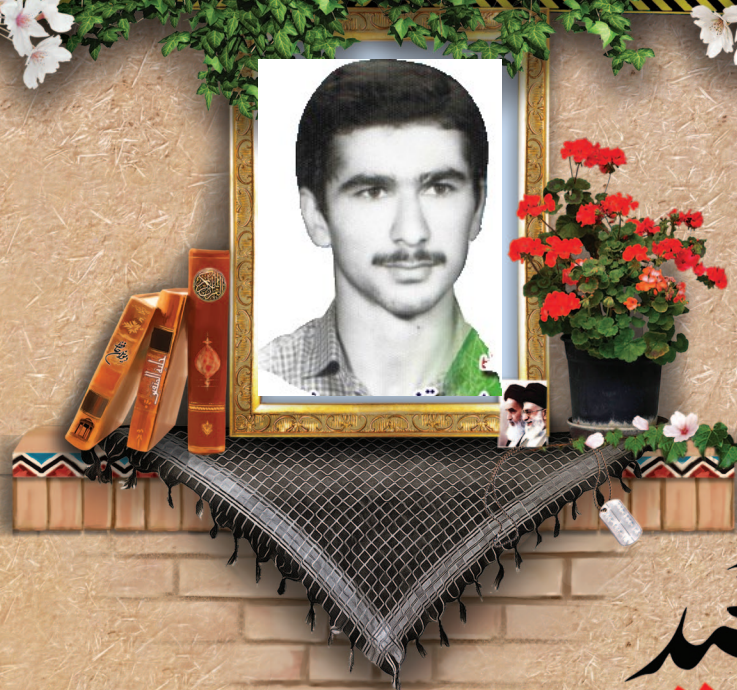
در خاتمه با خانواده خود صحبتی دارم: از شما برادران، من انتظار دارم که در هر حال و همیشه یار و یاور و همراه با ولایت فقیه و این امام پاک پیامبر گونه عزیزمان خمینی بزرگ این فرزند پاک پیامبر باشید و اسلحه ای را که از دست من افتاد شما بر دوش بگیرید و با دشمنان خدا پیکار کنید. مطمئنم انشاء الله چنین خواهید کرد. و شما خواهران عزیز من باید رسالت زینبی خود را در رساندن پیام خون شهیدان به ملل جهان به انجام برسانید و همچون شیرزنان صدر اسلام بر منافقین و کافران که دشمن خدا و اسلام عزیز می باشند بگریید. خداوند پشتیبان شماست. از شما پدر و مادر و خواهران و برادران خداحافظی نموده ام و از شما می خواهم که از من راضی باشید و مرا ببخشید و حلالم کنید و خداوند انشاء الله بر شما صبر و تحمل عنایت فرماید. مادر جان! خداحافظت باد. خوشحال باش از اینکه فرزندت را در راه اسلام می دهی، دیگر در آن دنیا فاطمه زهرا بانوی صدر اسلام از تو گله ندارد. برای روح فاتحه بخوان تا آسوده باشم. سپاس بر خداوند بزرگ که به من عنایت فرمود تا جانم را نثار اسلام نمایم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

برقرار باد پرچم خونین اسلام در سراسر گیتی، پیروز باد اسلام عزیز، نابود باد دشمنان اسلام و قرآن

سلام بر امام بزرگمان خمینی - برادر کوچک شما سید حسن حسینی

۱۳۶۰/۰۱/۱۰



همکار آموز

سیدمرتضی حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمرتضی حسینی در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه زر ابراهیمی و پدرش سیدمحمدعلی حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمرتضی حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سادات محله شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید مرتضی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (قرآن کریم)

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

رحمت و درود و صلوات خداوند تبارک و تعالی به حضرت ولی عصر امام زمان (عج) که غیبت کبرایش آزمایش الهی را کامل گردانید. و با درود و سلام بیکران به جد بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) که دلسوختگانش همچو پروانه به دور شمع وجودش حلقه زدند. و با درود و سلام بی پایان بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی، پرچمدار اسلام و رهنمای ستمدیدگان.

خدایا، تو را به بزرگیت می ستائیم و تو را به خاطر آن همه نعمت بی پایان شکر گذاریم. خدایا چه زبانی گویای لطف کرم تو برای هدایت به من است؟ این انسان سر گشته و وامانده را که از خویش بازمانده چه کسی می تواند به سویت بازگرداند؟ شکر میکنم خدا را که این توفیق را به من داده که بتوانم وظیفه شرعی خودم را به توانائیم نسبت به اسلام و قرآن انجام دهم و در طول نوزده سال عمرم این زمان که عازم جنگ می باشم، بهترین زمان عمرم می بینم و از خدا تقاضا دارم که مرا در بستر نهمیراند و مرا در راه اسلام و قرآن و در نبرد با کافران این زمان بمیراند.

ای مردم! ای امت شهید پرور! آگاه باشید و از تفرقه بپرهیزید و همیشه گوش به فرمان امام باشید و ما باید چقدر از روح الله عزیز خود متشکر باشیم که ما را از غفلت بیرون آورد و اسلام واقعی را برای تمامی مستضعفین جهان بیان نمود. او که همچون حضرت نوح ناخدای کشتی توحید در دریای ظلمت و در این دوران همچون ابراهیم بت شکن و سازش ناپذیر بر ماست. به اطاعت از او و وفاداری به این شعار که تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست و بر اعطای این نعمت خدا را شکر کنیم. به برادران دینی و انقلابی توصیه می کنم که شما وارث اسلحه از دست افتاده تمامی شهدای اسلام هستید و به شما وصیت میکنم قدر اسلام را بدانید و هرگز با دشمنان اسلام سازش نکنید و همیشه گوش به فرمان امام باشید.

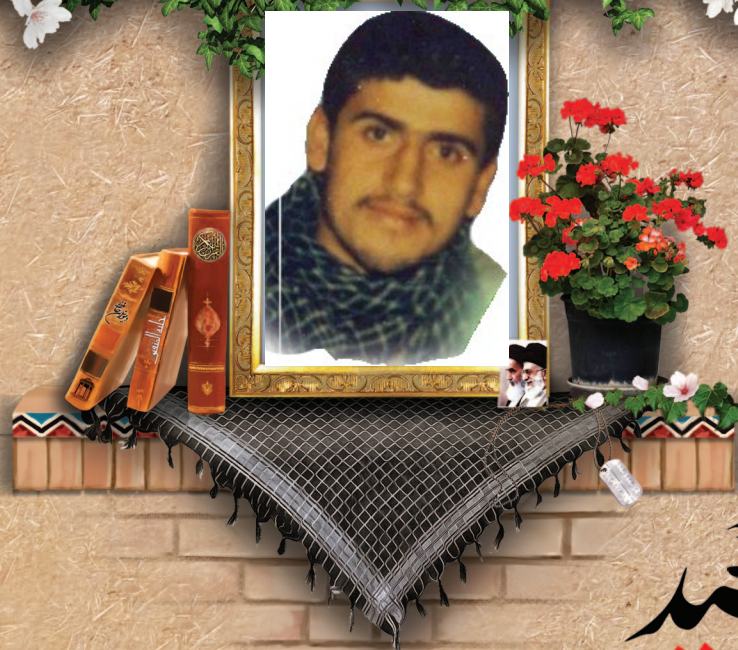
حال سخنانی با شما زنان انقلابی و شما خواهران حزب الله دارم و آن اینست که خواهرانم و مادران عزیز! اسلام را خوب بشناسید. شما مسئولیت سنگین در اسلام و در تربیت فرزندان با ایمان دارید. با حجاب باشید. پوشش خود را حفظ کنید و به استعمار گران شرق و غرب بفهمانید فرزندان امام و قرآنید.

حال شما ای پدر عزیزم! سعی کن در برابر مشکلات و سختی صبر و شکیبایی داشته باشی و آن را پیشه خود قرار دهی. و در هر کاری خدا را در یاد داشته باشی. نمی دانم من فرزند خوبی برایت بودم یا نه. همیشه باعث ناراحتی شما می شدم. شما را به خون شهدای کربلا قسم می دهم که از من هر خطایی سر زده است مرا ببخشید. از خداوند خواستارم که اجر عظیمی به شما عنایت فرماید.

و اما شما ای مادر عزیزم! تو ای شکست ناپذیر در برابر سختی! زبان قدرت گفتن و قلم توانایی نوشتن زحمات شما را ندارد. می دانم طاقت دوری مرا نداری. از شما می خواهم که همانند خانواده های شهدا مقاوم و استوار باشی. برایم گریه و زاری نکنید. از شما خواهش مندم که مرا حلالم کنی. از خداوند بزرگ می خواهم که شما را با خانواده شهدا در روز قیامت محشور بگرداند. از برادران و خواهران می خواهم همیشه در راه رضای خدا قدم بردارند و کاری نکنند که دل خانواده های شهداء را به درد آورند.

برادرانم و خواهرم! می دانم که من برادر خوبی برایتان نبودم. اگر شما را ناراحت کردم مرا به بزرگواری خودتان ببخشید. در خاتمه مقداری پول دارم آن را در راه رضای خدا خرج کنید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



شهدای آسمان

عین الله خدابخشی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عین الله خدابخشی
عین الله خدابخشی در ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
طاهره قلی پور و پدرش یدالله خدابخشی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید عین الله خدابخشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۵ منطقه سرپل ذهاب در
اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عين الله خدابخشی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مپندارید آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه آنها زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند. از موقعی که امام جمعه ها فرمودند بر هر فرد ایرانی و اسلامی مسلمان واجب است در این امر اسلامی و ایرانی مقدس، یعنی در جنگ با کفران بعثی شرکت کند من با افتخار و مباحات به بسیج رفته ام و اسمم را نوشتم و پس از یک ماه آموزش به جبهه اعزام شدم و اگر افتخار شهادت پیدا کردم؛ از پدر و مادر عزیزم می خواهم اگر خبر شهادت مرا شنیدند ناراحت نشوند، گریه و زاری نکنند، که فرزندم شهید شد و باید هم افتخار کنند که چنین پسری را تربیت کردند که در راه حسین(ع) و در رکاب امام حسین شهید شد، که همیشه آرزوی آن را داشته ام و به آرزویم رسیدم و یک آرزوی دیگری که داشتم این که قبل از به شهادت رسیدنم امام را ببینم و از شما می خواهم سلام مرا به امام برسانید.

و من از داشتن چنین پدری افتخار می کنم که مثل امام حسین(ع) علی اکبر را به میدان فرستاد مرا به میدان فرستاد و از پدر و مادر و برادرانم و خواهرانم می خواهم پس از من امام را تنها نگذارند، مخصوصاً از برادرانم می خواهم که راه شهیدان را ادامه دهند و به خدمت پدر و مادر شهید داده بروند و آنها را تقویت کنند.

(پیامی که برای مردم دارم این است امروز روزی است که باید مردم مسلمان ایران ارتش، سپاه، بسیج اسلامی را تشویق و کمک کنند تا این سه لشکر الهی بتواند این کافران را از سرزمین اسلامی بیرون کنند و پشت سر امام حرکت کنند و امام را تنها نگذارند.)

پیامی که برای منافقین دارم این است: اما ای منافقین! بدانید که من با شهادتم، خلق با فریادش، و امام با قاطعیتش همه شما را نابود خواهیم کرد.

ای مردم مسلمان! مرگ بر آمریکا را فراموش نکنید که امام فرمود: هر چه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید. اگر انگشتان دستم باز است مشت کنید، اگر دهانم بسته است باز کنید و اگر هم چشمم بسته است باز کنید و مرا بلند کنید تا مرگ بر آمریکا بگویم.

درود بر خمینی

عين الله خدابخشی



شهدای آسمانی

صابر خدادادی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صابر خدادادی
صابر خدادادی در ۳۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بندر ترکمن استان گلستان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه طالشی و پدرش حسن خدادادی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید صابر خدادادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۸ منطقه آبادان در اثر اصابت
خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صابر خدادادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ - الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ

زندگی پر افتخار در گرو مرگ های پیروزمندانه است.

ای خدای عظیم، ای خدای رسولان، فرمانت را گردن می نهیم و دعوتت را لبیک می گوئیم. با زبان، با دل، با جان و حتی با خون جوانان بسیاری. برگزیدگان بر می خیزیم که به نجاتمان برخاستند، و به آزادیمان برخوانند که به نجاتمان از ذلت بردگی و به آزادیمان در عزت بندگی تو. تو ای خدای عزت و آزادی که انتخاب ایده رسولان را نخستین مرحله حیات میشماری و جهاد در این راه را با زیباترین بیان نامیدی و شهادت را بلندترین اوج حیات مینامی. ای فدای ایمان و جهاد و شهادت! شاهد باش که پیام پیامبرانت را پاسخ مثبت گفته و اشتیاق جهاد را بر سراسر وجودمان می باریم و شهد شهادت را جرعه جرعه جانمان می نوشیم و همچنان در ایمانمان به تو ای خدای بزرگ مخلصتریم و تو ای حسین زمان! ای نواده رسول! ای فرزند علی! ای پسر فاطمه! ای وارث حسین و ای برادر زینب! شاهد باش که مسئولیت بزرگ پیروی تو را با شهادت شهیدانمان تعهد می کنیم. و ای امت! ما شهیدان نرفتیم و نمردیم، که شهیدان زنده اند و جاوید و شما زندگی جاودانه شهیدان را بر همه چیزتان حس می کنید. در جرعه جرعه آبی که می نوشید، در رشته رشته لباس سیاهی که می پوشید، در قطره قطره اشکی که می ریزید، در عظمت نگاه کودکی تان، در کشاکش جهاد جوانانتان، در چروک چهره غمبار پیرانتان، در پایمردی مداوم مردانتان، در دامن شهید پرور مادرانتان، در سر پر شور سردارانتان، در قلب پر سر خواهرانتان، ما زنده ایم و جاودانه گشته ایم و پیوند می بندیم که در پاسداری پیام رسول زمانمان تا آخرین لحظه حیات پایدار می مانیم و پیام مقدس امام خمینی را پاسخ مثبت گوئیم. و اینک تو ای بزرگ رهبر اسلام! ای یگانه! ای فریادگر راستین! ای خورشید فروزان! ای آهنین عزم! ای پولادین در اراده! ای شیعه علی! ای پیرو حسین! ای فرزند زهرا، ای زاده حسین، ای رهبر امت، ای امیر توده، ای شرف اسلام، ای عزیز ایران، ای جان جهان، ای خمینی بزرگ! پیامت را شنیدیم که فرمودی ملتی که مادران و خواهران شیردلش افتخار به مرگ جوانان برومندش کنند که نهضت شهدا هستند، پیروزند.

و شما ای ملت شریف و بزرگ! پیروزید با دادن خسارات بسیار و فدائیان بی شمار، آری ای نبی، ای نایب مسیح، ای خلیفه خدا، ای مرجع خلق، ای حامی ملت، ای حافظ مذهب، ای شکوه شیعه، ای معنی ایمان، ای شعله سینا، ای موسی عمران، ای رسواگر خصم، ای منجی انسان، ای روح الله دوران، ای خمینی بزرگ، با همه هستی پیامت را ارج می نهیم. با بیداری ملتمان، با پایداری حرکتمان، با نهیب ایمانمان، با نهیب سوزانمان به راهت ادامه می دهیم.

آری ما هر چه داریم، ما هر چه هستیم از جهاد مجاهد آفرینت، از حرکت بیدارگرت، از هدف خدائیت و از آرمان انسانیت پیروی می کنیم، ای نازنین رسول! ای خمینی بزرگ! با همه وجودمان، با اولین ضربات قلبمان، با آخرین فوران خونمان، با پاره پاره پیکر و خونمان به حقیقت تو و پیمودن راه تو ایمان داریم. در همه جا، با همه کس، در همه حال، با همه چیز، با گرما گرم فریاد، با یورش و شعار و حرکت بی امانمان، با به خون تپیدن جسممان در میدان، با عبادت پر سوزمان در نیمه شب، با استقامت بی تردیدمان در نیمروز، در همه جا به قیام قوام بخش و فاداریم و تا آخرین لحظه حیاتمان از جهاد و از جهاد روشنگر و نوربخش حمایت می کنیم و به پیروزی نهایی خود ایمان داریم.

من از خودم چیزی که برای شما به ارمان بگذارم فقط از تمام شما می خواهم که فقط به فکر رهبر امام خمینی باشید و هرگز او را فراموش نکنید. به تمام برادران و دوستان سلام می رسانم. به مادرم که امید زندگی من است سلام می رسانم، از او می خواهم که برای من نگرید زیرا او مادر تمام شهیدان است. به پدرم و خواهر و برادرم درود می فرستم و می خواهم مرا فراموش نکنند مخصوصاً برادرانم عبدالله، اسدالله کاظم، ستار، محمد و دیگران که راهم را ادامه دهند.

امام را فراموش نکنید.



شهدای آسمانی

کاظم خردمندی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کاظم خردمندی
کاظم خردمندی در ۲۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سارا قدم زاده
و پدرش ابوالحسن خردمندی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید کاظم خردمندی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۴ منطقه عین خوش در اثر
اصابت ترکش به ران شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کاظم خردمندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرَّصُونَ

مادر عزیزم! که بعد از خدا مهربانترین و عزیزترین موجودات نزد من هستی. پدر گرامی! خواهر فداکارم! برادران عزیزم! من بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس نموده‌ام در راه الله و برای پاسداری و حراست از انقلاب کبیر اسلامی که خونبهای ۱۶۰ هزار کشته و مجروح است به جبهه های کشور آمدم و به جنگ علیه ضد خدا پرداختم. من گام نهادن در این مسیر خدایی را یک فریضه می دانم و در این راه اگر دشمن را شکست دهیم پیروزیم و اگر کشته بشویم نیز پیروزیم. به هر حال این مایه شکر پروردگار و افتخار برای من و شماست که در این راه به شهادت برسیم.

مادرم! هر گونه افسردگی و ناراحتی مطمئناً باعث عذاب روح من می شود، خوشحال باشید و امیدوار باش. زیرا شهید شدم و این مایه شکر و حمد پروردگار است. مادرم! من پسر خوبی برای تو نبودم مرا عفو کن.

(انا لله و انا اليه راجعون)

پدرستیکه همه از او هستیم و بازگشت همه ما به سوی اوست.

اینک همه شماها را به خاطر خدا و رسول خدا ترک کردم و عازم جبهه جنگ علیه کفار می باشم. اما بدانید که قلبم با شماست و همواره با شما خواهم بود و آنگاه که بوسیله گلوله های دشمن تکه و پاره می شوم در آن موقع نیز با شما خواهم بود و اینست حیات جاوید که خداوند وعده داده است و بدانید که این سعادت است برای من و پدر و مادر من که فرزندی تربیت کرده اید که حسین وار در راه خدا و به خاطر خدا و قرآن و رسول خدا شهید می شود.

تا آنجا که می توانم می کشم و دشمن اسلام را نابود می کنم و اسلام را به پیروزی برسانم و اگر کشته شدم که شهیدم.

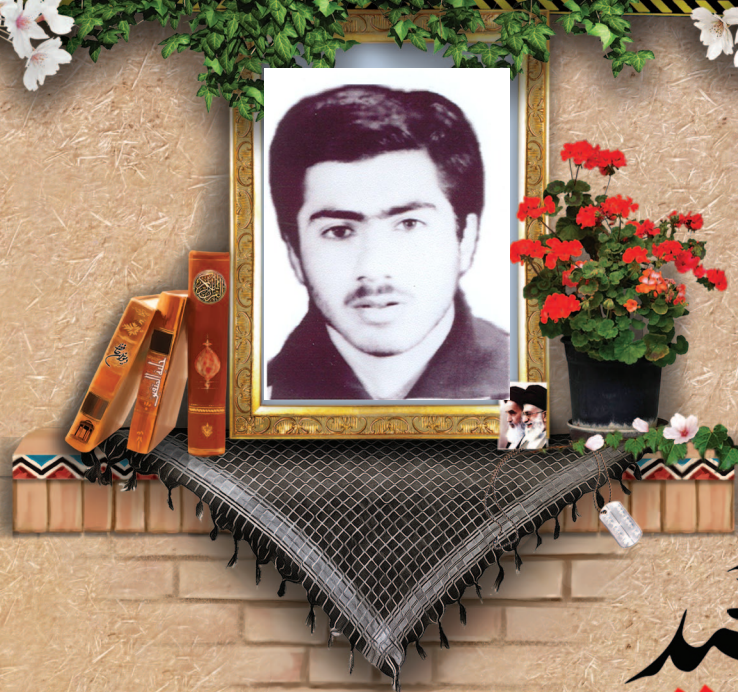
به تمام اعضای خانواده ام و به تمام فامیلان و آشنایان و به خصوص برادران سلام برسانید و از خانواده ام میخواهم که برای من نماز قضا بخوانند.

ای خدای مهربان:

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

خداحافظ

پسران کاظم خردمندی



شهدای آسمان

قربانعلی خرمیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی خرمیان
قربانعلی خرمیان در ۲۳ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه
طهماسب پور و پدرش محمداسماعیل خرمیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید قربانعلی خرمیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر متلاشی شدن سر و دست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربانعلی خرمیان

بسمه تعالی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

با سپاس فراوان بر خاندان پاک پیغمبر خدا و سلام بر رهبر کبیر انقلاب و سلام و درود بر خانواده های معظم شهدا و مفقودین، معلولین و مجروحین و اسرائی که در بند دژ خیمان بعثی به اسارت به سر می برند.

خدایا سپاس فراوان نثار ارواح شهدای در راهت که به بنده حقیر توفیق عنایت فرمودی تا در این جهاد مقدس گام نهادم و تا آخرین نفس و توانی که در من بوده خونم را نثار اسلام نمودم. خداوندا می دانی که بنده گنهگار پیش نیستم و آنچه را که می کردم و کردم جز شرمندگی در مقابلت چیزی نتوانستم جایگزین نمایم. انسان والاست و اشرف مخلوقات عالمند و والاتر از آن شهدا هستند که نمی شود جزئی از آنرا با قلم با دفتر بیان نمود. شهداء ذخائر عالم بشرینند.

ای امت اسلامی! بدانید در این عصر اسلام و قرآن عزیز در دنیا غریب و مظلوم واقع شده، تمام دشمنان اسلام و قرآن دست بدست هم داده اند می خواهند اسلامی را که از پیغمبر خدا به ما ارث رسیده از بین ببرند، هوشیار باشید، مبادا از کمک کردن به اسلام کوتاهی کنید. این بنده حقیر هم بر حسب وظیفه شرعی و قانونی بر خود واجب دانستم تا آن مسئولیتی را که بر گردن من بوده و به اندازه توانم هست اداء نمایم. بدانید که هر کس در هر کجا و هر پُست و مقامی که باشد عاقبت تسلیم مرگ خواهد شد، بیایید به فکر عاقبت خویش باشید، اینقدر به مال و منال و زر و زور دنیا چنگ نزنید که این هم از راه های شیطانی است برای دوری از دستورات الهی است و حالتان به فکر خودتان بسوزد که فردای قیامت مقابل رسول الله و امام حسین (ع) جوابگو نخواهید بود، در آن زمان پشیمانی سودی نخواهد داشت. یادتان هست در ماه های محرم در مساجد با یاد امام حسین می گفتیم که خدایا ای کاش ما در آن زمان بودیم و به یاری امام حسین می رفتیم؟ و حال خداوند عنایت فرمود که رهبری عالیقدر و مرجع بزرگوار در این عصر به ما عطاء نمود و با ندای خود ما را به یاری اسلام می خواند. من هم به عنوان یک بسیجی عاشق و مخلص به ندای رهبرم جواب مثبت داده ام و به سوی جبهه روانه گشتم.

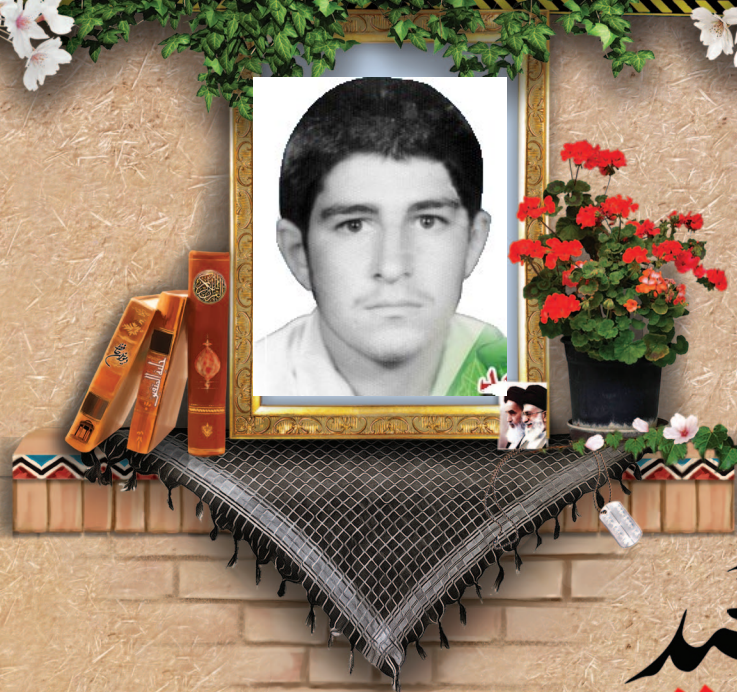
اولاً بدانید که بسیجی ها عاشق خدایند و رهرو امام حسین (ع) بسیجی ها مرگ در بستر را تنگ و ذلت می دانند و شهادت را سعادت دنیوی و اخروی. کسانی منتظر مرگ در بسترند که بوئی از اسلام و انقلاب نبرده باشند. یک بسیجی هرگز نمی گذارد که اسلحه افتاده برادر همزمش سرد شود و نخواهد گذاشت که خون برادرش بیهوده روان گردد، چه بسا در این فرصت دشمن کافر ضربه به اسلام خواهد زد. ای امت اسلامی! بدانید که هر کس در این برهه از زمان حساس اسلام را در نظر بگیرد و در جبهه های حق شرکت نموده باشد و برای اسلام عزیز خدمت کرده باشد بهتر از آن است که در انقلاب حضرت مهدی (عج) و پشت سر آن حضرت نماز به جای آورد، چون اسلام در این عصر اگر خدای ناکرده محصور و تبعید گردد دیگر دشمنان فرصت تجدید نیروی اسلامی را نخواهد داد و باید اسلام در این زمان پرچمش را در بام های کفر برافراشته گردد تا زمینه ای باشد برای ظهور و حضرت ولی عصر بیایند.

در خط اسلام و قرآن حرکت کنید. نگذارید این منافقان کوردلان افکار بچه های ساده لوح شما را منحرف کند و یا به فساد گمراهی بکشانند. به فکر عاقبت بچه های خویش باشید. فردای قیامت جوابگوی خون شهداء خواهید بود. پدر و مادرم! اگر شنیده اید که من شهید شده ام مبادا گریه و زاری کنید. چون دشمنان اسلام منتظر چنین فرصتی هستند تا از گریه های شما سوء استفاده کنند و تبلیغی علیه اسلام و بچه های حزب الهی بکنند. شما با صبر و استقامتتان چنان کنید که تیر زهر آلودی باشد بر قلب منافقان و دشمنان اسلام. ای برادران و خواهران! اگر شماها از من طلبکاری و یا چیزی از من می خواهید تقاضامندم یا عفو نمائید و یا از پدرم دریافت نمائید. به امید پیروزی و فتح نهایی کربلا. انشاء الله.

برادر کوچک شما - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

وصیت نامه ام را دائی ام طهماست طهماسب پور بخواند.

قربانعلی خرمیان (کمال) ۱۳۶۵/۰۷/۰۶



همدلر آموز

محمدقاسم خمسیه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدقاسم خمسیه
محمدقاسم خمسیه در ۱۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تهران استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
شهربانو قشقاوی و پدرش محمدعلی خمسیه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدقاسم خمسیه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد قاسم خمسیه

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز قیامت فرشتگان مرحبا گویان به استقبال مجاهدین راه خدا که با شمشیر به خود آویخته از درب مخصوصی (باب المجاهدین) وارد بهشت می شوند، می روند و هر آنکه جهاد در راه خدا را به همراه امام عادل ترک کند لباس خواری و ذلت پوشیده و در زندگی تنگدست و نیازمند می گردد و دینش از بین می رود. (پیامبر اکرم (ص))

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و درود و سلامی گرم و مخلصانه به روان پاک شهیدان گلگون کفن از صدر اسلام گرفته تاکنون و با سلام و درود به رزمندگان کفر ستیز جبهه های نور علیه ظلمت و با سلام بر مجروحین و معلولین و اسرا و مفقودین.

قبل از اینکه صحبتیم را شروع نمایم پیام امام را در مورد خواندن وصیت نامه ها بنویسم و سپس دست به قلم شوم. امام امت می فرمایند: این وصیت نامه هائی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید، پنجاه سال عبادت کردید، خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید. اگر این پاسدار است که در کنار سنگر نماز شب می خواند و جانش را در محل خطر قراز می دهد و وصیت نامه می نویسد، انطور وصیت نامه ها، اگر اینها مسلمان هستند! آنقدر به جبهه می روم تا شهید شوم. ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب (س) را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نموده است.

همه مثل خاندان (وهب) جوانانان را به جبهه های نبرد بفرستید و حتی جسد او را هم تحویل نگیرید زیرا مادر (وهب) فرمود سری را که در راه خدا دادم پس نمی گیرم. برادران! استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه خدا قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرت هاست.

حضورتان را در جبهه های حق بر علیه باطل ثابت نگه دارید. در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید. اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنانکه پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت ایشان اعتقاد ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند اما باشد که دماء شهداء آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند.

سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگوئید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید.

از کسانی که بر ما حقی دارند امیدوارم انشاء الله ما را مورد عفو خود قرار دهند.

از اینکه مزاحم اوقات شریفتان گشتم معذورم.

در آخر پیام همه شهدا و رزمندگان اسلام:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۵/۱۱/۰۱



همکلاسی آموز

محمد رضا خمسیه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا خمسیه

محمد رضا خمسیه در ۳ آذر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر (بهنمیر) استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خورشید کریمیان و پدرش عبدالکریم خمسیه پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا خمسیه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ منطقه مریوان عملیات والفجر ۴ در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حاجی کلا شهرستان شهید پرور بابلسر (بهنمیر) استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا خمسیه

بسم الله الرحمن الرحيم

پیامبر اکرم از خداوند متعال نقل می کند که خداوند می فرماید: من جانشین شهید در خانواده اش هستم آنکه آنان را خوشنود کرده مرا خوشنود کرده و آنکه آنان را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام خدایی که وعده نصرت و پیروزی مستضعفان را بر علیه مستکبران داده است و سلام بر یگانه اختر تابناک امامت و ولایت مهدی موعود (عج) و با درود و سلام بی پایان بر نایب برحقش آن پیر جماران قلب امت قهرمان ایران و آن بت شکن، ابراهیم زمان و رهبر مستضعفان حضرت آیت الله امام خمینی بزرگ که رهنمودهای پیامبرگونه اش کاخ های سلاطین ۲۵۰۰ ساله را به زیر خاک پا گذارد و با درود و سلام بی نهایت بر تمامی جنگجویان غیور اسلام و سربازان امام مهدی (عج) و روح خمینی بت شکن که با فتح پیروزی نهائی اسلام و اسلامیان را شاد و خوشنود می سازند و راه امید را برای زیارت کربلای حسین (ع) و قدس عزیز باز کنند.

و با درود و سلامتی کامل به مجروحین و معلولین انقلاب و جنگ تحمیلی رژیم مزدور عراق بر علیه ایران و با سلام بر شهیدان کربلای ایران. ای ملت قهرمان و شهیدپرور ایران و ای ملت این خطه و سامان! هر انسانی برای رسیدن به لقاء الله و رسیدن به معبودش و یا بهتر بگویم رسیدن به شهادت سه نکته را باید مدنظر داشته باشد: ۱- تلاش و کوشش ۲- استقامت پایداری ۳- توکل به خداوند. یعنی برای هر کاری اول تلاش و کوشش، اگر تلاش و کوشش نباشد برای رسیدن به اهداف اصیل خود نمی توانید و در بین راه با مشکلات و سختی های جانی و مالی به همراه می شوید پس نتیجه این می شود برای اینکه در رسیدن به اهداف خود به مشکلات برخورد نکنیم، باید تلاش و کوشش جدی بکار گیریم. گاهی صبر و استقامت زیاد و پایداری در مقابل این مشکلات و سختی هاست یعنی اگر یک انقلابی مثل انقلاب ایران شود باید سختی هایی از قبیل کودتای نظامی طبس و نوژه را تحمل کرد و در راه این سختی ها و گرفتاری ها را باید از جان و دل خرید و بر آنها مسلط شد و نگذاریم سختی ها بر ما چیره پیدا کند.

سومین وسیله که برای رسیدن به هدف باید بکار گیریم توکل به الله است. توکلی که از آن در انسان خلوص و ایمان بارور شود و خداوند در قرآن می فرماید: (فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) براستی که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. پس در آخرین مرحله رسیدن به هدف اصلی در هر کاری توکل به خدا کنید و به یاد خدای قهار و رؤف و مهربان باشید.

ای ملت عزیز شما اگر این سه مرحله شرایط را که خداوند در قرآن مجید گفته و در این جا نقل کردم را اجراء کنید به هر هدفی که در مسیر مستقیم سیر الی الله باشد خواهید رسید. مردم مسلمان! چند سفارشی که به شما می کنم این است که اول از تفرقه بپرهیزید و همیشه فرمان خمینی عزیز را برای خود ملاک قرار دهید و بدانید که اسلام ناطق، حسین (ع) زمان همین خمینی است، از او پیروی کنید. مبدا مانند اهل کوفه امام را تنها بگذارید و مبدا بی وفائی کنید. مبدا دل امام عزیز را به درد آورید، کاری نکنید که امام لب به شکایت بگشاید و همیشه از روحانیت محترم پشتیبانی کنید. سفارش دیگرم این است که به هیچ وجه نماز جمعه و جماعات را ترک نکنید که نماز جمعه حج فقراست و با ارزش ترین نمازهاست. سفارشی که به اهل خانواده دارم اینست که پس از مرگ شهادتم هیچ ناراحتی به خود راه ندهید و هرگز دست از حمایت قرآن مجید بر ندارید. سفارش دیگری که به پدر و مادرم دارم اینست که شما زحمت های زیادی برایم کشیدید و من طاقت جبران آن همه زحمت را ندارم و امیدوارم که مرا ببخشید و مرا حلال کنید انشاء الله. سفارشی که به برادران و خواهران و هم محلی خود دارم اینست که مسجدها را پر کنید که این یک امر است، امری که از ولی فقیه سرچشمه می گیرید. مسجد محله خود را خالی نکنید که از خالی بودن مسجد منافقین داخلی رو به زوال و رو سیاه استفاده می کنند و از این طریق ضربه ای غیر مستقیم به اسلام عزیز و قرآن کریم خواهند زد. سفارشی که به هم سن و سال های خود دارم اینست که ای برادران خوبم! به سوی جبهه ها بشتابید که جبهه کارخانه انسانی است. برادران خوب عزیزم! از گناه و معصیت دوری کنید و فکرهای چندین ساله قبل را از خود دور کنید و راه حل دور کردن فکرهای انحرافی قرآن زیاد خواندن است. برادران! قرآن بیشتر بخوانید تا عقل های شما و فکر و اندیشه شما بارور شود. و در آخر از شما ملت عزیز پوزش می طلبم که چند دقیقه وقت گرانبهای شما را گرفته ام و من دیگر عرضی ندارم فقط چند دعا می کنم.

خداوندا! اسلام عزیز را در سراسر گیتی استقرار و به اهتزاز درآور. بار الها! عمر امام عزیزمان را به بلندای آفتاب دراز بگردان. پروردگارا! به خانواده های شهداء صبر و استقامت عطا بفرما (آمین یا رب العالمین)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

برادر کوچک شما محمد رضا خمسیه بهنمیری



همکلاسی آموز

عباس دکلان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس دکلان
عباس دکلان در ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلایی حسنزاده و پدرش عزت الله دکلان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عباس دکلان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۲ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت تیر تانک شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای باقرتنگه شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباس دکلان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

وصیت نامه اینجانب سرباز کوچک اسلام و خدمتگذار حقیر شما مردم شهید پرور.

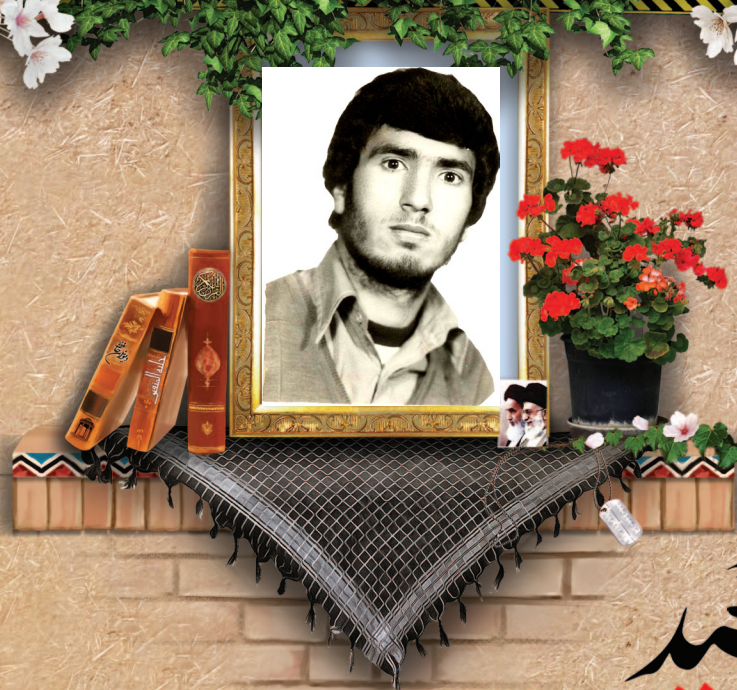
ملت شهید پرور! من نمی دانم از کجا و از چه برایتان بگویم. اگر از جبهه بگویم همه شماها می دانید، اگر از امدادهای غیبی الهی بگویم خودتان از نزدیک ببینید و قبول کنید. نمی دانم از چه و از کجا برایتان بگویم. پس بهتر است به عنوان یک سرباز کوچک اسلام و امام زمان و خدمتگذار حقیر شما چند تذکر به شما در مورد جبهه بدهم. اول تذکر به برادران و پدرانی که نمی توانند در جبهه شرکت کنند. پدران عزیز! جبهه فقط نیروی رزمنده و جنگجو احتیاج ندارد، بلکه به نیروی تقویت کننده در پشت جبهه نیز احتیاج دارد. پدران! شما می توانید با دعاهای شبانه روزیتان و تبلیغ و تشویق جوانان به شرکت در جبهه و غیره از نظر معنوی در جهاد و جنگ در پشت جبهه شرکت کنید و از نظر مادی از قبیل پول - کلاه - کفش - جوراب می توانید در این جهاد در پشت جبهه شرکت کنید. الحمد لله این کمک ها از طرف شما ملت شهید پرور انجام می شود و اما تذکر دیگر به جوان ها و هم سن و سال های من و همکلاس های من است. برادران عزیز! جبهه های جنگ اسلام احتیاج به شما دارد، این شما هستید که باید جای شهدا در جبهه را پر کنید و جنگ را به پیش ببرید. برادران عزیز! انسان یک بار در زندگی بیشتر نمی میرد و چه بهتر که این مردن در راه خدا باشد. شما به جبهه بروید و پدرانتان در پشت جبهه به اسلام خدمت کنید.

این انقلاب و اسلام برای ما و به خاطر ماست، پس باید از آن حفظ و نگهداری کنیم و هرگاه ملت خارج، اسم یک فرد ایرانی را می شنوند تعجب می کنند، این تعجب را چه کسی در آنها ایجاد کرد؟ همین شما پدران و مادران و جوان ها بودید، همین ما ایرانی ها بودیم که در دوره طاغوت وحشی خوانده می شدیم، پس بیاییم و قدر این انقلاب را بدانیم.

سر شما را درد آوردم و اما یک تذکر به تمام مادران و پدران و مادر و پدر خودم. مادران و پدران! اگر فرزندان شما شهید شدند گریه نکنید زیرا دشمن با دیدن اشک چشمان شما شاد می شود و به فرزندان شهیدتان ناکام نگوئید زیرا آنها به کام خود راه یافتند و شهید شدند من دیگر حرفی ندارم.

به امید پیروزی اسلام بر کفر

برادر شما عباس دکلان



همکلاسی

محمداسماعیل ذاکریان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمداسماعیل ذاکریان
محمداسماعیل ذاکریان در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
جاننه رحمانی و پدرش ذکریا ذاکریان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید محمداسماعیل ذاکریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ منطقه شلمچه در
اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عزیزک شهرستان شهید پرور بابلسر
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد اسماعیل ذاکریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ - ای مسلمانان چرا در راه خدا و در راه آن مردمی که بیچاره اند از مرد و زن - بیچارگانی که گرفتار شده اند - برای نجات اینها نمی جنگید.

با درود فراوان به رهبر انقلاب و به روان پاک شهیدان اسلام و به خصوص شهدای روستای عزیزک و به ویژه دوستانم سیدربیع و باقر شریف نیا و استاد گرامی خود مهدی بابا جانیان - راستی مگر جز اینکه انسان باید روزی از این دنیا برود؟ چه خوب است با حالت جهاد به دیدار معبودش برود و به کافران نشان دهد هیچ وقت سر فرود نمی آوریم به غیر از خدای یگانه.

بنده هدفم از جنگ رفتن اینکه ملت از من تعریف کنند نیست، بلکه می خواهم خودم را بسازم و برای پیاده کردن کل قوانین اسلام و گرفتن احقاق حق مستضعفین از مستکبر به جبهه می روم.

پدران و مادران! خواهران و برادران! الان همه ما در صحنه آزمایش قرار گرفتیم، باید از حالت شعار بیرون آمد و وارد عمل شد، همه ما می گفتیم اگر ما در آن روز در کربلا بودیم امام حسین (ع) را همراهی می کردیم و برای او جانفشانی می نمودیم، الان وقت آن است، باید حسین زمان امام خمینی را یاری کرد تا کاخ مستکبران را به لرزه در آورد.

ای مستضعفین که بوسیله مستکبرین زالو صفت از پای درآمده بودید، حال وقت آن است از حق خود دفاع کنید. این را از خدا بی خبران بدانند که هر کسی روبروی خدا و خداپرستان ایستادگی کند جز نابودی نتیجه ای دیگری ندارد. مثل فرعون که تجربه خوبی است.

پدر و مادر گرامی! که زحمات فراوانی برای من کشیده اید، این زحمات شما در نظرم ارزشمند بوده و هست، از شما کمال تشکر را دارم. در نبود جسم ظاهری من احساس ناراحتی نکنید، باید خوشحال شوید که فرزند شما برای خدا و دین خدا برای بندگان صالح خدا کشته شده است.

از پدر و مادر و برادران و خواهرانم می خواهم مقاوم و استوار باشید که با استواری شما دشمن ناراحت می شود. اگر شهادت نصیب شد مرا در قبرستان شهدای درزیکلا دفن نمایید. از همسنگران و برادران بسیجی و دوستانم می خواهم که با هم نزدیک باشید و در مساجد شرکت نمایید.

خدایا محیط ما را طوری تغییر ده که مردان و زنان این جامعه اسلامی را بفهمند و خوب دوست و دشمن را بشناسند. کتب اینجانب را به کتابخانه عزیزک هدیه کنید.

خدایا مرا بیمارز، تا ما را نیامرزدی از این دنیا ببر و ما را آن درجه آگاهی ده که دستوراتت را بعد از شناخت به عمل درآوردم. خدایا در رحمت را بسوی ما باز کن. ما را آن درجه ای ده که در راه تو شمشیر زنیم و به شهادت برسیم و مرگ بی ثمر را هرگز نصیب ما مگردان. از همه کسانی که از راه دور و نزدیک آمدند و در مراسم شرکت نمودند التماس دعا دارم.

والسلام علیکم من تبع الهدی

اسماعیل ذاکریان - ۱۳۶۱/۰۱/۲۷



همکلاسی

فیض الله ذبیحی نیا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فیض الله ذبیحی نیا
فیض الله ذبیحی نیا در ۲ آبان ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه
آقاجانی و پدرش رحمت الله ذبیحی نیا پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید فیض الله ذبیحی نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۰۱ منطقه تنگه جزابه در
اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد و در گلزار روستای مقبره کلا شهرستان
شهید پرور بابلسر استان مازندران مزار نمادین دارد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فیض الله ذبیحی نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید و از حدود خدا تجاوز نکنید زیرا خدا تجاوزگران را دوست ندارد.

درود خدا بر محمد بنیانگذار اسلام و درود خدا بر امام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، سلام بر شهدای راه حسین، شهدای کربلای ایران و شهدای جنگ تحمیلی که برای دفاع از مکتب روح الله شربت شهادت نوشیدند. سلام بر خانواده های شهدا، که میراث شهیدان هستند. سلام بر مادران شهدا که عزیزان ما هستند، به خانواده های شهدا احترام گذاشتن از وظایف ما می باشد.

اینجانب فیض اله ذبیح نیا برای سومین بار که همین روزها به جبهه می روم و چون می دانم شهادتم حتمی است تصمیم گرفتم وصیتی از خود باقی بگذارم، امیدوارم که این دفعه به آرزویم برسم و از خدا تشکر میکنم که مرا از این فیض محروم نکرده است، چون هر جوان مسلمانی آرزو دارد به آرزویش برسد. خدمت مادر عزیزم سلام، مادر جان! این صدای فرزند توست چون علی اکبر حسین(ع) به لقاء الله پیوست، من خودم را تطبیق نمی دهم با علی اکبر حسین(ع) ولی هدفم این بود که مانند علی اکبر، اکبر گونه به شهادت برسم. مادر جان! آرزو داشتی دامادی مرا ببینی، آیا دامادی مرا ندیدی؟ چه دامادی بهتر از این؟ مادر جان! ما باید ادامه دهنده راه شهدا باشیم تا اسلام عزیزمان که با خون حضرت علی(ع) و حسین ابن علی(ع) پایدار گشته است زنده بماند تا بدست مهدی موعود(عج) ما برسد.

خدمت برادران عزیز سلام، خدمت یکایک شما تبریک که برادرتان در راه اسلام فدا شد، برادران کوچک عین اله و نبی اله! شما درس را خوب بخوانید و راه شهدا را ادامه دهید و برادرتان فیض اله در راه دین و قرآن و در راه روح خدا و در راه مکتب سرخ شهادت جان خودش را فدا کرد، شما ادامه دهنده راهش باشید.

خواهران عزیزم! اگر برادرتان لیاقت داشته باشد پیش خداست، پیش دیگر شهداست و از شما می خواهم همچون شیرزن کربلا مانند حضرت زینب صبور باشید و فرزندان خود را با شیوه اسلامی تعلیم داده و برای سرنگونی دشمنان اسلام به میدان حق بسپارید تا عاشقانه بجنگند و عاشقانه به شهادت برسند.

در مراسم سوگواری من نگریید چرا که به گفته برادر شهیدمان شمسعلی غلامیان: شهید پیروی می خواهد نه عزاداری.

آری در مراسم من نقل و شیرینی توزیع نمایید.

والسلام



همکلاسی آموز

علی رزقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی رزقی
علی رزقی در ۲۵ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زهرا اسماعیل
نسب و پدرش علی اصغر رزقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی رزقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلان-دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی رزقی

بسم الله الرحمن الرحيم - قال الامام حسين (ع): «إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدًا لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا يَقْتُلِي فَيَأْسُوفُ خُدَيْبِي»
 اگر دین محمد (ص) جز با کشته شدن من بر پای نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا قطعه قطعه کنید.
 با عرض سلام به رهبر کبیر انقلاب بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و یگانه پرچمدار حق و عدالت در عصرمان، با درود به رزمندگان حق طلب و دشمن براندازمان که همچون شیر می غرند و شکست را بر این کفار از خدا بی خبر می قبولانند و با رحمت و درود فراوان به ارواح طیبه تمامی شهداء در خون غلغله.

خدایا تو خود شاهدی که جز به راهت نمی روم و نخواهم رفت. راهی که شهیدانمان و شهید کربلا امام حسین (ع) برگزیده، راهی که موجب برقراری و استوار ماندن پرچم (لا اله الا الله) و از بین رفتن ظلم و جنایت و خیانت و بی عدالتی در پهنه گیتی می شود و بالاخره راهی که تو در پیش چشمانمان برای رسیدن به سعادت و رفاه اخروی قرار دادی. آری برای ادامه خط سرخ شهیدان و وعده هایی که در قرآن دادی در این راه گام می نهم، وعده هایی مبنی بر جهاد در دنیا و سعادت در آخرت. پس هستی ای را که اعطایم فرمودی بازگیر و به وعده ای که در قرآن دادی عمل کن. و اما سخنی با یکایک افراد خانواده ام و بعد سخنی با شما مردم ایثارگر:

و حال سخنی با خانواده ام: پدر عزیز و مادر گرامی! از شما خواهش می کنم هیچ به رویتان نیاورید که فرزندی از دست داده اید، یعنی گریه و زاری نکنید زیرا امانتی بودیم از طرف خدا نزدتان و به سویس بازگشتیم، پس خوشحال باش و سربلند و افتخار کن که توانستی فرزندی پسرورانی که در راه خدا گام نهاده و در راه دیش فدا شده. پدر و مادر عزیز و مهربان! خوشحال باشید که نتیجه زحماتمان حاصل دارد و حاصلش فدا شدن در راه اسلام بود. بخدا قسم که من می دانم که شما چقدر برایم زحمت کشیدید و چه رنج ها بردید و دردها و مشقات را تحمل کرده مرا به این حد رسانیدید و باز می دانم که چه امید و آرزوها داشتید، ولی بنگر و ببین که در راه خدا فدایش کردید. پس چرا گریه و ناراحتی؟ آیا در راه خدا فدا شدن ناراحتی دارد؟ به خدا قسم: که ارزشمندترین مردم نزد خدا کسی است که عزیزترین چیزش را فدا کند. پس دیگر شما را سفارش نمی کنم به صبر و شکیبایی و خوشحال و خرسند بودن و ادامه راهمان که اگر غیر از این عمل کنید یعنی اگر گریه و زاری کنید و ناراحت باشید و غیر از راه امام روید، بخدا قسم که روحم آزرده و ناراحت خواهد شد. و بعد برادران و خواهران من! رضا، اسماعیل، فاطمه و معصومه! من هم اکنون که این وصیتنامه را می نویسم شما کوچکید و آنقدر نمی توانید درک کنید، ولی بزرگتر شدید می فهمید، آری می فهمید که من و ماها برای چه در این راه گام نهادیم. برادران و خواهران من! شما هر وقت این وصیتنامه را وقت کردید بخوانید و به رمز و راز شهادتتان پی ببرید و شما را به ادامه راهمان سفارش می کنم، رضا و اسماعیل! شما فردا که بزرگتر شدید از مدافعين واقعی انقلاب باید باشید، به پدر و مادرم کمک کنید که آنها زحمات زیادی را متحمل شدند تا به اینجایمان رساندند و از خواهرانتان مواظبت کنید و بیشتر به فکر یتیمان باشید، از آنها دفاع کنید، و خواهرم فاطمه و معصومه شما فردا بزرگ میشوید و شوهر می کنید، شما باید فرزندانمان را طوری تربیت کنید که از خالصترین باشند و از سرسختترین مدافعين انقلاب، شما باید مادرانی با عقل و اندیشه برای نسل فردا باشید و در آخر رضا، اسماعیل، فاطمه و معصومه از خدا میخواهم که شما را از سربازان واقعی امام زمان (عج) قرار دهد. و در آخر سخنانی با مردم، ای مردم شهیدپرو! شما نباید فراموش کنید که وظیفه ای سنگین بر گردنتان است و هر روز که از این انقلاب می گذرد وظیفه ها سنگین تر می شود.

آری وظیفه ای سنگین بر گردنتان است وظیفه ای که اگر غفلت کنید هر آن ممکن است موجب هدر رفتن خونمان و از بین رفتن راهمان شود. پشتیبانی از ولی فقیه (امام خمینی)، ادامه راه شهیدان، سازش ناپذیری و سر به زیر ذلت نهادن، جز به راه حق نرفتن، و بالاخره جز به رضای او (قادر متعال) راضی نشدن و اینها همان هایی است که بر گردن شماست، پس به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان پاسخ گفته و او را حمایت کنید و اطاعت کنید از امرش که قرآن می فرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

و لعنت خدا بر آنی که ندای آسمانی قرآن را بشنود و غیر از آن عمل کند و ننگ و نفرین و لعنت ابدی خدا بر کسی که از سخنان کسی که قرآن نشانه اش را بیان کرده دوری کند و یا غیر از آن عمل کند. هم اینک که این وصیت نامه خوانده می شود شما سر و پا گوش هستید ولی از شما خواهشی دارم و آن اینکه حرفهایی که برایتان گفتم و بعضی از این حرف ها هم از قرآن بود را یاد نبرید و هر وقت که فرصت کردید وصایای شهدا را خوانده و حتی المقدور به آنها عمل کنید و اگر به حرف هایی که شهدا گفتند و نیز من هم اکنون می گویم عمل نکنید روحمان آزرده و در قیامت از شما نخواهیم و نخواهم گذشت. و باز اینکه برادران من! مخصوصاً برادران محله شهید کاظم رزقی! انجمن (اسلامی) محل را تقویت کنید و در مواقع اذان و دیگر اوقات به مسجد، این پایگاه ایمان، سلحشوری و عصیان علیه کفار و بیگانگان رفته و آن را پر کنید.



همکلاسی

کاظم رزقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کاظم رزقی
کاظم رزقی در ۲۰ مهر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره رحمانی و
پدرش حسنجان رزقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید کاظم رزقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۲/۰۵ منطقه سرپل ذهاب در اثر اصابت
ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کاظم رزقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

اینان که شکست خود را لمس نمودند و با این رفتار غیر انسانی می خواهند انتقام بگیرند و خیال می کنند که به شهادت رساندن سربازان اسلام می تواند ملت را از تصمیم قاطع خود باز دارد، در صورتی که این خونها ملت را مصمم تر و درخت انقلاب را بارورتر خواهد نمود، همانگونه که خون سرور شهیدان حضرت امام حسین نهضت مقدس اسلام را ثابت و پا برجا نمود و ملتی که با اعتماد به خدای بزرگ و برای احیاء اسلام بپا خواسته با این تلاشهای مذبوحانه عقبگرد نمی کند. راستی آیا چه کسانی مسئول این قبیل جنایت ها و توطئه ها هستند؟ آیا گروه های قارچ گونه ای که هر روز چون عروسک های خیمه شب بازی بر صحنه ظاهر می شوند، مسئولند؟ و یا دست های مرموز دیگری در کار است که مجری سیاستهای استعماری غرب و شرق می باشند و به دست همان گروه های قارچ گونه توطئه های جهنمی خود را پیاده می سازند؟ بسیار ابلحانه است که ردپای امپریالیزم آمریکا و مزدوران سیاه و صهیونیسم را که امروز در جمهوری اسلامی ایران در جنایتهای چپ نما و مارکسیستهای آمریکایی با هم آمیخته اند گم کنیم. جهانخواران و مزدوران و اربابان استعمارگر آنان باید بدانند که ملت شهیدپرور ایران با رشد سیاسی خود دیگر فریب نمی خورند و به انقلاب خود ادامه می دهند تا ریشه های استعمارگر را به کلی از بیخ برکنند. انقلاب اسلامی همانطوری که رهبر انقلاب حضرت امام خمینی فرمودند به فریاد افراد خاصی وابسته نیست بلکه متکی به توده های میلیونی زن و مرد است که با ایمان، جهاد، محرومیت، خون و شهادت و زندان و شکنجه و استقامت خود بزرگترین انقلاب اسلامی را در تاریخ جهان به پیروزی رساندند. ضربت به انقلاب اسلامی در ایران تنها ضربت به ایران و انقلاب و اسلام نیست بلکه ضربت به کلیه مسلمانان مستضعف جهان است. پس برادران و خواهران گرامی! فریب این گروه های قارچ گونه که وابسته به شرق و غرب هستند را نخورید. همانطوری که من و سایر برادران که عازم جبهه بودیم تا با دشمنان اسلام بجنگیم با شعار مرگ بر پاسدار و با چوب و سنگ بدرقمان کردند، تنها چیزی که از شما برادران و خواهران عزیز می خواهم این است که امام را یاری کنید و هرگز امام را تنها نگذارید و همانطوری که امام فرمودند: اگر روحانیت از ملت جدا شود کار همه مان تمام است. همانطوری که ما به وضوح داریم می بینیم که چه کسانی می خواهند روحانیت را بکوبند، شما از روحانیت که حافظ انقلاب هستند حمایت کنید. و امیدوارم که برادران و دوستانم پس از من از مرز و بوم اسلام و قرآن دفاع کنند تا دشمنان اسلام از سرزمین اسلام پاک شوند.

وصیت به خانواده عزیزم: سلام به مادر عزیزم و سلام بر برادران و خواهران گرامی و سلام بر تمام آشنایان. مادر عزیزم! امیدوارم که بتوانم با یک پیروزی کامل یا جزئی برای خدا و قرآن و اسلام جان بی ارزشم را به خدای تعالی بسپارم و تسلیم او نمایم و امیدوارم برادرانم و خواهرانم پس از من از مکتب و اسلام خود دفاع کنند و همچنین از خانواده مواظبت کنند و تنها آرزویی که دارم این است که به مادر بگویید پس از مرگ من هیچگونه ناراحت نباشد و گریه نکند بلکه خوشحال باشد که پسرش در این راه گام برداشته است و پیروز شده است و به مادرم بگویید که اگر به یاد من افتاد و خواست گریه کند بر سر قبرم بیاید و به فکر کربلای حسین (ع) باشد که در آن زمان با کافران و ستمگران برای پابرجا کردن اسلام و قرآن و تمام مسلمانان در زیر سلطه یزیدیان چگونه جان خود و فرزندان و عزیزانش را دودستی تقدیم حق تعالی نمود.

مادر جان! مگر من از علی اکبر و قاسم و سرباز شش ماه اش که روز عاشورا در کربلای امام حسین (ع) شهید شده اند و از حضرت عباس که دو دستش را از تن جدا کردند بزرگوارترم؟ من که از آنها بزرگوارتر نیستم. مادر جان! اگر به یاد من افتادی به یاد کربلای امام حسین (ع) باش.

والسلام



شهدای آسمان

مرتضی رسولی نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی رسولی نتاج در ۸ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء صادقی و پدرش عبدالغنی رسولی نتاج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مرتضی رسولی نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۲۳ منطقه شلمچه عملیات بیت المقدس ۷ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی رسولی نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

نقی برادر شهید: شهید بزرگوار در دوران تحصیل که بودند من ایشان را به آرایشگاه دوستم بردم و در آن جا کار می کرد. من در اداره آمل مشغول به کار بودم و سر و ریش من بلند بود و او تازه دست به قیچی شده بود که یک روز مرا به زور و با اصرار به داخل حیاط برد که باید موهایت را کوتاه کنم و من قبول نمی کنم! کارش را خراب کرد و من خیلی ناراحت شدم.

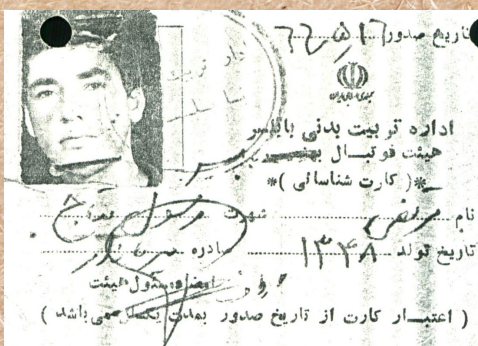
یوسف برادر شهید: من در یک مغازه ی ساندویچی کار می کردم که ایشان همیشه به من می گفت من باید پیش شما بیایم و در آن ساندویچی کار کنم و به شما کمک کنم. من به شهید گفتم پس بیا به من کمک کن که شهید وقتی در ساندویچی آمد فقط تا ظهر در آن جا بود و من وقتی به مغازه رفتم دیدم حالش بد است، یعنی از خوردن ساندویچ زیاد حالش بد شده بود و بعد به من گفت دیگر نمی توانم این جا بمانم و ظهر همان روز به خانه رفت و دیگر به آن ساندویچی نیامد.

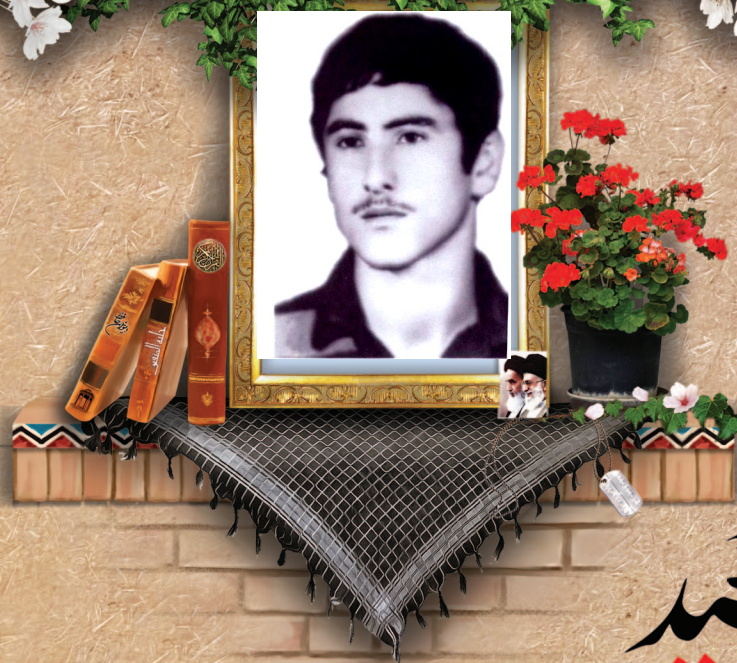
با همه ی اعضای خانواده خوب و با تقوا بود و با مادرش رابطه ی راحت تری داشت، به حرف پدر و مادر گوش می داد. با خواهران و برادران نیز رابطه ی خوبی داشت.

ایشان اهل نماز و خدا بود، به نماز جمعه می رفت و در مسجد حضور داشت همیشه! به مسئله ی حق الناس اهمیت می داد.

قرآن زیاد تلاوت می کرد، همیشه در نماز جماعت حضور داشت.

روحش شاد - والسلام





همکلاسی آموز

صمد رشیدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صمد رشیدی
صمد رشیدی در ۹ دی ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم جلالی
و پدرش حسین رشیدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید صمد رشیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ منطقه شلمچه عملیات رمضان
در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صمد رشیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

زینب خواهر شهید: صحبت ایشان همیشه راجع به حجاب بود. وقتی دوستانش به منزل ما می آمدند می گفت: شما به داخل اتاق بروید. می گفتم: مگر شما چای و شربت نمی خواهید می گفت: نه! فقط شما همین جا باشید تا چشم نامحرم به شما نیفتد. فیلم هایی که اوایل انقلاب از تلویزیون پخش میشد را نمی گذاشت ببینیم.

وقتی می خواست اعزام شود به بدرقه اش رفتیم و پشت درخت کاج پنهان شدیم تا او را دیدم که آماده رفتن شده رفتیم به طرف اش مرا که دید گفت: تو این جا هم دست از سر من بر نمی داری؟ گفتم: نه! بیا تا ببوسمت. آنقدر ایستادم تا او رفت.

ایشان در بسیج حضور فعالی داشت.

آن زمان که اوایل انقلاب بود در بنیاد مسکن فعالیت پرشوری داشت.

شهید فرامرز رضا نژاد که به عنوان یکی از افراد فعال بنیاد مسکن بود از محل شان افرادی را برای سازندگی به روستاها می برد که یکی از آن افراد صمد رشیدی بود که حضور فعال داشت.

هم چنین در انجمن اسلامی نیز فعالیت داشت.

کار نگهبانی محل را هم انجام می داد.

به مادرش علاقه ی زیادی داشت و رفتارش با والدین و دیگر اعضای خانواده هم خوب بود و به اعضای خانواده در مورد حقوق پدر و مادر تأکید و سفارش می کرد.

قبل از ورود به مدرسه به مسجد می رفت و نماز می خواند.

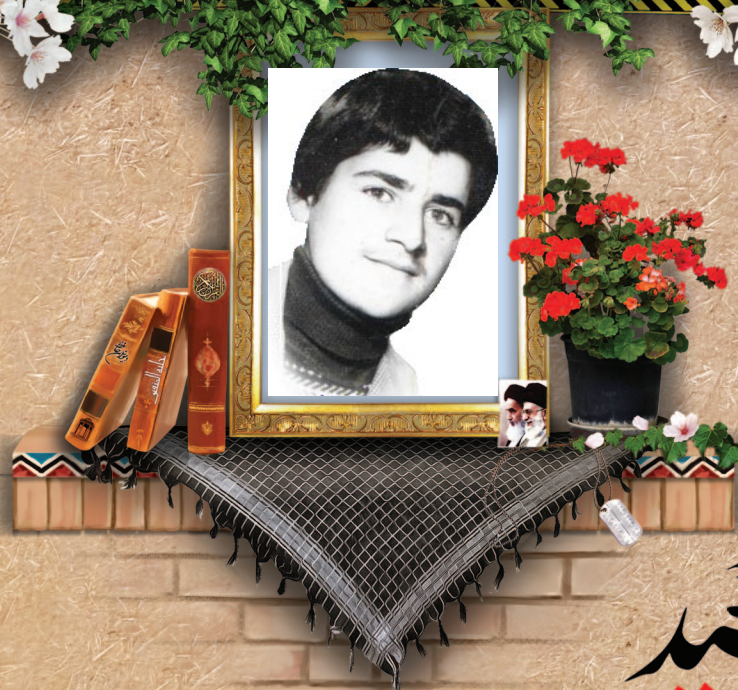
نسبت به مسئله ی بی حجابی حساس بود، در انجام واجبات و ترک محرمات کوشا بود.

همیشه در حال خواندن قرآن بود. اهل نماز شب و حضور در نماز جمعه بود.

به امام حسین (ع) ارادت خاصی داشتند و حضور فعال در مراسم های مذهبی داشته.

نمازش را سر وقت به جای می آورد.

روحش شاد - والسلام



همکلاسی آموز

محمد کاظم رضانی

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز محمد کاظم رضانی
محمد کاظم رضانی در ۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلستان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
صدیقہ رضانی و پدرش احمد رضانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطہ رشتہ تجربی در مدارس بابلستر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در
فعالیتہای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذہبی مدرسہ و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شہید محمد کاظم رضانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا بہ اسلام خدمت می کرد کہ در
جبهہ جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقہ جادہ اہواز - خرمشہر
عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشہر) در اثر اصابت ترکش خمپارہ شہد شیرین شہادت
را نوشید و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای فولاد کلا شہرستان شہید پرور بابلستر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

محمد کاظم رضانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

ترجمه: و هر کس در جهاد به راه خدا کشته شده یا فاتح گردید زود باشد که او را در بهشت ابدی اجر عظیم دهیم.

(شهادت میلاد سرخ ماست)

ز خاک مردم آزاده بوی خون آید / نشان شیعه و آثار پیروی اینست

پروردگارا: تو خودت می دانی که ما به خاطر به شهادت رسیدن به جبهه نمی رویم بلکه برای پیروزی اسلام و آزادی کربلا می رویم. اگر در این راه کشته شدیم یا پیروز شدیم اجر عظیم نزد خداوند خواهیم داشت.

اکنون ما پیروان راه حسین (ع) باید حسین گونه باشیم.

اگر من کشته شدم فقط دعا کنید که خدا مرا در زمره شهیدان قرار دهد. مرا غسل ندهید و مرا شستشو نکنید چون رهبرم حسین (ع) را بی غسل و کفن دفن کردند.

برادران و خواهران حزب الله! من خودم را کوچکتر از آن می بینم تا شما را بتوانم موعظه و پند کنم ولی چند پیام دارم.

برادران! آستین های خودتان را بالا بزنید و از جنگ و شهادت در راه خدا نترسید و بر امپریالیست شرق و غرب و اسرائیل غاصب بشورید. آنها دارند درون کاخ های سر به فلک کشیده زندگی می کنند و خون جوان های مان را می مکند.

شما باید وحدت کلمه را حفظ کنید، اگر این وحدت کلمه را که امام مان آن را متذکر می شود حفظ شود باور کنید که دشمن به لرزه در می آید.

أَلَا قَدْ جَزَبَ اللَّهُ هُمُ الْغَالِبُونَ - برادران حزب الله! از شما می خواهم که در نماز وحدت آفرین جمعه شرکت کنید. رهنمودهای امام عزیز را با گوش دل بشنوید و با تمام وجود در انجام فرامین امام کوشا باشید، چون مردم کوفه نباشید تا به عذاب الهی دچار شوید که آنچنان روزگار تلخ برای امام حسین (ع) در آوردند.

دعا کنید تا خداوند آن گناهای که مایه تنزل بلا می شود را دور کند. و از شما می خواهم که این دعا را زمزمه کنید: خدایا خدایا تو را به جان مهدی، خمینی را نگهدار. ای امام! ما را به عنوان سربازی ساده برای اسلام و پاسداری از حرمت خون شهداء و انقلاب و مظلومان تاریخ بپذیر.

مادر جانۀ من به آخرین درجه یعنی شهادت رسیدم، به لقاء الله پیوستم، چون می دانستم شهادت بلندترین قلۀ ایمان است و نزدیکترین راه رسیدن به الله.

مادرم! در شهادتم گریه مکن تا دل آن سیاه قلبان خوشحال و شاد نشود، بلکه باید تو با سخن های کوبنده چنان مشت محکمی بر این متافقان بزنی که دیگر سر بلند نکنند. فقط دعا کن اگر گناهی در حق تو کرده ام به خاطر خدا مرا ببخش چون اگر تو مرا نبخشی خدا مرا نمی بخشد.

به پدرم بگویند من که خدمتی برای شما نکردم ولی از تو درخواست می کنم که بخاطر آنکه تو آن را می پرستی مرا ببخش. آخرین کلامم به برادران بسیج و هم محلی هایم که در این برهه از زمان بسیج را سست نگیرید، چون سستی در بسیج در این زمان، سستی اسلام و جمهوری اسلام است و حتما در دعای کمیل شرکت کنید.

در آخر برای همگی شما طلب استغفار دارم و شما را به خدا می سپارم.

خداوند انشاء الله همه ما را اول پاک کند بعداً ما را خاک کند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

فرزند شما محمد کاظم (رضا) رضانی - ۱۳۶۱/۰۲/۰۳



همکلاسی آموز

محمدباقر شریف تبار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدباقر شریف تبار
محمدباقر شریف تبار در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلستان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
کبری خدادادیان و پدرش حبیب الله شریف تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته نقشه کشی در مدارس بابل با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدباقر شریف تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۸ منطقه سرپل ذهاب در
اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عزیزک شهرستان شهید پرور بابلستان
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد باقر شریف تبار

بسمه تعالی

اینجانب محمد باقر شریف تبار عزیزی ساکن عزیزک فرزند حبیب الله شماره شناسنامه ۳۹ تاریخ تولد ۱۳۴۱ من تعهد می نمایم همیشه در جبهه شرکت نمایم و در جبهه حق علیه باطل بجنگم و به قول رهبرمان اگر کشته شدیم پیروزیم و اگر بکشیم هم پیروزیم.

و من اگر شهید شدم مرا در گورستان درزیکلا دفن نمائید و اگر سپاه پاسداران بر مزارم آمدند به مادرم بگوئید که فرزندش را در راه اسلام داده و به او نصیحت کنید که گریه نکند، زیرا برای شهید گریه نمی کنند. ای پدر جان! بچه ات را بزرگ کردی، خوشا به حالت که فرزندت را برای خدا و قرآن و اسلام و رهبرمان و سرورمان امام خمینی فدا کردی.

ای پدر جان! برو در جبهه خدا همراه شما باد، برای خدا ما راضی هستیم که هم شهید شویم و هم بکشیم، پیروز شویم. ای پدر جان! می دانم شما عیالمند هستید، هر چه قدر شما عیالمند باشید برای شما من می دانم که جنگ زندگان واجب تر از شما هستند. و اگر من به فیض شهادت رسیدم مقدار پولی که در جیب من هست و لباسها و ساعت و کفش مرا به جنگ زندگان بدهید چونکه بایستی به جنگ زندگان کمک نمود. و به دوستانم بگوئید که بر علیه سرمایه داران قیام بکنند، به قول رهبرمان گفتند: ما نه طرفدار فئودالیم و نه سرمایه دار.

خدایا تو شاهد باش من موقعی این وصیتنامه را می نویسم که خیلی شاد و سرحالم و امید آن دارم اگر بتوانم در جبهه ها علیه استکبار جهانی و کفر و شرک و منافقان و از خدا بی خیران بجنگم. ای خدای بخشنده! تو این منافقان را از سر راه انقلابمان بردار، انقلاب ما را به پیروزی برسان. و ناراحتم از اینکه این منافقان و از خدای بی خیران بخواهند در مدارس ما جوی را بوجود آورند که مردم ندانسته توهین به نیروهای انقلابی کشورمان (سپاه و کمیته و غیره) بکنند.

والسلام

رزمنده کوچک شما

محمد باقر شریف تبار



همکلاسی آموز

محمود شریف نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود شریف نژاد
محمود شریف نژاد در ۲۰ آذر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا آقاباباپور
و پدرش علی محمد شریف نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمود شریف نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ منطقه شلمچه
عملیات رمضان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در
گلزار روستای عزیزک شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود شریف نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَعَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِيهِ دِيئَتُهُ وَ مَنْ عَلَيَّ دِيئَتُهُ وَ أَنَا دِيئَتُهُ

خط سرخ شهادت خط آل محمد(ص) و علی(ع) است. امام خمینی

سپاس خداوندی را که بر مستضعفان زمین منت گذاشت و انقلاب عظیم اسلامی را بپا کرد و رهبری عالیقدر به ما عطا کرد. درود بر ملت مسلمان ایران و سلام بر شهیدان جان برکف اسلامی که با دادن خون خود به ندای امام حسین(ع) لبیک گفتند. این بنده حقیر و ناچیز، خود را قابل اینکه پیام نصیحت به خانواده و دوستان و دیگران بدهم نمی دانم، ولی اول به خانواده ام که از همه کس به من نزدیکترند؛ اولین درخواستی که از شما دارم این است که پس از مرگ من صبر داشته باشید و خدا را شکر کنید، که در دامن پاک خود فرزندی چون من پروراندید و تقدیم اسلام کردید و فقط به فکر اسلام باشید و در خط امام باشید و با شهید شدن من باعث نشود که بر کسانی که مقداری انحراف اسلامی دارند خرده گیری و تند خوئی کنید. بیشتر سعی کنید که اول خود را اصلاح کنید و بعد دیگران را.

تو ای مادر عزیزم! می دانی که خدا و اسلام را از همه چیز بیشتر دوست داری و اصلاً به مرگ من فکر نکن. از برادران و خواهران خوبم می خواهم که هیچگاه از شهادت من مأیوس و ناامید نگردید بلکه باید مظلومیت من و هدف مرا که همان اجرای قوانین اسلام است زینب وار بر دوش کشیده و به گوش خویشان برسانید.

ای ابر قدرتها! این ملت زیر بار ذلت نمی رود، کمی فکر کنید و به خود آئید، مگر شهید بهشتی و یارانش و شهید باهنر و شهید رجائی چه گناهی داشتند که باید آنطور به شهادت برسند؟ ای منافقان کورا! خواندید و بدانید که این انقلاب رهبری دارد چون روح الله و امام زمان دارد، چون بقیه الله امتی دارد چون جنرال الله و کتابی دارد چون کلام الله و حزبی دارد چون حزب الله و بدانید که با این شهادت ها نه تنها انقلاب شکست نمی خورد بلکه به قول امام لازمه انقلاب شهید دادن است.

از مردم شهید پرور روستای خودم می خواهم مبادا با آن همه شهیدان بخون خفته که ناظر کارهای شما هستند افراد فاسدی قصد سوء استفاده از خون آنها را داشته و محل را به تباهی بکشاند.

ای پدران و مادران عزیز! بدانید که فرزندان شما امانتی هستند از طرف خدا به شما و همواره از این امانت خوب مواظبت کنید و آنها را خوب تربیت کنید. و ای برادران و خواهران! بدانید که شما بنده خدائید پس از فرمان خدا سر باز نزنید. عروس من جبهه و شهادت است، صدای غرش گلوله و توپ عقد مرا خواهند خواند و با پوششی از خون گرم سرخ خود را برای معشوقم آرایش خواهم کرد و نام فرزندم آزادی و من همین جا فرزندم آزادی را به شما می سپارم از آن محافظت کنید. مرادر کنار شهدای درزیکلا عزیزک دفن کنید.

والسلام

۱۳۶۱/۰۴/۲۳ مساوی با ۲۱ ماه مبارک رمضان



شهدای آسمان

عبدالله شریفی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالله شریفی

عبدالله شریفی در ۲۵ آذر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه شریف تبار و پدرش محمداسماعیل شریفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالله شریفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۷ منطقه هویزه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالله شریفی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

نجمه خواهر شهید: آن روزی که شهید به آخرین مرخصی آمده بود تشییع جنازه شهید قصابیان بود و او در امامزاده ابراهیم بعد از پایان تشییع جنازه در کنار قبر شهید ایستاد و در حضور دوستان سنگی را پرتاب کرد و به دوستانش گفت: در این محلی که سنگ فرود آمد نگاه کنید این جا همان جایی است که مرا دفن خواهند کرد زیرا این دفعه نوبت من است که شهید شوم (بعد از قبر شهید قصابیان قبر شهید پرویز طلوعی است و بعد قبر شهید ما است).

بعد از آن به منزل آمد و لباس هایش را عوض کرد، عکسی در دست داشت که مال خودش بود و لباس چریکی داشت و بالای آلبوم اش گذاشت. به او گفتم: این عکس خیلی زیباست آیا به من می دهی که داشته باشم؟ او گفت: نگران نباش من الان داخل آلبوم می گذارم تا محفوظ بماند و این دفعه حتما شهید می شوم. آن وقت این عکس را بگیر تا مال تو باشد. اینجا بود که من خیلی ناراحت شدم و تاکنون از آن عکس مراقبت کرده ام و هر وقت به آن نگاه می کنم خاطره آن روز برایم زنده می شود. رقیه خواهر شهید: یک بار شهید به مرخصی آمده بود و مادر داشت ترشی درست می کرد، بالای تخت نشسته بودیم و خیلی شدید شوخ طبع بود، از بالای ترشی پرید و به زبان محلی گفت: این ترشی را درست کردی برای سوم و هفتم من نگاه دارید. مادر ناراحت شد. و با او به تندی برخورد کرد، او رفت و شهید شد و ترشی را برای سوم و هفتم ایشان که به منزل مان آمده بودند استفاده کردیم.

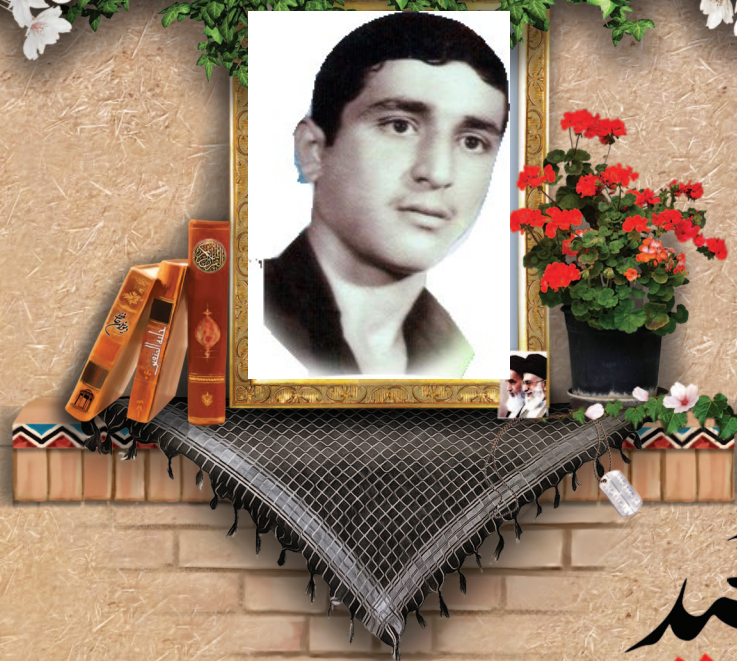
رفتارش با والدین خوب بود و به آن ها احترام می گذاشت، به مادرش خیلی علاقه مند بود، به خواهران نیز علاقه داشت و سعی می کرد رفتار خوبی با اعضای خانواده داشته باشد.

نسبت به ائمه علاقه و ارادت داشت، به نماز و قرآن اهمیت می داد و در مسجد و مراسم های آن حضور پیدا می کرد. تولدش مصادف با ماه رمضان بود.

روحش شاد - والسلام

کولام باغ بروم که لاله باسد... میان لاله عدس تر باسد
گل سرخ سفید آبی بنفشه... محبت از دل خال بنفشه
جبهه روز بود درگاه ده فیشیم کلمه... بردست کاغذ ما نویسم
سرم در ده کنگه عالم... نثار می ما رسم فیم خارس
نثارم دوست مهربان هوا از زستان خیل خیل کر و سوزان است
* برادر جوان این نامه را بعین ستمیه خوانند این نامه را بیست
سهمیه ها خاندان کسی نباید دیگر برین نثار جز سلامی شاد دست بریزد





همکلاسی آموز

رضا شعبان نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا شعبان نتاج
رضا شعبان نتاج در ۲۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
محرم حسین نژاد و پدرش جلیل شعبان نتاج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رضا شعبان نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۱ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش و متلاشی شدن بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
عزیزک شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا شعبان نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَنْ يَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

و هر کس در راه خدا جهاد کند پس کشته شود یا پیروز گردد بزودی پاداش عظیم خواهیم داد.

بسیجی دیده بیدار عشق است / بسیجی پیر میدان دار عشق است

اگر چه کوچک و کم سن و سال است / و لیکن در عمل سردار عشق است

ای آنکه نور خود را بر قلوب اولیای خود تاباندی تا تو را شناختند و ای آنکه شیرینی انس با خودت را به ذائقه دوستانت چشاندی. الهی ای خالق بی مدد! تو را شناختم و در راه تو به پرواز در آمدم و به منظور احیاء دین اسلام به سوی جبهه آمدم. امیدوارم که ای خدا این آرزو مورد قبول درگاه تو قرار گیرد و تو را شکر می گویم که چنین پدر و مادری داشتیم که به من اجازه رفتن به این دانشگاه الهی را دادند تا من در نزد تو خجل و روسیاه نباشم.

و ای پدر و مادرها! بگذارید جوان هایتان به جبهه بروند که درخت تنومند اسلام خون می خواهد. و از شما برادران و خواهران می خواهیم که در بسیج شرکت کنید که امام فرمود: شرکت در بسیج حراست از اسلام است. و وحدت و همبستگی خود را حفظ کنید و از تفرقه و جدائی بپرهیزید که زیربنای تمام شکست ها تفرقه است.

و از پدر و مادرم می خواهم که من گرچه وظایف فرزندی را به جای نیاوردم و مرتکب گناهان نا آگاه شده بودم، به پدری و مادری ات مرا مورد عفو قرار دهید و شیر خودت را بر من حلال کن.

و از ملت شهید پرور عزیزک می خواهم اگر از من بدی دیدند به بزرگی و عظمت خودشان مرا مورد عفو قرار بدهند.

و از پدر و مادر، برادران و خواهرانم می خواهم به شهادتم افتخار کنند و نماز را بپا دارید تا این مسئولیت خطیری که بر عهده شماست برداشته شود. و از دوستانم می خواهم سخن امام را لیبیک بگویند و ادامه دهندگان راه حسینی باشند.

از خواهرانم می خواهم مانند زینب استوار باشید و نمازهایتان را فراموش نکنید و حجاب را حفظ کنید.

امید آن دارم که راه بسته شده کربلا باز گردد و مشتاقان حسین به زیارت مرقده او مشرف گردند. به امید آن روز و امیدوارم که همه امت اسلامی و به خصوص شما امت شهید پرور اسلامی روستای عزیزک موفق و مؤید باشید.

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

ای هم نفسان بودن و آسودن ما چیست؟ یاران و عزیزان همه کردند سفر ماندن ما چیست؟



همکلاسی

قاسم شعبان نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم شعبان نتاج
قاسم شعبان نتاج در ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نساء کاکویی و پدرش موسی شعبان نتاج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید قاسم شعبان نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۴ منطقه رقابیه در اثر اصابت
تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عزیزک شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم شعبان نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

ضمن درود به رهبر کبیر انقلاب جمهوری اسلامی ایران و درود بر شهیدان اسلام و شهیدان کربلا و سلام بر شهیدانی که در پیش خداوند روزی می خورند و همیشه زنده و جاوید هستند و سلام بر ملت شهیدپرور جمهوری اسلامی ایران و سلام و درود بر آنانی که در پشت جبهه جلوی این منافقان کثیف آمریکائی را می گیرند و برای حفظ نوامیس و اسلام و قرآن جانفشانی می کنند. درود بر تمام رزمندگان اسلام که شب تا صبح در زیر رگبار مسلسل ها و توپ و تانک های دشمنان اسلام و در سرما و یخبندان و در گرمای نورانی آفتاب تحمل می کنند و بر علیه کفر و نفاق و شرک و فساد مبارزه می نمایند.

ملت شهید پرور ایران! تا موقعی که زنده هستید نگذارید این دژخیمان و کوردهای آمریکایی در انقلاب جمهوری اسلامی ما نفوذ کنند، همیشه بیدار باشید و فقط و فقط به فکر خدا و اسلام عزیز باشید. ما بدون خدا و قرآن و محمد(ص) هیچ مقاومتی نمی توانیم بکنیم. شکر از خداوند بزرگ می کنم که قدری مهلتم داد تا اسلام واقعی را بشناسم و در خاموشی و جهل از دنیا نروم. انقلاب اسلامی باعث شد که من از لاک خود بیرون آیم و دور و بر را بنگرم و به زندگی از دید دیگری نگاه کنم. آری امام کاری بس عظیم کرد، وی باعث شد که دنیا از خواب غفلت بیدار شود و انسانیت را دوباره یاد آورد. خوشحالم که جانم را نثار اسلام و مکتب حضرت محمد(ص) و علی(ع) می کنم. افتخار می کنم که در راه خدا و قرآن و اسلام و در راه امام امت حضرت آیت الله خمینی بت شکن شهید می شوم. اسلام است که به من فهماند چگونه بیندیشم، چگونه راه انتخاب کنم، قلبم روشن است که اسلام پیروز می شود، پس در راه پیروزی کوشش کنید. درخت انقلاب برای سیراب شدن احتیاج به خون دارد، امامان (هل من ناصر ینصرونی) صدا می زند بر ملت مسلمان ایران واجب است بر این پیام امام لیبک بگویند و این درخت را با خون خود سیراب کنند. و در تشیع جنازه ام فقط ذکر خدا را داشته باشید و الله اکبر خمینی رهبر و منتظری سرور و مرگ بر آمریکا و شوری و صدام و اسرائیل را تکرار کنید. مبادا در این مورد بدگویی به انقلاب عزیز ما بشود. من قاسم شعبان نتاج داوطلب شده ام که در راه دین مبین اسلام و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در جبهه نبرد حق علیه باطل شرکت نمایم و اگر در این راه پر خیر و برکت شهید شدم مرا در قبرستان بالا محله عزیزک دفن نمایید و در تشیع جنازه ام گریه نکنید و دشمن اسلام را خوشحال نکنید و یک سفارش به مادرم و تمام مادران شهید دارم که وقتی می بینید فرزندانمان پیش خدا روزی می خورند دیگر گریه کردن ندارد.

مادرم! در دنیا دو صفت وجود دارد؛ صفت باطل که همان فرعون و منافقون و صدام معدوم است و صفت حق که صف تمام پیامبران و راه خمینی کبیر است. و ای پدران و مادران و برادران و خواهران مسلمان پیرو خط امام! فقط یادت نرود که هر شب دو رکعت نماز برای سلامتی امام بخوانید. و به همه شما وصیت می کنم دو رکعت برای ظهور امام زمان بخوانید و به همه شما وصیت می کنم که به دوستان و آشنایان تبریک بگویید و به آنها بگویید جان او هدیه ای برای امام امت خمینی بت شکن و راه خداوند بزرگ است و بگویید که فقط برای خداوند متعال این شهید به جهاد رفته و شربت شهادت نوشیده است. در ضمن کتاب ها و قرآن مرا در کتابخانه سید مصطفی خمینی روستای عزیزک بگذارید تا دیگران بتوانند از این کتاب ها بهره ای ببرند و همچنین ۲۰ روز برای من روزه بگیرید.

مادر فدای قلب تو از من رمیده ای آیا مگر ز من سخن بد شنیده ای

تو بوستان وجود منی و من آن غنچه توام که توام پروریده ای مادرم! کوه باش

و چون کوه استقامت کن، لحظه ای از نام خدا و خمینی غافل مباش، در راه دین بکوش که هر چه بکوشی باز کم است. خواهرم! زینب وار با نامالیقات دست و پنجه نرم کن. یک وصیتم این است که فرزندان پاکدامن را به بسیج و سپاه پاسداران بفرستید، مگر نمی بینید که روز به روز بوی شهادت در کوچه های ما می دهد، به قول رهبر ما که می گوید: اگر سپاه نبود کشور هم نبود. پس فرزندان شما سپاه اسلام و نگهبان اسلام هستند. باید فرزندان خودتان را به بسیج سپاه پاسداران بفرستید به امید پیروزی اسلام بر کفر و منافقان و زورگویان و ستمگران و ظالمان.

همه شما را به خداوند می سپارم

والسلام (خداحافظ ملت شهید پرور ایران)

الله اکبر = خمینی رهبر



شهدای آسمان

مهدی شکورخواه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی شکورخواه
مهدی شکورخواه در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بندرترکمن استان گلستان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
منصوره قدردان و پدرش شعبانعلی شکورخواه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید مهدی شکورخواه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ منطقه شلمچه
عملیات رمضان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی شکورخواه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و در پیش خدا روزی می خورند.

جرم ما این است که با آمریکا مخالفیم و این جرم نزد صدام بخشیدنی نیست. (امام خمینی)

با درود به سالار شهیدان، سرور آزادگان، رزمنده و توفنده همیشه زنده در تاریخ در اذهان ملت‌های مستضعف که با قیام دلاورانه‌اش به توده‌های تحت ستم چگونه زیستن را آموخت. این زمان فرصتی است که نورانیت به اذهان مردمی که بخواهند طبق آیه قرآن (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) تغییر سرنوشت مردم بدست خود مردم است و اگر آنها بخواهند حاکم ظالم را از بین ببرند باید از جان خود گذشته و قیام کنند. چنین اختیاری به انسانهایی که طالب آزادی هستند می آموزد. انقلاب ما ثمره خون صدها هزار نفر از جوانمردترین و پاک ترین فرزندان این مرز و بوم می باشد، انقلابی که برای حفظ آن صدها هزار دست یا پا و صدها هزار معلول در جنگ و انقلاب داده ایم. پس کدام وجدان است که ثمره خون این همه شهیدان که به خاطر برافراشته شدن پرچم اسلام جان خود را تقدیم کردند فنا کند.

پس بیاییم با هم متحد شویم چون تنها رزمی پیروزی اتحاد بین مسلمین خواهد بود. ما آمده ایم در جبهه‌های حق علیه باطل امر جهاد را عمل کنیم و به گفته امام علی (ع) که می فرماید: قهرمان ترین شما کسانی هستند که بروند به جنگ و به سلامت با پیروزی برگردند و اگر شهادت نصیبشان شد بدانند که افتخاری بدست آورده اند که نصیب هر کس نمی شود»

من مهدی شکورخواه وصیت می کنم که برادران و دوستان و خلاصه ملت عزیز راه شهیدان را ادامه دهند و نگذارند که ثمره خون آنها هدر رود. ضمناً به برادرانم متذکر می شوم که نماز را سروقت و به موقع بخوانند و سعی کنند به جز واجبات کارهای مستحب دیگر را نیز انجام دهند. پیکر مرا در امامزاده ابراهیم بابلسر دفن کنید. ضمناً تمام وسایل رزمی مرا که بدست شما رسیده به رزمندگان اسلام تقدیم کنید. از پول و حقوق چند ماه نبرد من مقداری به انجمن اسلامی یورمحلّه تقدیم کنید. دیگر چیزی به خاطر نمی آید مگر اینکه به نیابت پدر و مادرم و برادران و خواهرانم و دیگر فامیل‌ها و آشنایان را طالبم و امیدوارم که هر نوع ناراحتی که از طرف من دیده اند ببخشند. بار دیگر به خانواده و دوستانم متذکر می شوم که به نماز جمعه و دعای کمیل و راهپیمایی‌ها بروید و در مجالس شرکت کنید و هر شب به مسجد بروید و این سنگر را ترک نکنید. و در موقع نماز، امام و رزمندگان اسلام را دعا کنید. سعی کنید کارهای روز مره‌ای که می کنید همه طبق رضای خدا باشد، در خوراک و پوشاک صرفه جویی کنید و هر شب جمعه به سر قبر من بیایید و حلوا و شیرینی بدهید. در خاتمه سخنانم امیدوارم که رزمندگان اسلام در تمامی سرزمین‌ها پیروز و سرفراز باشند و قلب امام همیشه شاد باشد و راه شهیدان پر رهرو باشد.

والسلام علیکم - مهدی شکورخواه

به امید پیروزی کامل رزمندگان اسلام در تمامی جبهه‌های حق علیه باطل و به امید به اهتزاز در آمدن پرچم اسلام در تمام جهان



همکلاسی آموز

حمزه علی شیخ تبار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمزه علی شیخ تبار
حمزه علی شیخ تبار در ۶ مهر ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب درزیان
و پدرش هاشم شیخ تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حمزه علی شیخ تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۰ منطقه گیلانغرب
عملیات مطلع الفجر در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عزیزک
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمزه علی شیخ تبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) سوره صف

بنام خدا - سپاس خداوند جان و جهان آفرین و یاری کننده رزمندگان جبهه و سلام بر روح پاک رسول الله اعظم حضرت محمد(ص) و علی وصی رسول خدا و درود بر پیشوایان راه سعادت و الگوی انسانیت و نایب برحقشان امام خمینی و درود بر ارواح پاک شهدای گلگون کفن و تاریخ ساز انقلاب اسلامی ایران. خداوند در آیه بالا ما را به تجارت دعوت می کند و می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجارت سودمندی دعوت کنم؟ که از عذاب آخرت نجاتتان دهم؟ تجارت خداوند زمینه اش این است که ایمان بیاورید به خدا و رسولش اینکه خدا یکی است و عادل است و پیامبر اکرم(ص) فرستاده اوست که این پیامبر مردم را دعوت به یگانگی و روز قیامت می کند و بعد از او جانشینانی هستند که اولش حضرت علی(ع) و آخرش حضرت مهدی(عجل الله تعالی) که باید از آنها اطاعت کنیم (یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) اکنون که دوازدهمین امام حضرت مهدی غایب است و دسترسی به او نداریم راه دیگری است به آن اینکه به نائب او رجوع کنیم، که در زمان ما بزرگترین و عالیترین نائب او امام امت خمینی کبیر است که با انقلاب اسلامی جهان را به دگرگونی کشید و اسلام و قرآن را زنده کرد. که اینجاست که اطاعت از نائب به حق امام زمان واجب می شود. خداوند می فرماید بعد از ایمان به خدا و رسول جهاد کنید. به چه چیزی قیام نمایم؟

۱- با مال و دارائیمان (اموالکم) ۲- با جانمان (انفسکم) مگر مال و جان را خدا مفت نداده، حال که خداوند خریدار است به او بفروشیم. اینجاست به دنبال این آیه رفتیم، ابتدا ایمان آوردیم به خدا و رسول او و به دنبال فرمان رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی، خود را در اختیار اسلام گذاشتیم می خواهیم تجارت کنیم. اما قسمت اول یعنی مال و دارایی را نداشتیم باید یا کلمه دوم جهاد کنیم و به خدا عرض نمایم: ای خدای من! جز جان خود چیز دیگری نداشتیم که به پیش تو بیاورم. با دشمنان داخلی و چه خارجی در هر سرزمینی جهاد می کنم تا اینکه شهادت نصیب شود و یا پیروزی. اگر شهادت نصیب شد بدانید که این لیاقت و افتخار را خدا به من داده و خود دارای چنین لیاقت و افتخار نبودم. اگر شهادت نصیب شد سفارشی به شما ای شنوندگان وصیت نامه دارم.

به هوش باشید که دشمن در کمین است، با یک غفلت هستیمان به باد فنا خواهد رفت و در همه حال در خط رهبر و روحانیونی که در خط رهبر هستند باشید. دیگران را برای خود الگو قرار ندهید الان دستی همچون دست آمریکا از آستین بیرون آمده می خواهد بین شما و این رهبر و روحانیت جدائی افکند. بهوش باشید تمام توطئه ها را به جان بخیریم و خشتی کنیم. میدانید که ما توسط منافقین زیاد ضربه خوردیم، تنها ما نیستیم بلکه ائمه هم تمام گرفتاری هایشان همین منافقین بود. آنها کورخوانده اند، اسلام ضربه پذیر نیست اگر چه مطهری ها، قاضی طباطبایی ها بهشتی ها رجایی ها و با هنرهای ما را شهید کردند سرانجام خون همین شهیدان به جوش می آید و آنها را به اجدادشان یزید و یزیدیان می پیوندند.

شما ای همسنگران عضو انجمن اسلامی! سفارش من قسمت هایی از سخنان شهید رجایی رئیس جمهور می باشد. (ما مسئولیت نام گرفتن عضو انجمن اسلامی در دوران انقلاب اسلامی را باید در بالاترین سطح آن درک کنیم باید به خودمان برگردیم) به عنوان عضو انجمن اسلامی معتقد به اسلام هستیم. آنچنانکه امامان فرموده اند: انجمن اسلامی باید از اعضای مسلمان تشکیل شده باشد. انجمن های اسلامی نه تنها باید باشد بلکه باید تأیید بشود. انجمن های اسلامی وسیله تداوم انقلاب ما هستند. من از آنها (منافقین) نمی ترسم، من از این می ترسم که شما با خلوص نیت که دارید در دام آنها (منافقین) و توده ای بیفتید. برادر و خواهر انجمن اسلامی: بدان که رسالت تو انسان ساختن است و ما صنعت و تکنولوژی را در خدمت انسان می دانیم. این بود قسمتی از سخنان شهید رجایی به انجمن های اسلامی به خصوص این محل (عزیزک)

شما ای پدر و مادر عزیز و مهربان! آیا هیچ فکر کرده اید که کی مرا فرستاد. مسلماً غیر از نیروی خداوند و اراده خود کسی دیگر مرا نفرستاد. بعد از شنیدن خبر شهادت من یا گریه نکردن خود مرا خوشحال کن، همه تان خوشحال باشید و مشت محکم خود را به دهان منافقین بکوبید که دیگر فرصت نفس کشیدن را نداشته باشند. صبر و تحمل پیشه کنید که خدا صابران را دوست دارد.

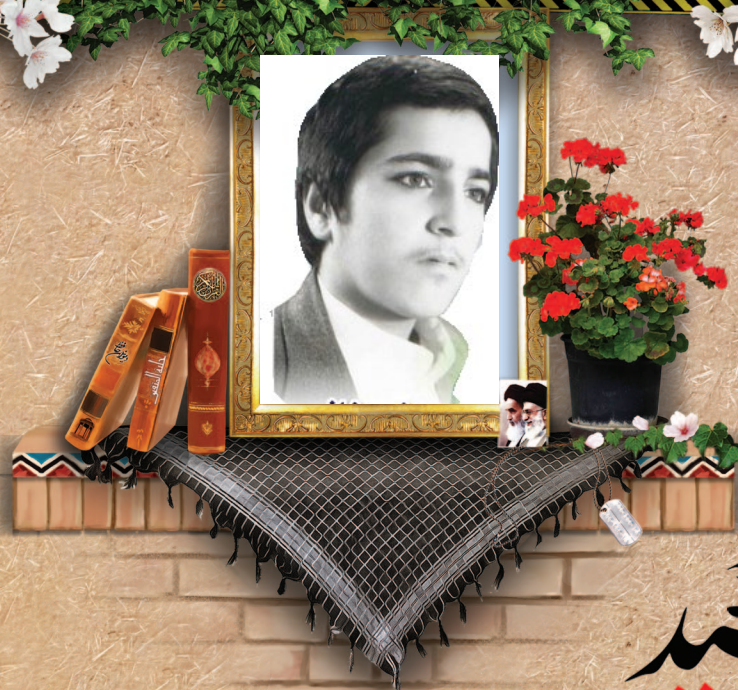
(إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) اما یک سفارشی بتو ای برادر! که می خواهی یک لباسی را به تن کنی که لباس پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) است. اگر کوچکترین خیانتی از تو سر زند خیانتی بزرگ به پیامبر کرده ای مانند بعضی از روحانیون نباشی که در دستگاه گذشته بودند و هوشیار باش و دیگر نگو که فلان روحانی یا فلان مرجع فلان فتوی را داده، هر چه رهبر عزیز گفت قبول کن ولو اینکه جانت برود. همین وظیفه ام بود و بس دیگر خود دانی.

دیگر وصیتم این است که مرا در قبرستان عزیزک دفن کنید و روی قبرم جوان ناکام ننویسید چون لطفی که خداوند به من کرده و راهی را که من انتخاب کردم یگانه پاسدار کربلا حسین (ع) به ما آموخته است و بدانید این راه ناکامی ندارد.

وصیت دیگرم به شما ای پدر و مادر عزیز! این است که هر موقع برادران من از قبیل انجمن اسلامی، بسیج و یا هر نهاد دیگری به خانه ما تشریف می آورند آنها را استقبال کنید، زیرا آنها ادامه دهندگان راه شهیدانند. هر کس را دیدید که هر ارکان انقلابی را تضعیف یارد میکند بدانید اینها دشمن اسلام هستند. مجالسم را سبک بگیرید و نگذارید آنها تیکه با امام مخالفند و با این رژیم اسلامی دشمنی می کنند و از خدمت به اسلام شانه خالی می کنند در سر قبر و مجالسم شرکت کنند و در این امر برادران موظفند مقداری پول که دارم به برادرم مهدی باباجانیان بپردازید و به ایشان بگویید سه جلد تفسیر نمونه دارم و با آن پول بقیه شماره های تفسیر را بخرد و در شب های جمعه به بچه های حاضر در جلسه آموخته شود و بقیه پول و کتاب در اختیار انجمن اسلامی باشد تا در راه اسلام استفاده شود. لباس هایم را به جنگ زدگان محروم بدهید. وصیت آخرم این است که از شما پدر و مادر مهربان و خواهر و برادر گرامی و تمام فامیلان و آشنایان و دوستان و رفیقان و از همه کسانی که از من بدی دیده اید می خواهم مرا عفو کنید. شکر خدا که مرا به این درجه رسانید گرچه لیاقت نداشتیم.

خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگاهدار

کفن بلوز بهر تنم مادرم مادرم / مگر عزیزتر ز علی اصغر مادرم
کفن بود لباس دامادیم مادرم / شهید جمهوری اسلامیم مادرم مادرم



همکلاسی

مرتضی شیرخانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی شیرخانی
مرتضی شیرخانی در ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
منصوره نریمانی و پدرش ابراهیم شیرخانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی شیرخانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۰ منطقه مهران عملیات
کربلای ۱ در اثر اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کله بست شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی شیرخانی

بسم رب الشهداء و الصديقين

قَالِدِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ - آل عمران ۱۹۵

بعضی مردم از بعضی دیگر برتری ندارند مگر بطاعت و معرفت، پس آنانکه از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شده و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند، همانا بدی های آنان را در پرده لطف خود بپوشانیم و آنان را به بهشتهایی در آوریم که زیر درختانش نهرهای جاری است، این پاداشی است از طرف خدا و نزد خدا پاداشی نیک. با سلام و درود بی پایان بر مهدی موعود یگانه منجی عالم بشریت. با درود و سلام بر امام امت خمینی بت شکن و با درود و سلام بر تمامی رزمندگان و با درود و سلام بر تمامی شهدا از صدر اسلام گرفته تا عصر حاضر و با درود سلام فراوان به خانواده های شهدا و مجروحین و با درود و سلام بر امت شهید پرور و لعنت و نفرین باد بر تمامی مشرکین و مستکبرین و منافقین. بنام الله وصیت نامه خود را شروع می کنم؛ به نام او که همه چیز از اوست، به نام او که ذکر و دعایم به یاد اوست، به نام او که زندگی در جهت و هدف اوست، به نام او که بودنم و رفتنم در دست اوست، به نام او که جانم در دست اوست، به نام او که جانم در دست اوست، معشوقم اوست، عشقم اوست، محبوبم اوست، توان و قدرتم دست اوست، امیدم اوست، احساسش می کنم با ذره ذره وجودم، احساسش می کنم اما بیانش نمی توانم بکنم. من به فرمان امام اسلحه بدوش گرفتم و برای نابودی جور و ستم و ظلم و تجاوزکاران راهی میدان عشق و شهادت شدم و همانطوریکه رسول خدا (ص) فرمودند: اشرف الموت موت الشهداء - با شرافتمندترین و با عزت ترین مرگ ها شهادت است.

من به ندای رهبر کبیر انقلاب خمینی بت شکن پاسخ مثبت می دهم و شهادت را در راه خداوند و برای احقاق حق مستضعفین و مسلمین جهان برمی خیزم و باید بگویم رفتن از این دنیای فانی به دنیای ابدی، هجرت از یک زندگی سلول وار به یک گلستان همیشگی است. آری من فقط برای برقراری حکومت عدل اسلامی و به اهتزاز در آوردن پرچم (لا اله الا الله) در سراسر جهان به رهبری رهبر عالیقدر و نایب برحق امام زمان خمینی بت شکن و برای نجات مسلمین جهان و همچنین ولایت فقیه ادامه دهنده راه انبیاء و قلب اسلام است و ثبات جمهوری اسلامی و برای نابودی مستکبرین می روم.

آری این گروهکها مانند همان گروهکهای زمان پیامبر هستند که ابوجهل و ابوسفیان ها و ابولهب ها خودشان را حامی خلق می دانستند و در باطن تیشه به ریشه اسلام میزدند. آری این گروهکها همانند آنها هستند و برای نابودی اسلام دست به دست هم دادند و در ایران دست به جنایت زدند و در حقیقت اینان دشمنان خلق خدا هستند. برای اینکه اسلام در خطر نباشد باید به میدان عشق و کارزار و شهادت رفته تا آخرین قطره خونم و آخرین نفسی که در جانم و آخرین توان و قدرتم مبارزه خواهم کرد. آری امت شهید پرور! ارواح همیشگی شهدا وقتی آرام خواهد گرفت که اسلام و مکتب و دین خدا و خون شهیدان را بمانند جانتان حفظ و پاسداری نمایند و سپس پرچم اسلام را در تمامی جهان به اهتزاز در آورید و امام زمان (عج) این منجی عالم بشریت، پرچمدار اسلام در جهان خواهد بود. آری همه ما روزی آب گندیده ای پیش نبودیم و سر انجام ما در حال پاک شدن نیز هستیم چرا این جان را به جای اینکه رفته رفته بمیزد و این تن را قبل از اینکه پیوسد با خداوند معامله نکنیم. آری امت شهید پرور! ما در زمانی به سر می بریم که از هر سو کفار و منافقین برای نابودی اسلام عزیز دست به دست هم داده و از هر گونه جنایتی دریغ ندارند و این وظیفه ای سنگین بر دوش ماست و نباید کمی سستی و غفلت به خرج دهیم و بی تفاوت باشیم و با پیروی از خط آل محمد همان خط ولایت فقیه یعنی قلب اسلام و حمایت از دولت اسلامی، اسلام عزیز را یاری کنیم. شعله آتش سوزان حسین (ع) در دلهای مردم ما روشن شده و هرگز خاموش نخواهد شد.

سخنی با پدر و مادر عزیز بزرگوارم: مادر جان، پدر جان! زحماتی را که برایم کشیدید فراموش نخواهم کرد تا روز قیامت. مادر جان، پدر جان! اگر برای شما ارزشی نداشته ام و برای جامعه مفید نبودم، امیدوارم که مرگ من برای شما با ارزش و «۹۴» برای جامعه مفید باشد،

مرتضی شیرخانی

گریه نکنید، ای پدر و مادر که باعث افتخار در پیش رسول الله و فاطمه الزهرا(س) هستید و افتخار کنید که فرزندی در راه خداوند و اسلام داده اید و به امام امت هدیه کردید. همانطوری که خداوند می فرماید: (انا لله و انا الیه راجعون) همه ما از خدائیم و بازگشت همه ما به سوی اوست. پس چه بهتر که انسان در میدان نبرد حق کشته شود نه در بستر زندگی. آری من همچون شهیدان این انقلاب اسلامی راه خود را شناختم و به سوی هدفم که الله باشد هجرت کردم زیرا حضرت علی(ع) می فرماید: شهادت دری از درهای بهشت می باشد که فقط بر اولیاء خاص خداوند باز می شود. البته اگر خداوند ما را از اولیاء خود قرار دهد. خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان می باشد بپذیر چون همین اسلام است که انسان را میسازد و همین انسان است که زیر ظلم و ستم تجاوزکاران نمی رود. رحمت خداوند بر پدر و مادرانی باد که جوانان خود را به میدان دفاع از حق فرستاده و به شهادت ارجمندشان افتخار می کنند. سلام بر تو که شیرت را بر من حلال و پدر جان! زحمت را بر من حلال کن که افتخاری در این راه محمد(ص) بوده و رفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. مادر و پدرم! صبر و تحمل داشته باشید که (ان الله مع الصابرين) آری مادرم و پدرم! من راه خودم را انتخاب کردم همانطور که حسین(ع) سرور شهیدان می فرماید: مرگ با عزت اگر چنین است بهتر از زندگی ننگین است. پدرم! از اسلام و ولایت دفاع کن و به منافقین مهلت حرف زدن نده و همیشه دعاگوی رزمندگان و امام و اسلام باشید که رسول خدا(ص) فرمود: دعا سلاح مومن است.

سلام بر تو ای برادر بزرگوام محمد جان! مرا ببخش که قلب کوچک تو از شهادت برادرت شکسته شد. برادر جان! لباس رزم و شهادتم را به تن کن، وقتی که بزرگ شدی به میدان عشق و شهادت برو و با دشمنان اسلام بجنگ و تا انتقام خون شهیدان را نگرفتی از میدان رزم بیرون نرو. لب برادرم را بر لبم بگذارید تا آخرین زیارت بین من و او انجام گیرد. برادرم! نگران نباش، شجاع و با ایمان باش. خواهرانم! بعد از این برادری برای او نیست، به جای برادر با او مهربان باشید، قلب پاک و کوچکش را بدرد نیاورید، به او نماز و سوره علق بیاموزید و هم بگویید که برادرت شهید شد. سلام بر شما خواهران عزیز و بزرگوام؛ شما همچون زینب پیام رسان شهیدان باشید، در راه خدا مبارزه کنید، در هر کجا هستید از اسلام و حق مسلمین جهان و از روحانیت مبارز دفاع کنید. خواهرانم! تنها حجاب شما باعث می شود که خون شهیدان اسلام پایمال نشود، حجاب عصمت زن است و سفارش دیگرم به شما اینکه به محمد دروغ نگویید و حرف حقیقت را به او بگویید که برادرت شهید شد و بفهمد که برادرش شهید شد و بفهمد که شهادت یعنی چه و استقامت یعنی چه.

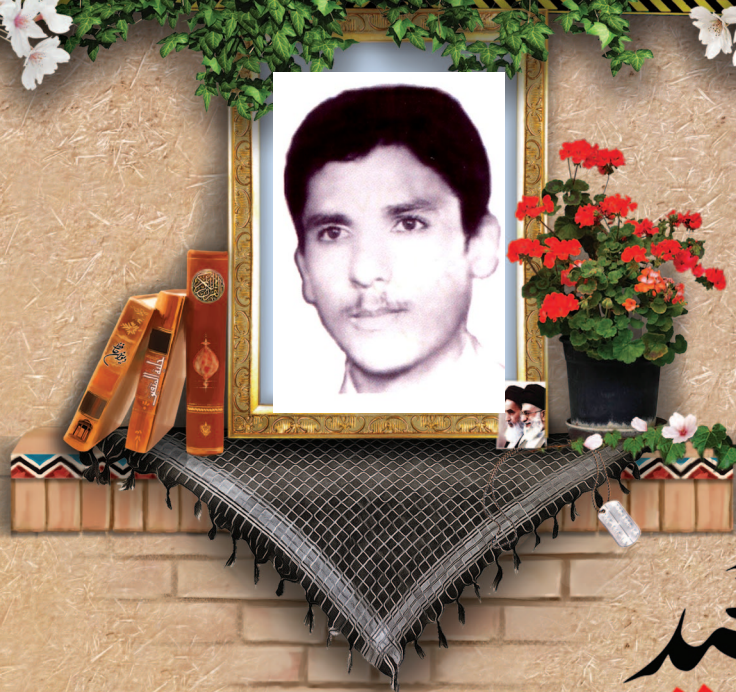
ای امت دلاور، ای امت همیشه بیدار! که بیداریتان باعث نابودی دشمنان است، از شما می خواهم که امام را تنها نگذارید و در حق امام دعا کنید در ضمن دعا گوی این قلب تپنده استان مازندران حاج آقای روحانی باشید و بعد هم مسجد را خالی نکنید، با خالی گذاردن مسجد دشمنان خوشحال می شوند. و اما خطاب به امت حزب الله کله بست؛ سلام علیکم؛ سلامی که از دشتهای غریب و خونریز ایران به سوی شما می فرستم، آری وجودتان را از وابستگی این دنیا بپرید، زیاد علاقه به این دنیا نداشته باشید، امت شهید پرور! امیدوارم که اگر وجودم در این دنیا مفید نبود امیدوارم که خونم بر این جامعه موثر واقع گردد. انشا الله کسانی که نسبت به این انقلاب و جنگ بی تفاوت و بی طرف هستند و حاضر نیستند از نظر مالی و جانی به این جنگ کمک کنند هم در این دنیا ضرر کردند و هم در آن دنیا مدیون این امت خداجو هستند. و سفارش دیگرم به شما این است که مسجدها را ترک نکنید و قدر این نماینده عالیقدر را بدانید. کاری نکنید که خدای ناکرده این نماینده از دست شما برود، آنوقت دیگر غم و غصه معنی ندارد. تا می توانید به مسجد بروید. برای من مجلس بگیرید و فقط سوم و هفتم مجلس بگیرید چرا که امام حسین(ع) ۳ روز جسد پاکش در بیابان افتاد و کسی را نداشته که آن را دفن کند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام من اتبع الهدی

مرتضی شیرخانی - ۱۳۶۵/۰۴/۰۲



شهدای سراسر آموز

یوسفعلی صفرپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسفعلی صفرپور
یوسفعلی صفرپور در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر (بهنمیر) استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش آمنه عزیزپور و پدرش رجبعلی صفرپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسفعلی صفرپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسفعلی صفرپور

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر مهربان و سلام بر منجی انسان ها.

وَ نُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

درود و رحمت خدا بر امام امت خمینی بزرگ آن پیر مجاهد و آن بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. سلام بر شهیدان راه خدا، سلام بر پدر و مادر عزیزم و سلام بر همه اهل خانواده ام. با شما پدر و مادر گرامی چه بگویم؟ و چگونه شما را از خود راضی گردانم؟

از شما دوستان عزیزم و تمام فامیلاتم می خواهم ناراحت نشوید. موقعی که می خواهید مرا تشیع کنید جنازه ام را به بسیج عرب خیل ببرید و بعد از اینکه دعای کمیل و دعای ندبه خوانده شد جنازه ام را برادران بسیجی بلند کنند و از ایشان می خواهم شعارهای (یا حجه بن الحسن برس به فریاد ما) و (شهیدان زنده اند الله اکبر) را با صدای بلند تکرار کنند. پدر و مادر عزیزم! برایم ناراحت نباشید و بدانید که فرزندان رفته تا دین خدا را یاری کند.

برادران و خواهران عرب خیل! من از شما می خواهم خون این شهیدان گلگون کفن را پایمان نکنید و راه شهیدان را ادامه بدهید.

سفارشی به خانواده ام: از شما می خواهم آن مقدار پولی که دارم به عنوان صدقه در راه خدا به مستمندان بدهید.

مرا در امامزاده ابراهیم دفن کنید.

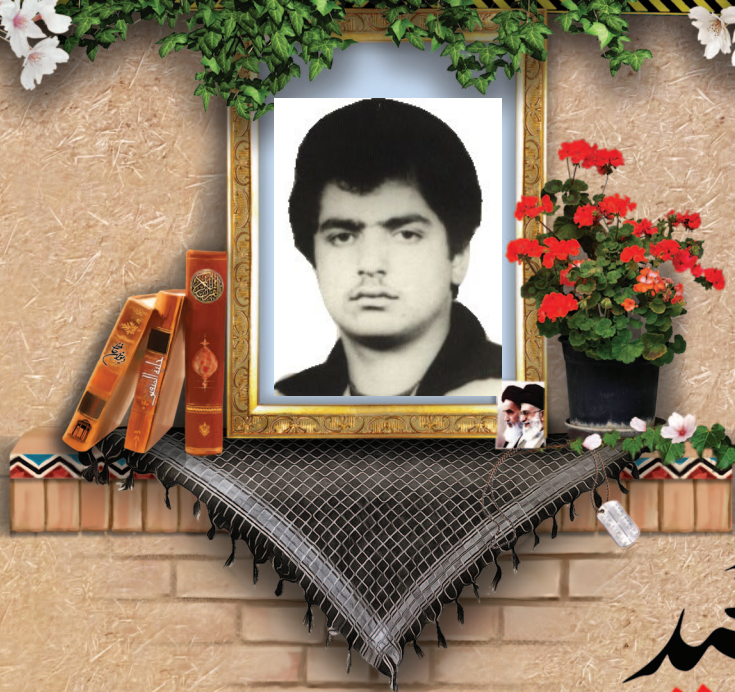
خدایا! شهادت مرا قبول کن که در راه اسلام شهید می شوم.

در غمت ای یوسف رعنائیم / خون ببارد دیده دریا نیم

در دلت انشاء خون را خوانده ای / پاره کردی جامه پارسائیم

والسلام علیکم علی من اتبع الهدی

یوسفعلی صفرپور



شهدای آسمان

اسحاق صفری

هواشهرید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسحاق صفری
اسحاق صفری در ۲۷ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه نوری
و پدرش محمدعلی صفری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید اسحاق صفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۴ منطقه کرخه نور عملیات
بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسحاق صفری

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم پدر و مادر عزیزم سلام عرض می کنم. پس از تقدیم عرض سلام امیدوارم که حالتان خوب باشد و هیچگونه ناراحتی نداشته باشید و اگر احوالی از من خواسته باشید خوب هستم و به دعا گویی شما مشغول می باشم. پدر عزیزم! خیلی معذرت می خواهم که نامه ام دیر شده است، چون مکان مشخصی نداشتم و حالا که دارم نامه می نویسم در اهواز هستم و ما دو روز در راه ماندیم و به تهران پادگان امام حسن (ع) رفتیم و یک روز در آنجا ماندیم و به اهواز آمدیم.

به مامان بگو هیچ ناراحتی نکند، اگر ناراحتی کند من ناراحت می شوم و آخر ناراحتی چه فایده دارد؟ تمام بچه های مردم مگر مادر ندارند؟ اگر همه بخواهند ناراحتی بکنند پس هیچی، اگر چند تا مثل ما هم در جبهه نباشیم پس کی بیاید بجنگند. همانطوری که امام فرمود: ما اگر کشته شویم و بکشیم پیروزیم. چون این جنگ جنگ بین اسلام و کفر است و از زمان صدر اسلام تا حالا اسلام دشمن داشت و در ستیز بود و حالا که دوران ما رسیده است باید در حفظ این دین کوشا باشیم و غفلت نکنیم. و فعلاً جو طوری شده است که ما باید به جبهه برویم و با کفار یعنی صدامی که پدرش آمریکاست مبارزه کنیم و تا آخرین لحظه که جان در بدن داریم و تا آخرین قطره خون در رگ داریم مبارزه را رها نکنیم و دشمن یک لحظه وقت را بسیار گران میداند و هر لحظه امکان صدمه زدن را دارد. آقا جان! ما حالا از اهواز به نزدیکی سوسنگرد شهر حمیدیه رفتیم و اینجا مسلح شدیم. آقا جان! ما یک حمله بزرگی در پیش داریم، من در این حمله تیربارچی هستم و کار من خیلی سخت است، ولی مسئله ای نیست باید هر کاری که در راه خدا انجام دهیم ناراحت نباشیم.

مَا يَنْبَغِي لِأَمْرٍ مُّسْلِمٍ أَنْ يَبِيْتَ لَيْلَةً إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ

سزاوار نیست برای فرد مسلمان شبی را سحر کند مگر اینکه وصیت نامه او زیر سرش باشد (رسول اکرم (ص)) اینجانب اسحق صفری دارای شماره شناسنامه ۱۳۰ صادره از فریدونکنار فرزند محمدعلی صفری ساکن فریدونکنار پدر و مادرم را وصی و ناظر خود قرار دادم و تمام کارها بعد از مردن من بعهده آنهاست و محل دفن من فریدونکنار قبرستان معصوم زاده باشد.

چون از مال دنیا چیزی ندارم وصیت دیگری ندارم. سلام بر امام عزیز، درود به رزمندگان و شهدای عزیز ما.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

امضا اسحق صفری

فرزند محمد علی شناسنامه شماره ۱۳۰ متولد ۱۳۴۵ خورشیدی ۱۳۶۱/۰۲/۰۵



شهدای آسمان

نظرعلی صفری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نظرعلی صفری در ۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده معصومه موسوی و پدرش علی اکبر صفری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نظرعلی صفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۰ منطقه گیلانغرب در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای رود بست شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نظر علی صفری

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوند بخشنده مهربان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زندگانی هستند که در نزد خدای خویش روزی می خورند. قرآن مجید

بنام خدای بخشنده و مهربان که به ما هستی بخشید و به ما نعمت های زیادی ارزانی داشت و به نام خدای در هم کوبنده مستکبران و منافقان و درود و سلام فراوان به روان پاک پیامبران و امامان، بخصوص امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان امید مستضعفان و سلام بیکران به رهبر کبیرمان حضرت آیت الله العظمی خمینی و درود فراوان به روان پاک شهیدان از کربلای حسینی تا شهیدان عصرمان بخصوص شهیدان قبرستان خودمان.

پرواز به سوی خدا، پرواز به سوی شهادت و پرواز به سوی قیام حسینی به جز این راه راه دیگری وجود نداشته و نخواهد داشت. سوگند به خدا اگر در دنیای ابدی و با دنیای آخرت می خواهید پیش امامان و پیغمبران آبرو داشته باشیم و به رضایت خدا کار کنید باید جهاد در راه خدا کنیم تا انشاء الله خدا شهادت را نصیب عاشقانش بفرماید. بخدا من عاشق شهادت در راه خدا هستم، ما طرفداران قرآن و اسلامیم و خون این شهیدان به گردن ماست، مگر خون ما از خون این شهیدان رنگین تر است که چشم را در هر جا بنگرید به جز عکس شهیدان چیز دیگری نمی بینیم.

بار الها من از مردن می ترسم، از زنده بودن هم می ترسم، از مردن می ترسم که گناهانم بسیار سنگین است، پیش امام علی و امام حسین و دیگر امامان و یارانشان آبرو ندارم، از این رو از مردن می ترسم. از زنده بودن می ترسم که روز به روز گناهان من زیادتر می شود و هر وقت یکی از رزمندگان ما شهید بشوند مسئولیت مان بیشتر می شود و از این رو نمی خواهم زنده بمانم. پس ای خدا شهادت را نصیب من بفرما که پیش امام علی و دیگر یارانش آبرو داشته باشم. ان شاء الله

مگر برادران ما که شهید شدند، برادر و خواهر نداشتند؟ مگر راه این شهیدان بجز راه خدا، قرآن و اسلام راه دیگری بود؟ پس ای رزمندگان! ای یاران قرآن! بدانید که خدا با ماست، قرآن با ماست و امام زمان با ماست، پس پیروزی هم با ماست. چون این وعده خداست که به بندگان خود داده است. این دنیا به نظر من زندگی نیست، این دنیا فقط برای امتحان شدن از جانب خدا است، دنیای شیرین و پر لذت دنیای ابدی است و کسانی که آن راه می یابند که در این دنیا امتحان خدا را خوب پس داده باشند. برادر و خواهر من! فقط تنها خواهشی که از شما دارم این است که گوش به فرمان امام خمینی باشید، چون سخنان این رهبر از سخنان امامان و پیغمبران است و کاری نکنید که دل امام خمینی را به درد بیاورید چون راهتان، کتابتان، اسلامتان و خدایتان همه یکی است، خدا لعنت کند کسی را که دل رهبر را به درد می آورد.

درود بر تو ای مادر مهربان که ما را به این سن رسانیدی که این راه نصیب شد. درود خدا بر تو ای مادر که من حتی قدرت تکان خوردن را هم نداشته و اگر پشه ای روی بدن من می نشست نمی توانستم از خودم دور کنم و شب ها خواب را بر چشمان خود حرام می کردی و پهلوی گهواره من بیدار ماندی تا مرا به این سن رسانیدی. درود بیکران خدا بر تو باد.

و تو ای پدر ارجمند! درود بی شمار بر تو باد که می رفتی کار می کردی زحمت می کشیدی با تنی خسته و کوفته بر می گشتی خانه و روزهای بعد هم می رفتی غذا و لباس تهیه می کردی و به من خوراندی تا من به این سن رسیدم، به جز دعا و درود چیز دیگری از دستم بر نمی آید که انشاء الله خدا عوضت بدهد. درود خدا بر شما ای پدران و مادران، اگر تمام آبهای دریا مرکب شود و تمام چوب ها قلم شود، زحماتتان را نمی شود نوشت.

ای منافقان بدانید که این رزمندگان اسلام تا آخرین قطره خونی که در بدن دارند برای خدا کار می کنند و با شما مقابله میکنند و ریشه شما را از بیخ خواهند کند. و ای آن کسانی که برای مقام طلبی کار می کنید! بدانید که در آخرت هم جز بدبختی چیز دیگری نیست و شما هم همرنگ و شریک منافقان هستید. و یک سخن برای شما برادران و خواهران این است که نماز جمعه را هرگز خالی نکنید، این یک وحدتی است که دل دشمن را به لرزه در می آورد و همچنین شب های جمعه دعای کمیل و سازماندهی در محل خود داشته باشید، یکبار در هفته یک جلسه در مسجد برگزار کنید.

والسلام



شهدای سراسر آموز

حسین صمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین صمدی
حسین صمدی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر (بهنمیر) استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده
صغری طاهری و پدرش امرالله صمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین صمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۴ منطقه اروندرود عملیات
والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای بهنمیر شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین صمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

بادرود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نائب برحقش خمینی بت شکن و بادرود و سلام بر شهیدان و رزم آوران جبهه های نبرد حق علیه باطل و سلام به شما مردم سلحشور مسلمان.

برادران و خواهران! همیشه و در همه حال با خدا باشید و هیچ وقت امام را تنها نگذارید و مانند اهل کوفه نباشید که از امام حسین (ع) دست کشیدند. فرزندان خود را ارشاد کنید تا قرآن بیاموزند و به دین مبین اسلام خدمت کنند.

خدایا، من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن یکی از اعضای بدن را ندارم، چگونه تحمل عذاب آخرت را می توانم تحمل بکنم؟

خدایا ما با تو پیمان بسته ایم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندیم.

خدایا، به محمد (ص) بگو که پیروان او حماسه آفرینند و به علی (ع) بگو که شیعیانش قیامت پیا کردند و به حسین (ع) بگو که خورش در رگ ها همچنان می جوشد و از آن خونها گل روئید و ظالمان گل ها را بریدند اما باز گلها روئیده اند.

ای حسین افتخار بهنمیر / بر جوانان محل گشتی امیر

با سر بالای نی همراه شدی / تا به خون خود رسیدی بر سریر

برادران عزیز بدان که ما را
 مهربان و خواهران با حجاب
 من شانه روی خود خواهی و ما برای
 عزت و نه برای انتقام و مغفرتی بچشم
 ۵ روز بلکه مدت از هر کس صداغ و
 اعتدای که حق و لغای تو خد
 است نه خود را عامل و مسخ شوه
 می بدارم و نه نظام و مظلوم. بفاخر حق
 قیام که راه و جهاد می ره و ما بهترین
 حق خود و علمت نه قربت فرست ارامه
 خواهم داد قصارت و کینت
 را به فدای سجان و آند ارم شی
 ای جوانان شیوه و صدمه و ما و ما و ما
 ببار و وصل ما و ما و ما و ما و ما

کدام است میس انتقام امر به عفت
 قیام و عفت بر این منشی و شک تر جمع
 دیده نه که حق کینه هم رضا را داره
 و هم آخرت از آن شی خواهد بود.
 برادران عزیز، زمان شک بین
 اسلام و کفر و عذر باطل است جنگ
 بین جنود الله و جنود شیطان است
 خداوند در دستان ما زبانی خورشید
 عظیم و نیز شوره از این آرزایش عظیم
 خود لیا با بود و در شود ها آنها با به خدا شود
 تا موقوف به روز اکیم در این بیدار نشنا
 را به سزا خند که و هزاران نامه ای کند.
 خداوند آرزوی دیدار به است تو در
 این سیمتا رفته اندان خود علی باطل
 آرزو هم و صیت من بر پروردگار

این است که هیچ وقت بر نماند
 همیشه در شبهای صبر در راه پاید
 و هیچ وقت مرا از یاد نبرد و صیف
 به رحمت و قرآن خواندن و محتار
 و از شمای خواهم در راه نریستا بر ارم
 خواهم عیبی گوشا باشی و صیت بر ارم
 در خواهم این استادی بر ارم این هیچ وقت
 رانته نماند و در بنم ضایعنا نایتم
 و ای خدا من حجاب شما نه خود
 چرا لا تدره در است صیت و در فعل
 بخدا باشی و صیت من به عهد بیان
 شما با مردم خواندنی خود رویم را نماند
 دولت ایران به شی احتیاج دارم و در
 به شی مردم و صفت به شی به شی و در
 و هیچ وقت با ما لاتفا نماند
 خدا حافظان
 ۱۳۸۳/۳/۲۵



شهدای آسمان

سیدعباس ضیاءتبار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعباس ضیاءتبار
سیدعباس ضیاءتبار در ۶ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صبح گل
فلاحت پیشه و پدرش سیدابوالحسن ضیاءتبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعباس ضیاءتبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدعباس ضیاءتبار

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک / چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

با عرض سلام خدمت بقیه الله الاعظم ارواحنا فدا و نایب برحقش و درود بر امت شهید پرور ایران وصیت نامه خود را آغاز می کنم. ابتدا مقداری با معبودم راز و نیاز می کنم.

خداوند! بار الها! از نعمت های بیشماری که در اختیارم گذاردی سپاسگزارم. خدایا تو خود می دانی که حضور من در جبهه نبرد حق علیه باطل تنها و تنها به خاطر رضای تو و جهت لبیک گوئی به پیام نایب امام زمان (عج) حضرت آیت الله العظمی امام خمینی می باشد و امیدوارم این هدیه ناقابل را که جانم باشد از این بنده گناهکار و حقیر بپذیری. خداوند! در حالی با تو به راز و نیاز می پردازم که سراسر وجودم را گناهان و معاصی فرا گرفته و در برابر ساحت مقدس تو شرمگین هستم.

خدایا تو خود بنگر که کدامین از مانیکوکارتر است، ببین که فرزندان ابراهیم چگونه اسماعیل وار به قربانگاه آزمایش می شتابند و پیروزمندانه جان می گذارند. می سوزند تا با کفر ن سازند، می روند تا ایمان نرود، می میرند تا چراغ توحید نمیرد.

ببین که اسطوره های شهادت چگونه حیات را به بازی گرفته اند. مرگ به اسارتشان در آمده است، سرمست عشقت، عشق، خدائی! ببین که پرتو آیه آیه وجودشان در بستر جاری زمان چگونه حیات را تفسیر می کند.

خدایا سرودشان را شنیدی «انا لله و انا الیه راجعون» فریادشان را شنیدی «نصر من الله» نامشان (موحد) کتابشان قرآن، پیامشان ایمان، جرمشان قیام، راهشان اسلام، امامشان امام، سلاحشان وحدت، درسشان جهاد، مقصدشان شهادت.

خدایا، یاران آری یاران را ربودند، که تنها بودیم، تنها شدیم، مهاجران رفته اند و بی انصار شده ایم، دلاوران قبیله نور در نبرد با ظلمت به دشت روشنایی هجرت نمودند. رفتند تا قله فلاح را فتح نمایند. رفتند تا قله توحید را بکشایند. خدایا، تو می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم، آب می شویم، ما از مردن نمی هراسیم، اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند، و اگر نسوزیم هم که روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد، چه باید کرد؟ مگر می شود علی اکبر بمیرد؟ نه، نه هرگز! کدام مردن؟ (شهادت) کریم، حسین، علی، صادق، رضا، کاظم، عبدالله، حمید، علیرضا شهید شده است و دیگر شهدا شهید شده اند، کسی نمرده است همه زنده اند.

خدایا مانند دشوار شده است و غربت زمین بی یار و یاور حضور داشتن خود غنیمت است. انگار که پشتمان شکسته، زنجیر دستهایمان را بسته، غم در سینه مان نشسته است ما از نبودن آنها رنج نمی بریم بلی از بودن خویش در رنجیم، ما می دانیم که آنها زنده هستند و ما زنده مرده ایم.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

اصلاً در قرآن آیه ای مناسبت از این برای همچنین موقعی پیدا نمی شود، و معنی آن این است: بعضی از مومنین به پیمانی که با خدا بسته اند وفا کرده اند و از جانها گذشتند و رفتند و رها شدند و شهید شدند و عده ای دیگر نوبت می کشند (منتظر) تا نوبت آنها برسد.

منطق شهید یعنی منطق کسی که برای جامعه خودش پیامی دارد و این پیام را جز با خون با چیز دیگر نمی خواهد بنویسد. خیلی ها در دنیا حرف داشتند، پیام داشتند، اما کو آن شعار دهندگان! اِنِّي لَا اَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا آنجا که بخواهید زندگی بکنید با ظالم و ستمگر، آنجا که زندگی فقط خوردن باشد و آب نوشیدن باشد و خوابیدن باشد و زیر بار ذلت ها رفتن باشد، مرگ هزاران بار بهتر از زندگی است و مردن ترجیح دارد. پیام شهید این است.

خدای من و پیامبر برای من ذلت نمی پسندند و مومنینی که بعدها می آیند، هیچکدامشان نمی پسندند که حسینیان تن به ذلت بدهند! من تن به ذلت بدهم؟ من در دامن زهرا بزرگ شده ام، من از پستان زهرا شیر خورده ام، ما تن به ذلت بدهیم؟

سید عباس ضیاء تبار

حال سخنی با پدر و مادرم:

خدمت پدر عزیزم سلام می رسانم و امیدوارم که فرزند ناشایست شان را ببخشند. آری، ای پدر عزیزم! می دانم که فرزند لایقی برای تو نبودم و نافرمانی کردم که گاه بی خدمتی و خدای ناخواسته توهینی کردم پس مرا ببخشید.

پدرم! توصیه می نمایم که هرگز از خدا جدا نشوی و چون گذشته همواره رهرو راه حسین علیه السلام و امام زمان و پیرو امام امت باشی.

پدرجان! تو خود می دانی که درد دل زیاد است اما چه کنم که این کار نه از قلم برآید و نه کاغذ گنجایش آن را دارد، خلاصه خدمتت عرض می کنم که مرا ببخشی. خدا حافظ پدرجان.

خدمت مادر عزیزم سلام عرض می کنم، از خدا می خواهم که تو را در جوار حضرت فاطمه (س) محشور بگرداند. مادرم! می دانم که از جهت این بنده حقیر چه صدمات و ناراحتی هایی را متحمل شده ای، زمان بارداری، کودکی، نوجوانی و اکنون که با تو درد دل می کنم.

آری! ای مادر عزیزم! می دانم که برای تو فرزند قابل و شایسته ای نبوده ام و گاه اهانتی به تو نموده ام ولی اکنون که در این راه گام نهاده ام امیدوارم که مرا ببخشی و از سر تقصیراتم بگذری و حلالم کنی.

مادر! از تو می خواهم که مانند مادر وهب باشی که یکی از شیر زنان تاریخ اسلام است، در مرگ من زیاد از حد سوگواری نکن که باعث شادی دشمنان اسلام می شود. در ضمن توصیه می کنم در حد توان در مراسم نماز جمعه و دعای کمیل حاضر شوی زیرا فرزندت را در راه دین حق عازم جبهه نموده ای، خدا حافظ مادر عزیزم.

خدمت برادران عزیز خود سلام می رسانم! امیدوارم همواره در صفوف نبرد الهی باشید که به حق هستید. ای برادر عزیزم! که به منزله پدر هستی، امیدوارم نگرانی ها و ادبتهایی را که از طرف من به شما وارد شده است ببخشی. اما ای برادران عزیز! ای پاسداران اسلام! ای کسی که همواره در حال نبرد با دشمن کوردل هستید! امیدوارم که مرا ببخشید چون من نتوانستم آنطور که باید و شاید کوچکی خود را ثابت کنم. اگر از جانب این بنده حقیر نگرانی دارید به بزرگی خودتان ببخشید و از شما می خواهم همواره در جهت دین اسلام گام بردارید و در انجام کارهایتان همیشه به یاد خدا باشید و تا می توانید از امام امت حمایت و پیروی نمایید. خدا حافظ.

خدمت خواهران خودم سلام می رسانم و از خدا می خواهم که در جوار حضرت زینب (س) محشور شوید. امیدوارم مانند حضرت زینب ادامه دهنده خون برادران باشید، زیرا شما خوب می دانید که با فداکاری های حضرت زینب (س) بود که پیام نهضت امام حسین (ع) به گوش جهانیان رسید. امیدوارم دو خواهر عزیزم مرا حلال بنمایند چون باعث دردسر و زحمت آنها بودم. توصیه می کنم تا می توانید نماز های یومیه و اعمال واجب را بجای آورید، از شما می خواهم که برای این برادر گناهکار خود دعا کنید.

اما صحبتی چند با مردم شهید پرور شهرمان (سلام علیکم) بر مردمانی که چندین سال جنگ تحمیلی را پشت سر گذاردند. خداوند متعال به شما اجر دهد، در خط امام باشید مثل حر باشید، آزاده باشید.

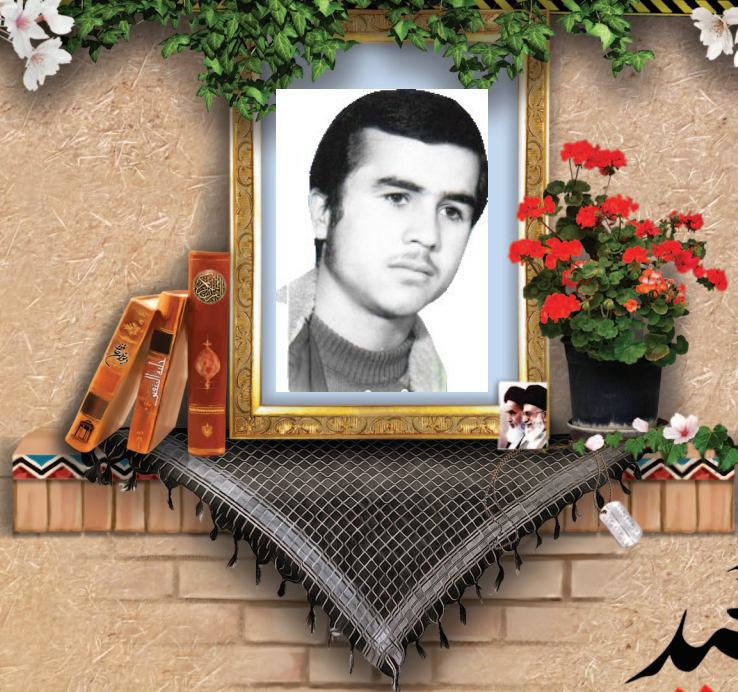
از برادران حزب الهی می خواهم که جلوی فساد در شهرمان را بگیرند و آنانیکه هنوز به این انقلاب ایمان نیاورده اند و هنوز ضربه به پیکر این اسلام می زنند، بر دهان آنان بکوبید و نگذارید که پشت سر امام غیبت کنند، پشت سر رزمندگان غیبت کنند و هی نگویند اینها برای پول و مقام می روند به جبهه.

در پایان خدمت تمامی بستگان سلام می رسانم و امیدوارم که مرا حلال بنمایند چون اینها هر کدام بر گردن این حقیر حق دارند.

به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی - والسلام

خوزستان مورخه ۱۳۶۷/۰۲/۲۵ کربلای ایران

سید عباس ضیاء تبار احمدی



شهدای آسمان

محمد حسین طهماسب پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد حسین طهماسب پور
محمد حسین طهماسب پور در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلستان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه فرح زاده و پدرش سلیمان طهماسب پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلستر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد حسین طهماسب پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت میکرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه جاده اهواز-خرمشهر عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای فولاد کلا شهرستان شهید پرور بابلستر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد حسین طهماسب پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قال الرسول الله (ص): أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ - شرافتمندانه ترین مرگها شهادت است. مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا - برخی از آن مومنان بزرگ مردانی هستند که بعهده خود که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند. سوره احزاب - ۲۴

اگر مردن در راه خدا ننگ است، بگذار چنین باشد که این برایم بهترین شیوه مردن است. نه مرگ آنچنان ترسناک است و نه زندگی آنچنان شیرین که انسان در مقابل این متجاوزین گرگ صفت، مهر خاموشی بر لب زند و سکوت کند و از خود هیچ عکس العملی نشان ندهد. این واقعا ننگ است. اگر در راه خدا هفتاد بار شهید بشوم برایم بهتر از آن است که حتی یکبار در مقابل دشمن از خدایی خبر سر تسلیم فرود آورم. چرا که حسین (ع) به ما نوجوانان درس شهادت و جوانمردی و آزادگی آموخت، آموخت که: چگونه باید در مقابل دشمنان دین ایستاد و با آنان به نبرد پرداخت.

دوست دارم شمع باشم در دل شبها بسوزم / به جمعی روشنی بخشم خودم تنها بسوزم
مادرم! می دانم که هر لحظه منتظر برگشتنم و برایم دعا می کنی، این دعا را برای برگشتنم نکن، دعا کن که اسلام پیروز شود و دعا کن که خداوند امام عزیز خمینی، بت شکن زمان را حفظ کند. پدرم و مادرم! میدانم که تحمل از دست رفتن فرزندان را ندارید ولی باید بدانید که عزیزتر از فرزندان را می خواهند از بین ببرند، باید بدانید که اسلامتان را میخواهند از شما بگیرند. خدایا، تو را شکر می کنم که توانستم از زندگی و خوشی های دنیوی دست کشیده و فقط متوجه تو بشوم. خدایا از تو میخواهم که آن لحظه ای که قلم تقدیرت مرگ مرا امضا می کند آن لحظه شهادت در راحت باشد. همیشه عاشق خدا و عاشق مردان خدا و عاشق شهادت هستم. چرا که چون: مردان خدا فنا نپذیرند و باقی اند / آن را فناست که به خدا بستگی نداشت. من شهادت را جز سعادت نمی دانم. حالا که رفتنی هستیم بگذار راهی را انتخاب کنیم که سعادت آمیز باشد نه شقاوت آلود. و من امیدوارم که شهادتم نزد خداوند عز و جل پذیرفته بشود و خونمان قابل باشد، قابل آبیاری درخت اسلام. ای امت! منتظران شهادت پندارید که اگر به جنگ نمی رفتم الان پیش شما بودم. نه! چون خداوند می فرماید: کسی که سرنوشتش کشته شدن در راه خدا است با پای خویش به طرف مرگ می آید. فکر نکنید که از این سرنوشت متأسفم، گمان مبرید که تیر و خمپاره های دشمن برایم غصه آور بود. خیال نکنید که مرگ سرخ برایم ناپسند بود. نه به خدا قسم. مرگ سرخ هیچ امر مکروه و خلاف انتظار و تازه ای برایم پدید نیآورده و هیچ چیز ناپسندی رخ نداده و نه تنها پیش آمد شهادت برایم ناگوار نبود بلکه آنقدر به این سرنوشت علاقه داشتیم و رسیدن به آن برایم شورانگیز و هیجان آور بود که همانند کسی که در شب تاریک در جستجوی آب در صحرائی بی پایان می گردد و ناگاه چاه آبی و یا سرچشمه ای پیدا کند و همانند آنکه گمشده ای دارد که مدت ها در جستجوی اوست و ناگاه گمشده خود را بیابد، شهادت برایم دوست داشتنی و شور انگیز بود. مرگ بر من گوارتر از آب بر تشنه است. خانواده ام! همیشه فکر کنید که مرا در راه خدا دادید و مبادا برایم گریه کنید چون چیزی را که در راه خدا دادید نباید برایش گریه کنید. زحمات بیکران شما هرگز از یادم نخواهد رفت و امیدوارم که حلالم کنید و جلوی دیگر برادرانم را نگیرید. بگذارید آنها هم به بسیج و پس از آن به جبهه بروند تا جایم را در سنگر پر کنند و نگذارند سلاحم بر زمین بیفتد. پدرم! در مرگ فرزندان صبر داشته باش، خونم که رنگین تر از خون شهدای دیگر نیست.

خدایا تو خودت می دانی که تنها هدقم تو بودی و در این راه پر افتخار فقط رضایت تو را می خواهم. از قولم به ضعف بگویند که مهدی حامی ضعف و دشمن مستکبرین بوده است و در آخر دو پیام به شما مردم عزیز دارم: اول: اینکه همیشه گوش به فرمان امام بوده و پشتیبان ولایت فقیه باشید. تنها قبول رهبر و شخص او کافی نیست بلکه باید در عمل پیرو او بود. دوم: اینکه جلوی فرزندانمان را که میخواهند به جبهه بروند و اسلام را یاری کنند نگیرید چون امروز پاسداران از مملکت و نوامیس مسلمین، پاسداری از اسلام است و یک وظیفه شرعی است و تنها آرزویم دیدار امام و شهادت و از همه کسانی که به هر نحوی با آنها برخورد داشتیم و کارهایم باعث رنجش آنها شد بر گردن من حقی دارند و نتوانستم آن حق را ادا نمایم، امیدوارم که به بزرگواریشان مرا ببخشند. با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با درود به شهیدان در خون غلطیده.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته - دوشنبه ۱۳۶۰/۱۲/۰۳

بر مزارم بنویسید ناکام بنویسید مانند تشنه ای که ناگاه به آب رسد و آنکه پس از جستجوی زیاد ناگاه گمشده اش را بیابد، مرگ سرخ را در آغوش کشیدم. خدایا: آنکس که تو را شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند. دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند



همکلاسی آموز

ولی الله عابدین پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله عابدین پور
ولی الله عابدین پور در ۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه خیری
و پدرش ابوالقاسم عابدین پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید ولی الله عابدین پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه پادگان حمید عملیات
بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش به سر و بدن شهد شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ولی الله عابدین پور

بسم رب الشهداء

انا لله و انا اليه راجعون

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفَائِزُونَ

سلام بر حسین سالار شهیدان، سلام بر خمینی ادامه دهنده راه حسین و سلام بر شهیدان پیروان خط حسین و سلام بر خانواده ام که مرا چنین بزرگ کرده اند که داوطلبانه به جبهه حق علیه باطل هجرت کنم تا بر علیه مستکبران جهاد کنم و بجنگم و سلام می کنم از سنگر شهادت به برادرانم که خود را پیرو خط امام می دانند و امام را به عنوان نایب امام زمان قبول دارند، می خواهم که امامان را تنها نگذارند و راه شهیدان را در پیش گیرند. آنها به عشق الله به جبهه ها آمده اند و در راه معبود خویش شهید گشته اند و به پیش خدایشان ناآل شدند چنانکه قرآن می فرماید:

مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. (مادر عزیزم! از شما می خواهم که از فراغ من در پیش دوستان و دشمنان اسلام گریه و زاری نکنید زیرا گریه شما دوستان مرا ناراحت و دشمنان مرا خوشحال خواهد کرد)

اکنون من در این دیار عشق و شهادت عشق به فرامین امام و در برقراری حکومت الله هجرت کرده ام و به جبهه نبرد حق علیه باطل آمده ام. یقین دارم که پیروزی از آن مستضعفین است (به خدا سوگند اگر تکه تکه ام کنند هر تکه ام فریاد می زند خمینی، خمینی و اگر بسوزانند مرا، خاکستر من در هوا طوفانی می شود و کاخ دژخیمان را ویران می کند).

و تو بدان ای خمینی عزیز! تا خون در رگهایمان جریان دارد رهایت نخواهیم کرد. و اما منافقان و ضد انقلابیون! برگردید، بس است، خیانت بس است، جنایت بس است، برگردید به دامن پر مهر و محبت امت حزب الله.

(مادر! افتخار کن به پسرت که در راه خدا می جنگد و درود بر تو که مرا چنین بزرگ کردی و درود بر خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران)

پیروز باد جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام امت.

مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر همه دشمنان اسلام

برادر شما ولی الله عابدین پور



همکلاسی

غلامرضا عبدالله پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا عبدالله پور
غلامرضا عبدالله پور در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زبیده علیپور و پدرش شجاع عبدالله پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامرضا عبدالله پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ منطقه مریوان عملیات
والفجر ۴ در اثر اصابت ترکش مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای کیخامحله شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامرضا عبدالله پور

بسمه تعالی

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

برخی از مومنان مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی به آن عهد ایستادگی کردند تا به راه خدا شهید شدند یا در انتظار فیض شهادت مقاومت کرده و هیچ عهد خود را نشکستند.

سلام بر انبیاء، سلام بر اوصیاء، سلام بر ائمه طاهرین، سلام بر امام مهدی منجی انسان ها، سلام بر نایب الامام، خمینی این ابراهیم زمان، این بت شکن قرن و این ابر مرد زمان و سلام بر امت اسلام.

امام! چون دیدم اسلام و کشور اسلامیان بدست دشمنان اسلام مورد تهاجم قرار گرفته، وظیفه ام دانستم برای دفاع از اسلام و به ندای امام خمینی لبیک بگویم و به جنگ با دشمنان اسلام بشتابم و خون ناقابلم را زیر درخت اسلام بریزم تا دینم را نسبت به اسلام ادا کرده باشم و آن پیمانی که با شهدا بستم انجام داده باشم و امیدوارم مورد رحمت آنان قرار گیرم. ما نباید در خانه مان بمیریم و مرگ بستر را ننگ بدانیم و باید با دشمنان اسلام بجنگ برخیزیم که اگر هم کشته شدیم انشاءالله شهید هستیم.

پدرها و مادرها! حال اسلام احتیاج به فرزندان شماسست و بر شما وظیفه است که این امانتی که خداوند به شما داد برای اسلام بفرستید. یاوران اسلام اگر می خواهید راه سعادت را در نظر بگیرید از امام و روحانیون خط سرخ و شهادت حمایت کنید و خود را به آنان ببیونددید تا از یاوران سرسخت امام باشید و نگذاریم این زیانکاران شما را از اینها که در حقیقت جزء ادامه دهندگان راه اسلام می باشند جدا سازند.

و قرآن را با ترجمه و نماز جماعت و نماز شب و دعا کمال و دعای توسل را هر چه با شکوه تر برگزار کنید چون رمز پیروزی ما و متحد شدن همین می باشد.

اما ای پدر بزرگوارم! مگر پیش تو عزیز نبودم پس خوشحال باش که من رفتم و اگر پیش تو بودم فکر کن که این هدیه ناقابل را در راه خدا دادی و اگر دیدی که جنازه ام به شما نرسید ناراحت نباش و بخداوند تبارک و تعالی توکل کن که مرا در جوار شهدای خویش قرار دهد.

خدایا توفیق ده تا در راه تو و راه ولی تو کشته شوم و به توفیق شهادت نائل آیم.

آمین یا رب العالمین

در ضمن سلامم را به تمام دوستان و آشنایان و آنهایی که احساس دوستی و آشنایی می کند می رساند.

والسلام

غلامرضا عبدالله پور



شهدای آموز

غلامعلی علیپور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی علیپور
غلامعلی علیپور در ۱۹ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده خاتون رسولی و پدرش احمدعلی علیپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامعلی علیپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه جزابه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دوغیکلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی علیپور

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ مَرِضُونَ

خداوند دوستدار جنگاورانی است که در راه خدا چون دزی نفوذ ناپذیر به مبارزه بر می خیزند.

إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ - زندگی عقیده و جهاد است. تازمانی که دروازه مرگ بر ویمان باز است در کنار زورگویان و کافران قرار نخواهیم گرفت. در روزگاری که از عدل و برابری و وحدت خبری نبود جرقه ای در دل سیاهی ها درخشید و شب جهل و فساد را به آتش کشاند و پیام آزادی انسان را برای نیل به وحدت آسمانی اسلام بگوش مستضعفان جهان رساند. همانگونه که مسلمین صدر اسلام با تکیه بر نیروی عظیم وحدت پرچم خون رنگ تو حید را در قسمت وسیعی از زمین برافراشتند اکنون نیز پس از چهارده قرن ندای وحدت از سرزمین خون و قیام آغاز شده است. این ندا از حنجره شهیدان امتنان بگوش سراسر مسلمین فریاد می شود که ای مسلمانان جهان به پا خیزید و با چنگ زدن به ریسمان الهی و با وحدت کلمه شرف دیرینه خود را از سلطه ابرمستکبران جهانی آزاد کنید. امت ما که تحت رهنمودهای قائد عظیم الشان حضرت امام خمینی سدهای کفر و نفاق را یکی پس از دیگری شکست و برای نابودی دشمنان بشر در جهان به جلو می رود و در این حال همه یک مسئولیتی داریم که باید از حق خود دفاع کنیم.

و اما سختی با مادرم: مادرم! بر خود بیال و افتخار کن که یگانه فرزندت را در راه خدا دادی. همچو مادر وهب، شیردل و صبور باش و جامه نو ببوش و شادی کن و بر مزارم شیرینی تقسیم کن. مادرم! خواهرانم را جمع کن و شادی کنید و برای من گریه نکنید. و اما خواهرانم که همچون دایه ای مهربان و دلسوز برایم بودید من از شما خجلم چون شما بسیار زحمت مرا کشیدید و برایم محبت داشتید مادرم برای من! شادی کنید، جامه های نو ببوشید زیرا تنها بچه ات داماد شده دامادی که خلعت دامادی کفن و حنای عروسیم خون و حجله زفام قبر و لذا چه عروسی؟ چه بهتر از این که بچه هاتان همچون قاسم ابن الحسن عروسی کنند؟ مادرم! ناراحت نباش خدا همین را خواست که از کودکی شیر نداشتی تا مرا زنده نگاه داری ولی قنداق را رو به قبله می کردی و هر آن میخواست جانم به لب آید و به جهان دیگری بروم ولی خدا را مثل دسته گل پیش خود احساس می کردم تا چنین روز باز آید و عاشقان راه خدا را معشوق سازد. مادرم! از زحمات بیش از حد شما نهایت سپاسگذاری را دارم و میدانم چه رنج هایی به پای من فقیر کشیده اید. سلام به پدرم که ما را تا به اینجا رسانید و ۱۱ سال پشت سر هم کرایه اطاق ما را با چه زحمتی دادید. پدرم! اگر بدی در موردتان کردم مرا ببخشید. برادر عزیز و مهربانم! با پدر مهربانی و دلسوزی کن و هرگز نگذار غم بی پسری کند. برادرم! اگر خبر شهادت برادرت را شنیدی صبور باش، جامه نو ببوش، دوستانم را جمع کنید و بین آنها شیرینی تقسیم کنید و بگو برادرم داماد شده. برادر! من این راه را آگاهانه انتخاب کردم و در انتخاب آن اجباری نبوده است. من راه حسینیان را انتخاب کردم از برای مکتبم و ملت و مملکت و امیدوارم برادر خوبی برایت بوده باشم. از آن موقعی که من اعزام به جبهه شدم ۳ روز بعد شبانه ما را به منطقه جنگی واقع در بستان بردند، آن شب حمله ای در کار بود و لذا در این حمله موفق شدیم. دو شب باران کم کم می زد، رزمندگان اسلام به پیشروی ادامه دادند به جایی رسیدیم که آن منطقه پر از مین های عراقی ها بود، خوشحالی اینجا بود که عده ای از عراقی ها سرشان گیج رفت و اشتباهی بالای مین عبور کردند و خواستند به ما تیراندازی کنند اما به خواست خدا آنها تکه تکه شدند، بعد بچه های ما ایثارگرانه بالای مین عبور کردند تا به خاک ریز بعدی دست یافتند. خلاصه توانستند ۷۰ دهکده بستان را آزاد سازند. بعد عده ای از بچه هایمان واقع در موقعیت عرب یعنی ۲۰۰ متری عراقی ها مستقر شدیم، آنها هر شب آتش تهیه می کردند و رزمندگان ما چنان جواب آنها را دادند که قدرت جنبدان را نداشتند. ولی چند شب بعد خواستیم یک مقدار استراحت بکنیم ساعت ۱۲ بود یک دفعه دیدم سنگرم تکان می خورد، داشتم خواب امام زمان را می دیدم یک دفعه بلند شدم تفنگم را برداشتم و بر خاک ریز مستقر شدم، فوری تیر اندازی به سوی دشمن را شروع کردم مهمات کم می رسید ولی همگی فریاد می زدیم مهمات مهمات که بخواست خدا چند تا جعبه مهمات برایمان رسید، با خوشحالی مهمات را برداشتم و به سوی آنها تیراندازی کردم چند لحظه بعد فرمانده گفت نارنجک پرتاب بکنید آنها دارند در خاکریزتان مستقر می شوند، من و دوستانم خواستیم نگاهی بکنیم دیدم صدای دوستم بلند شد معلوم شد که تیر به پیشانی او خورده است، دوستم را بالای خاکریز نگاه داشتم تا روی زمین نیفتد چند لحظه بعد یک خمپاره ۶۰ که بی صدا بود پیشمان افتاد، فوری این خمپاره به دستم اصابت کرد و لذا هر دویمان بالای خاکریز به پایین پرت شدیم، دوستانم می گفتند که بچه ها همگی متوجه مان شدند آمدند، هر دویمان را بلند کردند و داخل آمبولانس گذاشتند و به بیمارستان سوسنگرد بردند. بعد به خانه برگشتم ولی دوباره عشق شهادت چنان به مشام می رسید که دلم طاقت نمی گرفت و توانستم دوباره به جبهه بروم و وظیفه خود را به انجام رسانم. امیدوارم که این امتحان کاملاً از عهده من بر آید. ولی امیدوارم که جانم را در راه خدا فدا کرده باشم که راه خمینی عزیز می باشد. از شما تمنا دارم به من ناکام نگویند چون من در نهایت کام خود را گرفتم و به بهترین آرزویی که میخواستم یعنی شهادت در راه دین و قرآن و مملکت را به من داد. در تشییع جنازه من فقط ذکر خدا کنید و الله اکبر را تکرار کنید. مبادا در این مورد بدگویی کنید. در آخر از تمام فامیل و دوستان و همزمانم خداحافظی می کنم و امیدوارم که بعد از من اسلحه را زمین نگذارند و تا آخرین نفس در راه احیای دین مقاومت نمایند. مادرم! پدرم! اگر شهید شدم به برادرم حسن علیپور امید انقلاب سلام برسانید و اگر هر دویمان شهید شدیم هر دو را باید با هم به خاک بسپارید.

و آخرین سفارش به داداش مهدی دارم که پیش پدر و مادرم بمایند و هیچ جایی نروید چون پدرم غیر از شما کسی را ندارد و تا آخرین نفس با آنها همکاری کنید و بقیه سفارش داخل دفتر خاطرات است حتماً بگیری بخوانید.

والسلام فرزندتان غلامعلی علیپور - امضاء



همکلاسی آموز

علیرضا غلام نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا غلام نتاج
علیرضا غلام نتاج در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حمیده
مهدیزاده و پدرش غلامرضا غلام نتاج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا غلام نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۱ منطقه مریوان در اثر اصابت
ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای عربخیل شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا غلام نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

هَيْهَاتَ مِنْكَ الدَّلَّةُ: و براستی که در مکتب ما پذیرش ذلت ننگ است و شهادت در راه معشوق سعادت بس بزرگ.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و در هم کوبنده ستمگران و رسوا کننده منافقان، سلام بر ابراهیم زمان بنیانگذار مکتب توحید و محمد مرد عشق و ایثار و علی پیشوای بر حق مؤمنان حقیقی و حسین سرور شهیدان. سلام بر مهدی (عج) و نائب برحقش خمینی کبیر. سلام بر همه شهیدان بخون خفته اسلام، آنهایی که به خاطر آزادی و استقلال و حفظ اسلام در همه شرایط مردانه مقاومت کردند و در بازگناه احدیت به فوز عظیم شهادت رسیدند و سلام بر شما ملت شهید پرور که در جهت تحقق اسلام اصیل قاطعانه با هر گونه خود کامگی و واسطه پذیری بیگانگان مبارزه می کنید.

پیام حسین (ع) در هر عصری و در هر نسلی به گوش های شنوا و دیده های بینا و قلب های آگاه طنین عشق می اندازد و صدا میزند که اگر اسلام را می خواهی باید در راه او قدم برداری. باید رفت و قیام کرد. قیام برای خدا و مومنان در راه خدا. قیام جهت نابود کردن شیطان های هزار چهره، مبارزه با منافقان با آنها که حتی خدا را سپر می کنند تا حق نابود شود. بدانید که اسلام پیروز و کفر نابود است. اسلامی که از خون قدرت گرفت و با شهیدانش عزت و بارهبران پیامبر گونه اش جلال و شکوه یافت.

امروز که امام حسین (ع) زمان است و مکتب در معرض خطر گرگان و روبهان مکار قرار گرفته است، امروز که کربلای ایران برای پروراندن لاله های نورسته انقلاب به خون محتاج است، تا کفر باشد مبارزه خواهد بود و تا مبارزه هست ما نیز هستیم. و امروز سنگرمان مسجد، کتابان قرآن و رهبران خمینی، کربلای ما ایران و جبهه هایمان نبرد حق علیه باطل است. اسلام را زنده نگه دارید و خدا را فراموش نکنید.

درود بر بازماندگان شهدا. سلام بر آسیب دیدگان و صلوات و سلام خداوند و مقربان درگاهش بر حضرت بقیه الله ارواحنا لمقدمه الفدا.

ضمناً مرا در روستای عربخیل به خاک بسپارید و این را فراموش نکنید که دعای توسل و دعای کمیل حتماً در مزار شهدا برقرار باشد.

دیگر عرضی ندارم و شما همه برادران را به خداوند متعال می سپارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

والسلام علی عبادالله الصالحین - ۱۳۶۲/۰۴/۰۲



همکلاسی آموز

مهدی غلام نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی غلام نژاد

مهدی غلام نژاد در ۱۱ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه فضل الله زاده و پدرش غلامعلی غلام نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی غلام نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۴/۲۰ منطقه جاده آبادان - ماهشهر در اثر اصابت گلوله کلاشینکف شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کیخامحله شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی غلام نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیتنامه من (مهدی غلام نژاد)

وصیت نامه خودم را بدین شرح برای خانواده و دوستان و آشنایان خودم اعلام می دارم. اول سلام و درود بر رهبر کبیرمان امام خمینی و درود بر روحانیت مان و درود بر پاسداران جان برکفان اسلام و درود بر شهیدان راه اسلام.

سلام بر مادر عزیزم، ای مادر عزیز! که جانم فدای تو / قربان مهربانی و لطف و وفای تو

جانم فدای اسلام شد، ای مادر عزیزم، آخر نشد که یک کار با سعادتت برای تو انجام دهد، ولی تو زحمت های فراوانی برای من کشیدی ولی یک خواهشی از تو دارم این است که شیر پاکت را بر من حلال کنی، حلالم کن حلالم کن ای مادر جان.

ای پدر عزیزم! خیلی تو را ناراحت کردم، پدر جان! تو خیلی زحمت ها برایم کشیدی ولی من اصلا. پدر جان از تو خواهش می کنم مرا ببخش.

سلام گرم من به تو ای برادر عزیزم حسین جان! من خیلی متاسفم که داشتی خانه می ساختی کمکت نکرده بودم خواهش میکنم که هر خلافی به تو کرده بودم، من را ببخش. برادر عزیزم، حسین جان! از این که برادرت را از دست دادی هیچ ناراحت نباش، من فدای اسلام شدم، من برای اسلام شهید شدم و برای حفظ اسلام.

من می خواستم بر جهانیان نشان دهم که اسلام را چگونه زنده نگاه می دارند، من نه برای آزادی می جنگیدم و نه برای زمین و تن و نه برای حفظ جان خودم، بلکه فقط برای اسلام می جنگیدم. من می خواستم اسلام را در جهان ترویج دهم.

سلام خواهرم! تو هیچ خجالتی از من نداشتی، امیدوارم مرا ببخشیده باشی، خواهر جان! ای خواهر! حجاب تو کوبنده تر از رگبار مسلسل من است.

من سلام می رسانم به چند برادران دیگر خودم حسن و هادی و علی که امیدوارم شما در آسایش و آرامش زندگی کنید. ای هادی، برادر جان! خودت می دانی تا توانی در جوانی رزمنده باش همچین که برادرت رزمنده بود. هادی جان، برادرم! خودت را آماده کن برای جنگ های بعد، همیشه چریک باش.

من به دوستانم سلام می رسانم که امیدوارم مرا از بدی های من ببخشیده باشید، آخر نشد که دوستان واقعی مثل عباس کامران داشته باشم. عباس کامران یکی از دوستان من بود، عباس جان آخر نشد که من و تو با هم یک عکس بگیریم، این آرزو توی دلم جا مانده بود.

دیگر عرضی ندارم به جز پیروزی و موفقیت برایتان آرزو می کنم. خدا حافظ وابستگان و دوستان و آشنایانم - خدا حافظ من در نوشتن وصیت نامه از هیچ کس کمک نگرفته ام.

امیدوارم وصیت نامه قلم ناتوان مرا پذیرفته باشید خدا نگهدار شما

مهدی غلام نژاد



شهدای آسمان

مهدی فرجی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی فرجی

مهدی فرجی در ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده جمعه حسینی نژاد و پدرش رجبعلی فرجی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی فرجی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۱۱ منطقه مریوان در اثر جراحات وارده بر اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی فرجی

بسم الله الرحمن الرحيم

درود خدمت امام بزرگواران و با درود خدمت رزمندگان اسلام.

ای عزیزان من! ای بزرگوارانم! در راه اسلام خدمت کنید تا مادامیکه اسلامان در جبهه‌ها پیروز شود. ای کسانی که در پشت جبهه هستید! شما را به خالق بزرگ قسمتان می‌دهم از اسلام دوری نکنید. ایمان خود را قوی و مستحکم تر سازید تا تمام کسانی که قصد شخصی با این انقلاب دارند را نابود کنید. و همینطور از برادران می‌خواهم تا مادامی که جنگ حق علیه باطل هست روی به سوی جبهه‌های جنگ بیاورند تا از مرزهای اسلام دفاع کنید.

بر تمام کسانی که شهید یا مجروح و معلول دادند درود فراوان می‌فرستم و هیچ‌گونه اندوهی نداشته باشید که آنها راه حقیقت را رفته‌اند. آنها همچون اکبرها و اصغرها و حبیب ابن مظاهرها شهید شدند. از پدر و مادر می‌خواهم که مرا از ناراحتی‌ها عفو نمایند.

مادر تو را دوست دارم بیشتر از جانم چرا که تمامی عمرم فدای یک لحظه عمرت مادر. تو را دوست دارم زیرا تو عزیزترین عزیزان این انقلابی.

مادر تو را دوست دارم زیرا تو دوست داشتنی‌ترین فرد این انقلابی.

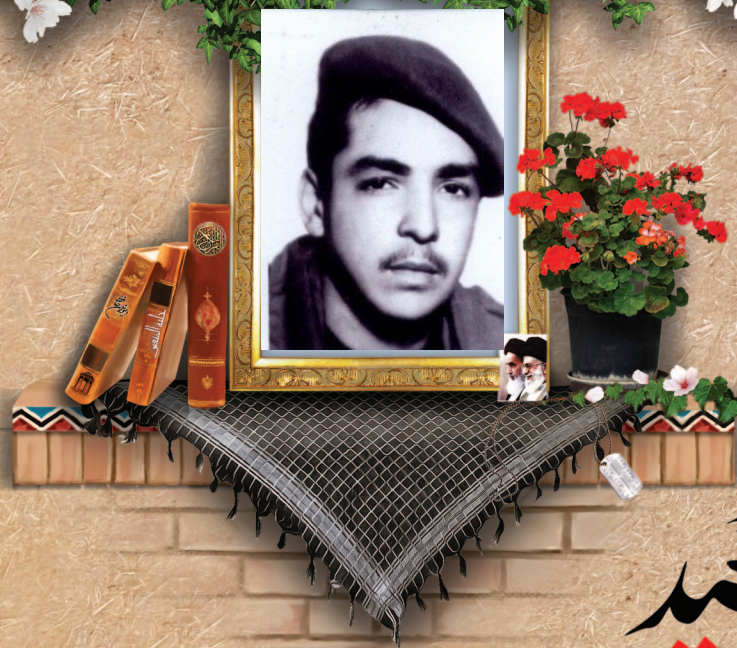
مادر تو را دوست دارم چون که من بی تو هیچ و پوچ می‌باشم.

مادر تو را دوست دارم به اندازه تراب.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

ای عزیزان اسلام که در تمام نقاط جهان می‌رزمید! این مهدی فرجی از شما التماس دعا و پیروزی اسلام دارم.

مهدی فرجی



شهدای آسمان

شهرام قلی پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شهرام قلی پور
شهرام قلی پور در ۱۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره تیموری و پدرش علی اکبر قلی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید شهرام قلی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۴ منطقه خرمشهر عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت گلوله به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شهرام قلی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

با سلام و درود بر رهبر پاک انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی و با سلام فراوان خدمت خانواده گرامیم و ملت شهیدپرور ایران انقلابی و با سلام مجدد بر روان پاک شهدای بخون غلطان کربلای ایران و با تشکر فراوان از پدر و مادرم که مرا به راه و روش اسلام تربیت نموده اند که بتوانم در جبهه حق علیه باطل بجنگم و با سپاس از خدای متعال که به من قدرت علم آموختن داد تا بتوانم حق را از باطل تشخیص دهم و از خداوند متعال می خواهم که به همه جوانان کشور اسلامی ایران قدرتی عطا فرماید تا علیه باطل برای بدست آوردن آزادی و دفاع از مرز کشور و ناموس خویش بتوانند بجنگند و ملحدین و منافقین دیگر را از بین ببرند. اولین وصیت مهم به خانواده و ملت شریف شهیدپرور عزیزمان که آگاهانه دارند توطئه های دشمنان انقلاب را یکی یکی خنثی می نمایند این است که هیچگاه این قلب تپنده ما رزمندگان و این پیر رهبری حامی مستضعفان را تنها نگذارند که در این صورت خداوند وعده عذاب عظیمی را داده است. و وصیتم به مادرم این است که:

بعد از مرگم هیچ گریه و زاری نکنید که مبدا دشمن خوشحال بشود و زینب وار رسالت فرزندات را به مستکبران بفهمان که ملت ایران شیرانی دارد که همچنان علیه آمریکا و دیگر ابرقدرتها ایستادگی خواهند نمود.

و شما خواهرانم! در عزایم بجای شیون نمودن و موپریشان نمودن نماز قضای مرا به جا آورید و نماز شب را بجا آورید تا قبر مرا روشن نمایید.

در ضمن اگر در خانه وصیتنامه ام در دست بچه ها می باشد بگویند پاره نمایند و در آخر وصیت مهمم را به خانواده و ملت شهید پرور عزیز تذکر می دهم که هیچگاه این امامان را تنها نگذارید.

به امید پیروزی بر کفر و الحاد جهانی به سرکردگی شرق و غرب

مقداد (شهرام) قلی پور

۱۳۶۱/۰۲/۰۲



همکلاسی آموز

عسگری قلی تبار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری قلی تبار
عسگری قلی تبار در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلپهار قلی تبار
و پدرش عزت الله قلی تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عسگری قلی تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۶ منطقه رقابیه در
اثر اصابت تیر مستقیم به حلق شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اوجاکسر شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عسگری قلی تبار

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم رب الشهداء

بنام خداوند بخشنده و مهربان و به نام خدای شهیدان

فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ - بکشید سران کفر را

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا - همگی به ریمان خدا چنگ زنید و از تفرقه پرهیزید.

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید زیرا آنان زنده اند و در پیش خدای خود روزی می خورند.

پدر، مادر و خواهر و برادران عزیزم! تنها وصیتی که من دارم این است که هیچگونه به قصد اینکه فرزند شما به جبهه رفته و شهید شده است، ناراحت نباشید و اینکه اگر شما برای من ناراحت بشوید اسلام را نشناخته اید و اگر من برای شما عزیزم، خدا عزیزتر از همه در نزد شماست، اگر من عزیزم، اسلام عزیزتر است و اگر من عزیزم، قرآن عزیزتر است و سلاح مسلمین و سنگر مسلمین عزیزتر است.

در اسلام یکی فدای همه می شود ولی همه فدای یکی نمی شوند. در ضمن من قطره ای از قطرات و فردی از افراد این جامعه هستم. وقتی خواهران و مادران و کودکان ما در جنوب و غرب مورد تجاوز کافرین از خدا بی خبر و بی اطلاع قرار می گیرند چطور من در خانه ساکت بنشینم و از این ماجرا خود را بی اطلاع بدانم؟ در صورتیکه با چشم مشاهده می نمایم. وقتی آن طرف دنیا ندای حق طلبانه ای از طرف شخصی مسلمان بگوش می رسد، ما باید به ندای حق طلبانه او جواب مثبت بدهیم تا چه رسد به اینکه در داخل خاکمان و قلبمان و در وجودمان ندای حق طلبی سر بدهند و ما در قبال آن ساکت بمانیم و جوابی ندهیم. اگر فردا این حادثه برای من و شما رخ دهد آیا کسی نباید از ما دفاع کند؟ چرا! پس من به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام جواب مثبت می دهم و تا آخرین قطرات خونم از اسلام و قرآن و مسلمین و خاک عزیزم پاسداری و پشتیبانی می نمایم. از شما می خواهم که مرا ببخشید.

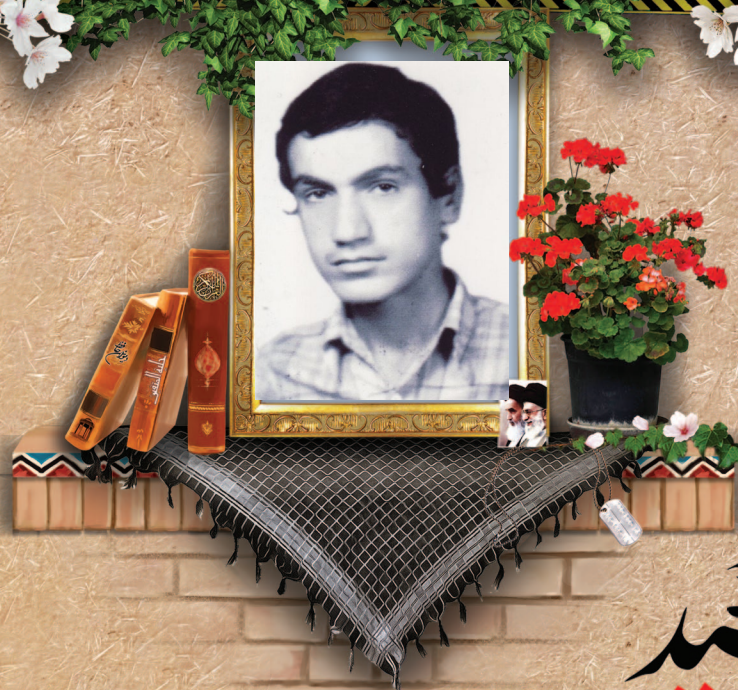
و پیامی دارم برای مردم عزیز محله خودمان و آن این است که ای مردم! ای آنانی که تا دیروز با هم اختلاف داشتید و بی خبر از مسائل اجتماعی و اسلامی بودید و فقط سرگرم درگیری های خانوادگی و طایفه ای بودید، ای شما که دم از اسلام می زنید و یک قدم برای اسلام و مسلمین نمی گیرید! از شما می خواهم که همگی به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام پاسخ مثبت بدهید و از تفرقه و جدایی و درگیری پرهیزید و همگی در راه اسلام با اتحاد و یکپارچگی گام بردارید.

نیز پیامی دارم برای ملت عزیز و شهر عزیز خود؛

ای ملت عزیز ایران و ای اجتماع عظیم مسلمانان! شما باید همگی با هم اتحاد داشته باشید و یک لحظه از اتحاد و یگانگی دست بردارید، چون دشمن در کمین نشسته و هر لحظه می خواهد در صفوف شما رخنه نماید و ما هم پیرو همان امامان هستیم که هنگام شهادت این آوا را سر داد و ما هم باید شهادت را سر لوحه زندگی خود قرار دهیم و هیچ وقت امام را تنها نگذاریم.

والسلام

(عسگری قلی تبار)



همکلاسی آموز

علیرضا کاظمیان

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز علیرضا کاظمیان
شہرستان بابلسر استان مازندران دیدہ بہ جہان گشود و در دامن پر مہر و محبت مادرش
رحیمہ فہیمی و پدرش قاسمعلی کاظمیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در فعالیتہای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذہبی مدرسہ و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شہید علیرضا کاظمیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا بہ اسلام خدمت می کرد کہ در
دورہ آموزشی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۰۶ منطقہ پادگان منجیل در
اثر اصابت تیر بہ پهلوی در حین آموزش شہد شیرین شہادت را نوشید و در جوار رحمت
الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شہدای شہرستان شہید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

علیرضا کاظمیان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

قرآن مجید

سلام؛

سلام بر خون شهیدانی که در جبهه ها ریخته شد، سلام بر رهبرم امام خمینی فرزند زهرا(س) سلام بر پدر و مادرم.

گرچه من محصلم و درس خواندنم باعث پیشرفت کشور و سبب صدور انقلاب می شود ولیکن شرایط فعلی را در این می یابم که کمک به انقلاب در رفتن به جبهه هاست، برای این تصمیم رفتن به جبهه گرفتم. پدر و مادرم! با تشکر از تربیت خوب، به زحمات بی شمار شما درود می فرستم و از خداوند بزرگ می خواهم که به شما اجر و توفیق عنایت فرماید. و به مادر جانم می گویم که اگر در بعضی از مواقع حرف شما را گوش نمی کردم مرا ببخشید و حلالم کنید.

برادرم! به برادران حزب الهی من بگو که راهشان بهترین راه و حرکت به سوی خداست.

راهشان را ترک نکنند که فقط حزب الله است که ادامه دهنده خون شهیدان می باشد.

به شما امت مسلمان سفارش می کنم؛ حتما در نماز جمعه و دعای کمیل شرکت کنید و به تبلیغات اسلامی اهمیت فراوان دهید.

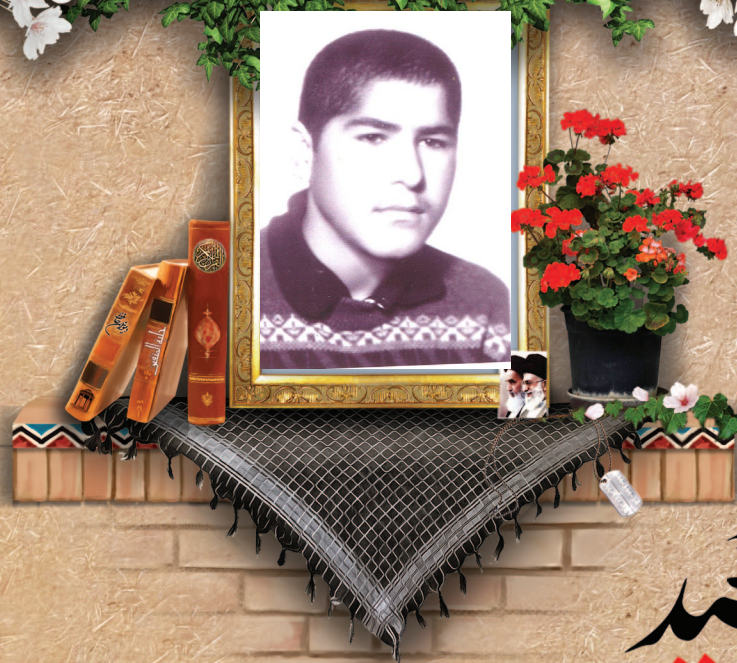
والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید می گوید: شهید کلاس سوم راهنمایی بود. تازه نصف درس را خوانده بود که فهمیدیم پرونده اش را برای حضور در جبهه تکمیل کرد. از او پرسیدم درس را می خواهی چکار کنی؟ در جواب گفت: وقتی از جبهه آمدم ادامه می دهم. الان جبهه واجب تر است. این همه رفتند در راه اسلام و قرآن شهید شدند و هنوز هم دارند در این راه زحمت می کشند، ما نمی توانیم در خانه باشیم و نظاره گر آن ها باشیم. باید آن ها را یاری کنیم. شما ناراحت نباشید. من پرونده ی اعزام را تکمیل کردم و چند روز دیگر اعزام می شوم.

غلامرضا کاظمیان- برادر شهید- می گوید: یکی از ویژگی های بارز شهید خوش خلقی ایشان بود و همین باعث جاذبه و محبوبیت اش در بین دوستان و آشنایان شده بود.

۶۱/۴/۶، در منجیل در حین آموزش نظامی بر اثر اصابت تیر به درجه ی شهادت رسید.



شهدای آسمانی

علیرضا کاویانی

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز علیرضا کاویانی
علیرضا کاویانی در ۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو
علی نتاج و پدرش قدرت الله کاویانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شہید علیرضا کاویانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۴ منطقه گیلانغرب در اثر
اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا کاویانی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، با درود به رهبر کبیر انقلاب و با درود به تمامی شهیدان. خدایا تو خودت شاهدی که من با یقین و با شناخت کامل حرکتت را به سوی تو و در جوار رهبری انقلاب اسلامی ایران آنقدر ادامه خواهم داد تا مستضعفین را در این جهان حاکم کنیم و یا به شهادت برسیم که آن هم تنها آرزوی من است، همانطوری که امام حسین(ع) و یاران با وفایش در این راه در سرزمین کربلا شهید شدند. هر کس دین خدا را یاری کند، خدا آنها را یاری خواهد کرد. ای پدر و مادر و بهتر از جانم! هیچگاه چنان فکر نکنید که به اجبار یا بطور دیگری به جبهه رفته ام، هدفم پیروزی اسلام است.

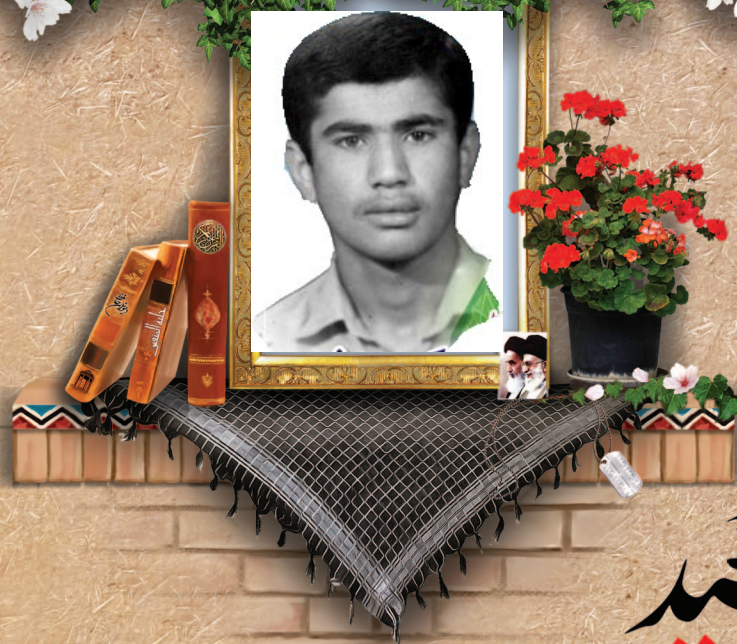
مادر! هیچوقت ناراحتی نکن که فرزندت را با گریه ناراحت کنی، تبلیغ برای اسلام بکن و همکاری کامل به رهبر کنی و در هر کجا هستی نگذارید دشمنان اسلام سر بیرون بیاورند و مردم را شکنجه دهند. من از شما طلب بخشش می کنم، اگر چنانچه این جانب در دوران زندگیم اشتباهی و ناراحتی برای شما ایجاد کرده باشم شما مرا به بزرگواری خودتان ببخشید و من از تمام دوستان و خویشان و اقوام و پدر و مادرم خواستارم که جز در راه اسلام و جز در خط امام و به خاطر خدا در راه دیگر قدم بر ندارند و امام امت خمینی بت شکن را تنها نگذارند.

در پایان سلام مرا به رهبر انقلاب برسانید و بگویید که اگر صدها جان داشتم حاضر بودم که در این انقلاب هدیه کنم.

پروردگارا امام همیشه بیدار و بنیانگذار انقلاب خونین ایران را از گزند دشمنان حفظ بگردان. و از شما می خواهم که اگر شهید شدم مرا در کنار بقیه شهدای امام زاده ابراهیم(ع) دفن نمایید.

والسلام

	تاریخ تهیه کارت: ۱۳۶۳/۵/۲۴	
نام: علیرضا	نام خانوادگی: کاویانی	نام پدر: قدس
تاریخ عضویت: ۱۳۶۱	میزان تحصیلات: متوسط	محل شهادت: گیلان
تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱/۲۴	نوع شهادت: شهادت	محل دفن: گیلان
متاهل: مجرد	تعداد همسر: ۰	تعداد فرزندان: ۰
سن: مجرد	تعداد اوزار تحت تکفل: ۰	



همکلاسی

حسن کریم نسب

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن کریم نسب
حسن کریم نسب در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرا بابایی و پدرش حسین کریم نسب پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن کریم نسب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات
کربلای ۴ در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کیوتردان شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن کریم نسب

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

مظاهر کریم نسب - برادر شهید - می گوید: شهید بسیار محبوب و دوست داشتنی بود و با همه خوش رفتاری می کرد.

از زمان جنگ رفتار و اخلاقش تغییر کرد و همیشه و همه جا از جنگ و جبهه صحبت می کرد. می گفت: شما برادرهای بزرگ تر من بیکار ننشینید و به جبهه بروید.

روحش شاد - والسلام

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

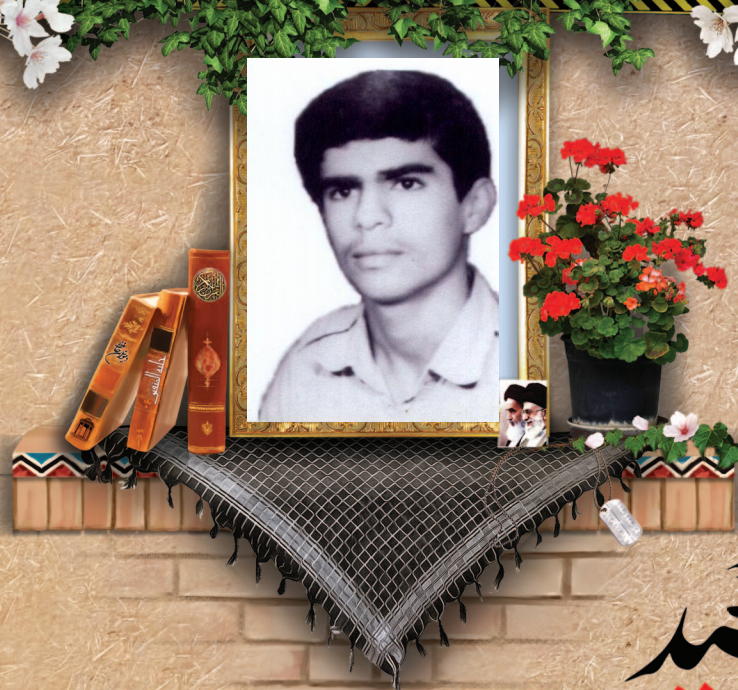
۱۳۵۷

۵۱-۸۸۰۵۸
تاریخ: ۲۵/۱۰/۸۸
پوست

شهادت (گواهی شهادت)

هو: بیژان شهید نسب - نسب با بسم
 : سید علی محمد دلران - نسب - اسلامی با بسم
 موضوع: شهادت

برادر حسن کریم نسب فرزند حسن عضو بسم
 در تاریخ ۲۵/۱۰/۸۸ به منطقه صوبه اعزام و در
 در ۴/۱۱/۸۸ در عملیات کرمانشاه در محل سکیم
 در اثر اصابت ترشتر به ناحیه پهلوی چپ با شرح ذیل به مقام رفیع
 شهادت نائل آمده و دارای همسر ۱ و تعداد ۲ فرزند میباشد.
 شرح حادثه منجر به شهادت برادر عزیز برادر عزیز شماره دستم
شهادت شهادت شهادت شهادت شهادت
 ورود به دفتر بنیاد شهید و کتابخانه ملی با بسم
 شماره ۳۵۱۱۱۱۱۱
 فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
محمد آیت الله
 ۳۲



همکلاسی آموز

حسن گرجیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن گرجیان
حسن گرجیان در ۹ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر عابدپور
و پدرش رمضانعلی گرجیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن گرجیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵
در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای
مقریکلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن گرجیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پیوند دهنده قلب ها و آفریننده زمین و آسمان ها، با درود و سلام بی کران بر یگانه منجی عالم بشریت که تمام مسلمین جهان چشم به ظهور او دوخته اند و انشاء الله بزودی زود ظهور کرده و دست ستمگران را از سر مظلومان جهان کوتاه بگرداند. و با درود و سلام فراوان بر نائب مهدی (عج) بت شکن زمان، پیر جماران، امام امت، خمینی کبیر، که رهبری همچون رهبری امامان می باشد و با درود و سلام بر تمامی رزمندگان اسلام در سراسر جبهه های نبرد که همچون امام علی (ع) وقتی که نبرد شروع می شود هیچگاه پشت به جبهه نمی کنند و مثل شیر بر خصم زبون می تازند و سینه دشمن را می شکافند و به راه خود که صراط المستقیم می باشد ادامه می دهند و هیچ باکی هم از دشمن ندارند و با درود و سلام بر تمامی شهدا، از شهیدان صدر اسلام تاکنون که با نثار خون سرخ خود درخت تنومند اسلام را آبیاری کرده اند و از سرور گرامیشان حسین بن علی (ع) درس چگونه زیستن و چگونه مردن را آموختند. وصیت نامه ام را آغاز می کنم؛ ابتدا از حضرت محمد (ص) پیامبر خدا می شنویم که می فرماید: **إِنَّ أَفْضَلَ عَمَلِ الْمُؤْمِنِ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ -** بهترین عمل مومن جهاد در راه خداست. همانگونه که از پیامبر گرامیمان نقل گردید، ما باید دستورات الله را لپیگ گفته و بگوئیم. بار الها، تو فرمان جهادم دادی و تکلیفم نمودی که در مقابل دشمنانت بایستیم، خودت نیز یاریم کن تا بکشم و کشته شوم.

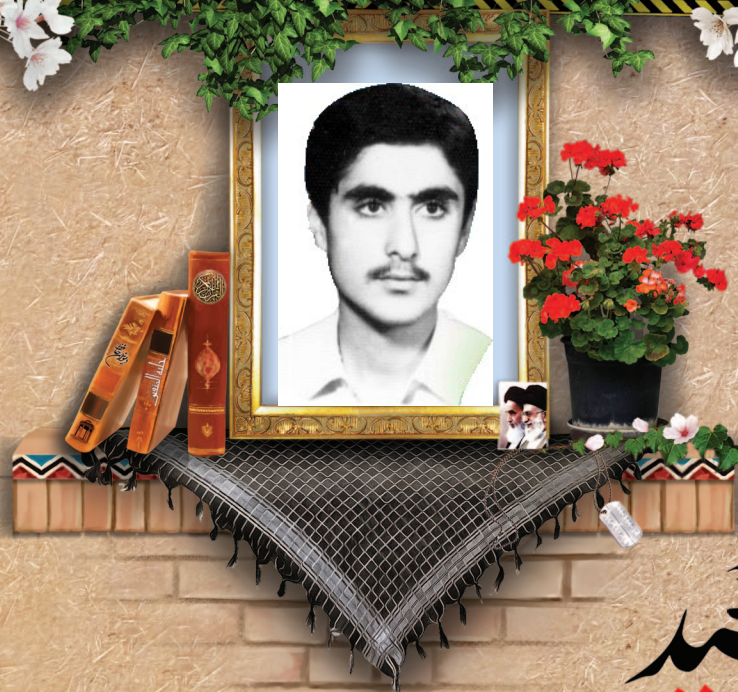
خود شمع شدن در ظلمت و دریدن پرده سیاه جهل را انتخاب نمودم تا خود بسوزم و دیگران را روشنایی بخشیم. اینک هابیلیان بر خاسته اند تا جرثومه های فساد را از صفحه گیتی برکنند و انتقام خود را از قایلیان بازستانند و حکومت عدل علی (ع) را در جهان برپا کنند و جاویدش نمایند. بار دیگر دست کفر و شرک و نفاق از آستین درآمد و سد راه شد، عوامل مزدور امپریالیسم سعی در نابودیمان دارند، ولی من به تمام آنها می گویم: **«إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدًا لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا يَبْتَلِي فَيَأْسُوفُ خُدِينِي»** اگر انقلاب ما، مکتب ما و آرمان مقدس امام ما پیروز نمی شود مگر با ریختن خون ما، پس ای شمشیر و گلوله و ترکش ها مرا دریابید تا روحم در درگاه خداوند آسوده باشد.

و اینک شما ای مادر عزیز و گرامی ام! من اول از خداوند و دوم از شما می خواهم که مرا در نبرد با دشمنان اسلام و دفاع از دین مقدس و وطن عزیزم ایران اگر در راه خدا به شهادت رسیدم مرا ببخشید و حلالم کنید و برایم دعا نمایید. ای مادر من! میدانم که شما برایم خیلی سختی، رنج و مشقت کشیدید، امانت خدایی که به شما عطا فرمود از امانتش برآئید و نسبت به آن بی اعتنایی نکنید و امانتش را به او باز گردانید. و اما شما ای برادران و خواهران! از شما می خواهم که مثل یاران حسین (ع) در کربلای بخون خفته، به امام خمینی و یاران واقعیس یاری و کمک نمایید و پرچم مقدس ایران که نور محمد (ص) از آن می درخشد به جهان هستی طنین افکنید. و از برادران و خواهران بخصوص از برادران و خواهران محلمان می خواهم که اگر اشتباهی از طرف بنده حقیر خود بر اثر بی توجهی و نادانی انجام گرفت امیدوارم که مرا ببخشید و از من راضی باشید. اگر خداوند شهادت را نصیبم گردانید، مرا در قبرستان کریم و رحیم جایگاه شهدای محلمان و همرزمانم و کنار پدر عزیزم به خاک بسپارید. با عرض معذرت که وقت گرانبهای شما را گرفتم. مادر جان! اگر بنده به شهدا پیوستم چند خواهشی از شما دارم و آن این است: ۱- تا آنجا که می توانید برایم قرآن بخوانید. ۲- از کار های بدی که از من دیدید مرا ببخشید. ۳- امام و یارانش را تنها نگذارید. ۴- در کارهای خیر نماز جمعه، نماز جماعت، دعای توسل، کمیل و غیره شرکت فرمائید. از تمامی خانواده ام از طرف بنده حقیر خیلی خیلی زیاد معذرت بخواه و خواستار بخشش از زبان تک تکشان باش. بعد از اینها دیگر وقتتان را نمی گیرم و همه شما را بخداوند منان می سپارم. حتما فراموش نکنید. آنانکه به حق خدا پرستند / دل جز به رضای او نبخشند پس ای مادر لبخند بزن و دلت را به حق و الله بیشتر آشنا ساز. خدایا، بار الها، گناهان ما را ببخش و ما را بیمارز.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۵/۱۰/۲۸ برابر با ۱۴۰۷/۰۲/۰۱ هجق حسن گرجیان

ولد رمضانعلی گرجیان - متولد مهلبان اهل مقریکلا



شهدای آسمان

محمد رضا گیلانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا گیلانی

محمد رضا گیلانی در ۲۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش اشرف السادات جلالی و پدرش شعبان گیلانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا گیلانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا گیلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ - أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَليُّ اللَّهِ

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بخدا و رسولش ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید، این کار از هر تجارت بهتر است اگر دانا باشید. به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام آن که همه از آنیم به سوی او می رویم و به نام آفریدگار جهان و به نام آنکه نامش اطمینان دهنده قلب هاست و یاد او انسان را استوار می گرداند. سلام و درود بر شهیدان اسلام از صدر اسلام تا این زمان و با درود بر ابراهیم زمان رهبر آگاه ایران حضرت امام خمینی. با سلام به مردم مسلمان ایران. اکنون جنگی که حدود چند سال از جانب جنایتکاران شرق و غرب و بواسطه رژیم عراق بر ما تحمیل شده است می رود تا با ایثار گری های سلحشوران اسلام به پیروزی نهایی برسد و برای رسیدن به این پیروزی اسلام احتیاج به ایثارگری و خون ها دارد و این چیزها جز با رفتن به جبهه جنگ و جنگیدن بدست نمی آید. بدین منظور این حقیر مسلمان محمد رضا گیلانی طبق وظیفه شرعی که دارم بر خود واجب می دانم که برای رسیدن به پیروزی در این راه قدم بردارم و از این جهت من نیز قدمی در راه اسلام برداشتم تا شاید با فدا شدن جانم و با ریختن خونم درخت اسلام آبیاری شود. ای مردم! بدانید که همه ما آخر باید از این دنیای فانی جدا شویم و از این جهان هجرت نمائیم چه بهتر که هجرتمان در راه خدا باشد که همانا بهترین هجرت در راه خدا شهادت است. که همانا شهادت مرگی انتخابی است که انسان در این راه مرگ را به بازی می گیرد. پس بازخدا یا از تو می خواهم که این توفیق را به من دهی که در راه رضای تو بمیرم. ای مسلمانان! بدانید که خط سرخ شهادت، خط آل محمد و علی است، خط انانی است که در راه خدا ستم دیدند و رنج ها کشیدند پس شما باید این راه را طی نمایید که این راه همان راه خدا و قرآن است.

ای مردم! به شما وصیت می کنم که به خدا و پیامبر (ص) و امامان معصوم و به ملائکه و کتابی که از طرف خدا برای هدایت بشریت آمده ایمان بیاورید و خمس و زکات بدهید، نماز را بیای دارید و روزه بگیرید، همانا که این جهان محل امتحان شماست. ای مردم! حامی مستضعفین باشید و در مقابل ستمگران همانند کوهی محکم باشید. ای مردم! بدانید که انسان همانند کبوتری است که در زندان دنیا اسیر است ولی مرگ راهی بسوی اوج گیری است، پس بشتابید به سوی مرگ. اکنون سخنی چند با پدر و مادرم؛ پدر و مادر عزیزم! در هجرتم استوار باشید و نگرانی بخود راه ندهید. مادرم! نمی گویم که برای من گریه نکن. گریه کن به اندازه ای که نه از گریه کردن شما دشمنان خوشحال شوند و نه این که گریه نکنید تا دیگران فکر کنند خون ما بی ثمر بود.

مادر و پدر عزیزم! می دانم که چه رنج ها و مشقتها برای بزرگ کردن من کشیده اید، ولی مادر همه این کارهایتان با یاری خدا بود. می دانید که شما مهربانترین و نزدیکترین افراد نسبت به من هستید ولی بدانید که مهربان تر از شما کس دیگری است و او که به همه ما نزدیکتر است، خدای باری تعالی است.

پدر و مادرم! بدانید که من امانتی بودم از طرف خدا در اختیار شما، اکنون خدا از شما امانت را خواسته. پس من می روم تا با ریختن خونم جانم را به درگاه خدا بدهم.

بار خدایا می دانم که گناهکارم و پیمانهایم را با تو شکستم، خدایا اینک توبه کردم و از تو یاری می جویم تا مرا برای رسیدن به مقصود یاری کنی.

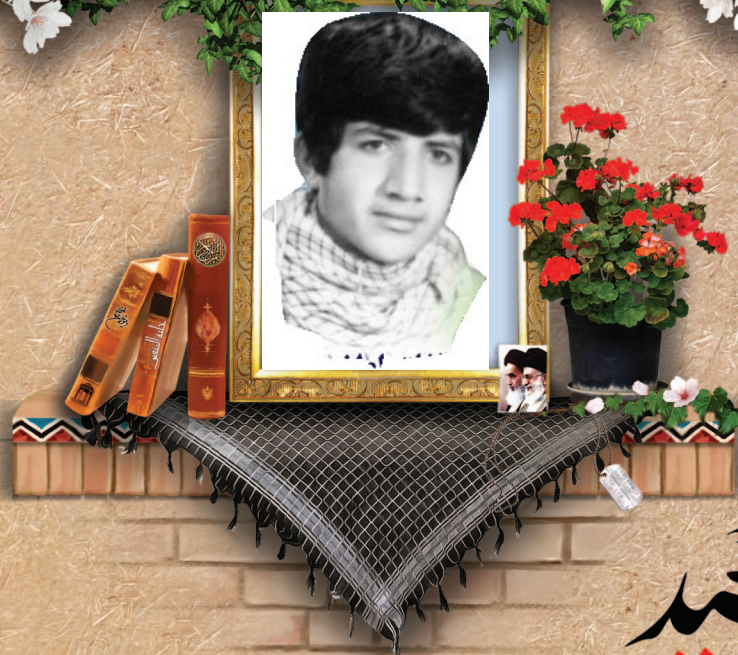
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زنده اند و پیش پروردگارشان روزی می خورند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام

محمد رضا گیلانی - ۱۳۹۵/۰۹/۰۷



همکلاسی آموز

فیض الله لطیفان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فیض الله لطیفان

فیض الله لطیفان در ۲۹ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری محمدی و پدرش علی لطیفان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فیض الله لطیفان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۶ منطقه مریوان در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فیض الله لطفیان

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

با درود به رهبر کبیر انقلاب و با درود به تمامی شهیدان و با درود به رزمندگان اسلام. با آگاهی و با شناخت و با یقین می روم به سوی خدا، جهاد، شهادت و تا پوزۀ دشمن را به خاک نمالم از یا نخواهم نشست. میروم و حرکتم را به سوی خدا، در خط رهبری انقلاب اسلامی ایران آنقدر ادامه خواهم داد تا مستضعفین را و قانون خدا را در این جهان حاکم کنیم و یا شهید شویم که شهادت آرزوی ماست همانطور که امام حسین (ع) در این راه شهید شد. آری خداوند رحمان و رحیم بندگان را حتی ذره‌ای که اگر ذره‌ای در زوایای وجودشان خلوص و عشق و ایثار به حق و حقیقت باشد آنها را حتی پس از قرار گرفتن در حساسترین لحظات نجات خواهد داد.

(إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ) هر کس دین خدا را یاری کند خدا آنها را یاری خواهد داد.

ای پدر و مادر من! هیچگاه چنان فکر نکنید که به اجبار یا بطور دیگری به جبهه رفته ام بلکه هدفم پیروزی اسلام است. مادرم! هیچوقت ناراحتی نکن که فرزندت را با گریه ناراحت کنی، تبلیغ برای اسلام بکن و همکاری کامل با رهبر کنی، و در هر کجا هستی نگذارید دشمنان اسلام سر بیرون بیاورند و مردم را شکنجه دهند. من از شما طلب بخشش می کنم، که اگر چنانچه اینجانب در زندگیم اشتباهی و ناراحتی برای شما ایجاد کرده باشم شما مرا با بزرگواری خودتان ببخشید.

و اما چون من راه خود را انتخاب کرده ام و هدفم (فی سبیل الله) می باشد و در این زمان که ما وارثان خون شهیدان انقلاب هستیم باید به ندای آنها که یار و کمک در خط امام بودند و لبیک گفتند، به ندای سرور شهیدان حسین (ع) و فرزند عزیزش خمینی بت شکن لبیک بگوییم و خط سرخ انقلاب را به پیش ببریم و از تمام دوستان و خویشان و اقوام و پدر و مادر خواهر و برادرانم، خواستارم که جز در راه اسلام و جز در خط امام به خاطر خدا در راه دیگر قدم بر ندارند و امام امت خمینی بت شکن را تنها نگذارند.

خدایا من خجالت می کشم در روز قیامت سرور شهیدان بدنش پاره پاره باشد و من سالم باشم. سلام مرا به رهبر انقلاب برسانید و بگویید که اگر صدها جان داشتیم حاضر بودم که در این انقلاب هدیه کنم. پروردگارا امام همیشه بیدار و بنیانگذار انقلاب خونین ایران را از گزند دشمنان حفظ بگردان.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

پاسدار شهید فیض الله لطفیان که در ظهر عاشورای حسینی به درجه رفیع شهادت نائل گشت.



همکلاسی آموز

رضا محبوبی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا محبوبی

رضا محبوبی در ۱۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بندرترکمن استان گلستان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا صیاد و پدرش هاشم محبوبی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا محبوبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۶/۰۸/۱۳۶۱ منطقه موسیان در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا محبوبی

به نام خدای شهیدان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

دوست دارم شمع باشم در دل شب ها بسوزم / روشنی بخشم به جمعی و خودم تنها بسوزم

مدتی است می خواهم وصیت نامه بنویسیم فرصت پیدا نمی شد، امروز فرصتی که پیش آمده قبل از رفتن به جبهه استفاده می‌کنم و چند کلمه ای با مادر و برادران و خواهرانم صحبت کنم. به مادر می گویم: بر تو بشارت باد که خداوند این سعادت را نصیب تو کرده که فرزندت در راه خدا و برای تحقق آرمانش شهید شد. البته اگر قبول کند و دعا کنید که خداوند این جسم بی ارزش را مورد قبول قرار دهد. مادر مهربانم! برادران و دوستانم! آیا می دانید هدف خدا از خلقت ما چه بود؟ میدانید که زندگی دنیا ابدی نیست و بالاخره همه ما رفتنی هستیم؟ پس چرا وقت تلف می کنیم؟ خداوند مرا در یاری نمودن به اسلام عزیز کمک کن تا دین خویش را اداء نمایم. خداوند تو میدانی که من بسیار ضعیفم از آن که بتوانم خدمتی به اسلام بنمایم لیکن جسمی ناتوان دارم که البته در اختیار نوست و آن را در راه تو ای پروردگار بزرگ و دادگر، قربانی خواهم کرد. پس مرا در کارهایم موفق بدار و شهید چه زیباست این نام و یعنی کسی که شهادت می دهد با خودش به درستی راهی که رفته است. هر روز شعار بدهید مرگ بر امریکا، مرگ بر دولت خونخوار شوروی و مرگ بر اسرائیل غاصب، ای گلوله ها چه مرا در یابید و چه در نیابید، خط ما خط امام و مکتب ما مکتب اسلام و خون و شهادت است. ما شهادت را با آغوش باز لبیک می گوئیم. بعد از مرگ مرا در گوری کنار دیگر شهیدان به خاک بسپارید.

چون آنجا گوشه ای از کربلا می باشد و روی قبرم را لاله سرخ بکارید که آن رهگذر خام بداند که من قطره خونی بودم در میان خون های پریهای دیگر شهیدان. ای ملت بیدار و آگاه! مبدا حتی یک لحظه از خط امام منحرف شوید، من به عنوان پسر و برادر کوچک شما این مطلب را می گویم، می دانم که این مسئله در فکر شما وجود ندارد ولی باز هم سفارش می دهم همیشه در پشت سر روحانیت باشید که تا حالا اگر اینجا بودند این لیبرالها ما را دو دستی تحویل امریکا می دادند. آری من قطره ای از این دریای بیکران پر تلاطم باید راه رهایی قدس را پیشه گیرم، امریکا بداند.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم / موجیم که آسودگی ما عدم ماست

شما تروریست ها دست از این کار وحشیانه بردارید، شما از اسکندرها و چنگیزها هستید؟ چه چیز را می خواهید ثابت کنید؟ مگر جز این است که فوق اش بخواهید رئیس جمهور یا فرمانده ارتش یا را به شهادت برسانید که انقلاب شکست بخورد؟ و دیدید که نه بلکه این برنامه عملی نشد، بلکه مردم منسجم تر شدند و متحدتر.

دست از این کار بچه گانه بردارید و به آغوش باز اسلام پناه ببرید و از خدا توبه بخواهید که خداوند توبه بندگان را دوست دارد. آری مادر و خانواده عزیز و دوستانم! من نمی گویم شما را دوست ندارم، نمی گویم زندگی را دوست ندارم، آری زندگی خیلی شیرین است ولی اسلام از آن شیرین تر است، که من در این راه عجله می کنم که نکند دیر شود و نوبت من تمام شده باشد. خدایا از تو عاجزانه تقاضا دارم از گناهانم بگذر و مرا به شهادت نزدیک کن. خدایا از شما یک آرزو دارم که کشته شدن در راه تو را به من عطا بفرما. آه چه زیباست آن لحظه که به لقاء الله می پیوندم. خدایا تو را قسم به گلوی خونین علی اصغر که سایه امامان را از این انقلاب کوتاه نکنی. از فامیل و تک تک دوستان می خواهم که اگر ناراحتی از من دارند ببخشید. شما را بخدا می سپارم و در آخر هم بگوئیم که اگر برادرانم و دوستانم واقعا مرا دوست داشتند امیدوارم که راه مرا ادامه دهند.

شهید رضا محبوبی



همکلاسی آموز

مهدی محسن پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی محسن پور
مهدی محسن پور در ۸ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه
زارع پور و پدرش محمدتقی محسن پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید مهدی محسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ منطقه مریوان
عملیات والفجر ۴ در اثر جراحات ناشی از بمباران هوایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
اسیکلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی محسن پور

بسم الله الرحمن الرحيم - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ

گمان مبرید آنهایی را که در راه خدا شهید می شوند مرده اند خیر آنها زندگانی هستند نزد پروردگارشان منتعم به انعامات. با درود و سلام به پیشگاه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نایب برحق امام امت و با درود به رزمندگان اسلام که با نبردشان چشم دشمن یعنی را کور و ابر جانیکاران را به حیرت واداشته است و با درود به شهیدان و خانواده های شهداء و با درود به شما امت حزب الله و همیشه در صحنه.

مادر! می دانم داغ فرزندان برای مادر خیلی مشکل است. ولی من از شما انتظار دارم که مانند بانوی بزرگوار اسلام یعنی حضرت زینب(س) در برابر مشکلات مقاومت نموده و سکوت را تا حد امکان مراعات کرده تا دشمن های اسلام و منافقین بدانند که در هر زمانی چون فاطمه زهرا(س) فرزندان را با افتخار هدیه اسلام می کنید. و توای مادر! قامتت را بلندگیر و ندای الله اکبر و خمینی رهبر سرده و سخن شهیدان راه خدا را به مردم مسلمان جهان برسان، که همانا سخن ما پیروی از قرآن و خدا می باشد. و چند کلمه با پدرم، امیدوارم بعد من همینطور فرزندان را برای اسلام فدا کنی. تا چشم دشمنان اسلام کور شود. و یک سخن هم نیز با برادرانم دارم: ای برادران! شما وارث خون شهیدان می باشید. تا می توانید دشمن ظالم باشید و یاور مظلومان، این گفته حضرت علی(ع) باشد و حرف حق را بگوئید اگر چه به ضررتان باشد و از رهبر عظیم الشان انقلاب پیروی کنید. خانواده عزیزم! با نکردن گریه در شهادت برادرم اکبر منافقین اسلام ناامید به خانه هایشان برگشتند. امیدوارم در شهادت من هم گریه نکنید تا دشمنان دین و قرآن باز هم ناامید به لانه هایشان بازگردند.

پدرم و مادر! من مدت ها آرزوی رفتن به جبهه را داشتم تا اینکه امروز نصیب من شده است و من در خودم کمی احساس آرامش میکنم و از عذاب وجدانم کمی آسوده گشته ام. زیرا هر وقت کشته یا زخمی را می دیدم به خودم می گفتم من نباشم. آیا مگر خونم از خون ائمان رنگین تر است؟ نه نیست بلکه آنها ایمان کاملی دارند و من در خودم احساس ضعف می کنم تا اینکه امروز توانستم به حول قوه خدا این ضعف را از بین ببرم و آماده جنگ در راه اسلام و جمهوری اسلامی نوپای اسلامی بشوم. تا اینکه بتوانم خون ناقابل خود را فدای اسلام و امام خمینی و ایران عزیز بنمایم. شاید این خون ناقابل من مقبول درگاه حق قرار گیرد. پدرم و مادر! دشمنان را به یاری خداوند از بین ببرم یا خودم فدای اسلام شوم و قطره خونم را بر سرزمین قهرمان پرور ایران در جبهه های جنگ بریزم شاید از آن لاله روید. پدر و مادر دلبنده! هیجان زده و خوشحالم که نمی توانم درست بنویسم زیرا چون مرغی می مانم که می خواهد خود را به آشیانه برساند، هر چه زودتر به مقصد برساند، من هم دیوانه وار عاشق رفتن به جبهه هستم و زمان برای من خیلی طولانی شد و نمی دانم چرا زودگذر نیست. اینجانب با آگاهی کاملی که از شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی و به فرمان رهبر مسلمانان جهان مرجع عالیقدر حضرت امام به جبهه حق علیه باطل شتافتم و امید است که خون ما نهال نوپای انقلاب اسلامی را بارور کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعه اسلام گردد.

از شما ملت قهرمان می خواهم که پشتیبان روحانیت مبارز و متعهد به اسلام باشید که انشاء الله هستید. و به قول امام عزیزمان روحانیت است که تاکنون اسلام را زنده نگه داشته است. بزرگترین آرزوی من این بود که مثل برادرم تکه پاره شوم. پدرم! درود بر تو که چون ابراهیم فرزندان را به قربانگاه می فرستی و این را هم بدان که هرگز فرزندان از فرمان باری تعالی سر باز نمی زنند و شهادت در راه خدا را جز سعادت نمی دانند. مادرم، پدرم افتخار کن که فرزندان ندای (هل من ناصر ینصرونی) امام حسین(ع) را لبیک می گویند و یکایک روانه میدان حق علیه باطل می شوند. مادرم، پدرم! عروس من شهادت من است و نام فرزندانم آزادی است. پس ای خانواده عزیزم! شما افتخار کنید که عروس فرزندان شهادت و نام فرزندانشان آزادی است. مادرم! شما باید افتخار کنید که فرزندان اکبر از خانواده خود تنها نیست بلکه مهدی هم با اوست زیرا مهدی دوست نداشت اکبر تنها باشد ولی من هم دوست داشتم با او باشم و حال هم با او هستم. پدر و مادر! اگر در سنگر ها بدنم را با توپ و خمپاره و کالیبر دشمن پاره کنند افتخار کنید زیرا خود این راه را انتخاب کرده ام و هدف من رسیدن به لقاء الله بوده و خوشبختانه فرزندانان را روانه میدان حق علیه باطل می کنید افتخار می کند.

مادر! امیدوارم که خبر شهادت مرا به شما می دهند نماز شکر بخوانید. برادرانم! امیدوارم سلاح افتاده مان را برگزید و بر خصم زبون بجنگید و این را هم باید بدانید که هر کاری می کنید برای خدا باشد، اگر برای خدا نباشد هیچ به حساب می آید. خواهرانم! در شهادت ما مثل کوه استوار باشید که همچون زینب در شهادت هفتاد و دو تن از جمله برادر و برادرزاده اش مثل کوه استقامت کرد شما هم باید مثل کوه استوار باشد و نگذارید که منافقانی که در میان شما هستند خوشحال باشند.

خواهرانم! پیام شهدا حق و آزادی را امیدوارم به گوش جهانیان برسانید. سلام مرا به زن داشتم برسانید. سلام مرا به دامادانم برسانید. هادی و میثم و علی اصغر و عالمه و مریم امیدوارم که وقتی که بزرگ شدید شما ها هم سلاح افتاده مان را برگزید و بر این متجاوزین بجنگید. تمام فامیلان و آشنایان و دوستان دور و نزدیک را از قول من سلام برسانید.

پیام به انجمن اسلامی و بسیج گروه مقاومت: امیدوارم برادران انجمن و بسیج کمال همکاری را داشته باشند و نگذارند اسلحه برادرانمان بر زمین بیافتد به محض اینکه اسلحه من به زمین افتاده من از شما تقاضا دارم که آن را بردارید و بر علیه دشمن استکبار بجنگید و اسلام را به تمام جهان صادر کنید. پیام به مردم محل: ای مردم! وحدت خود را حفظ کنید و به جبهه ها کمک کنید، مالی کمک کنید تا این رزمندگان دیگر در جبهه ها احساس کمبود نکنند و راحت با مزدوران یعنی بجنگند. و ای مردم! بچه های خود را به جبهه ها بفرستید، ترسید از اینکه ما هر روز شهید می دهیم شهادت نصیب هر کس نمی شود. بفرستید پسرهای خودتان را تا فردای قیامت سر بلند باشید. برای سلامتی امام دعا کنید.

خداحافظ خانواده عزیزم تا فردای قیامت



شهدای آسمان

اکبر محسن پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اکبر محسن پور
اکبر محسن پور در ۲ آذر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه زارع پور و پدرش محمدتقی محسن پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید اکبر محسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۳/۱۱ منطقه هویزه در اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسی کلا شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اکبر محسن پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام الله پاسدار ایثار و حرمت خون شهیدان - انا لله و انا اليه راجعون

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - آنانکه ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند. (سوره توبه، آیه ۲۰)

با درود بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت حجت ابن الحسن العسگری (عج) و باسلام بر قائد اعظم حضرت امام خمینی، بزرگ سازنده و جهت دهنده مبارزات ایران با الهام از نهضت های مقدس آسمانی، نهضت اسلامی و آزادی بخش خود را با روشنگری و انقلاب فکری آغاز کردند و ملت محروم و رنج‌دیده ایران را که سالیان درازی در تاریکی و ناآگاهی نگهداشته شده بود آگاه و هوشیار ساخته و به مبارزه واداشته و خلاصه سخن ایران زمین را چنانچه می بینم به لرزه در آوردند و شورش راستین اسلامی بپا کردند.

شهادت نامه ام را شروع می کنم: درود بر همه شهیدان راه حق و آزادی که بهشت جاویدان را به جان خریدند و سلام بر رزمندگان و سلحشوران و جنگ آوران جبهه های نبرد حق علیه باطل، سلام به خانواده های شهداء و مجروحین و معلولین که چشم و چراغ این امتند و من از خدای بزرگ می خواهم که به خانواده های شهداء و مجروحین و معلولین و به رزمندگان صبری بزرگ عنایت فرماید. من به راهی قدم نهاده ام که انبیاء قدم نهاده اند، من راهی را انتخاب نموده ام که سرورم حسین (ع) انتخاب نمود، من به میدانی قدم نهاده ام که نتیجه اش را قبلاً گرفته و با ایمان کامل پیکار نمودم، چون می دانم اگر در این راه کشته شوم به مقام والا که همان شهادت است دست می یابم.

پیام به پدر و مادر و برادرانم: پدرم! درود و سلام بر تو که چون ابراهیم (ع) فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی، بدان و آگاه باش که اسماعیل هرگز از فرمان باری تعالی سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت و زندگی را جز جهاد در راه عقیده و شهادت را جز سعادت و رسیدن به بهترین نعمت های خدا نمی داند.

سلام بر تو مادر که توانستی بر احساس مادرانه ات غلبه پیدا کنی و فرزندت را روانه میدان نبرد نمائی و گفתי که تو را و سایر فرزندانم را در راه خدا هدیه اسلام و انقلاب می نمایم، من به وجود چنین مادری و مادرانی افتخار می کنم و به راستی که از ساله پاک فاطمه زهرا (س) هستی.

پدر و مادر و برادران و خواهران مهربانم! من از اینکه در مکانی امن باشم و در سنگر قرار نگیرم غمگین بودم، من نمی توانستم به خودم بقبولانم که برادران من در مرزها برای دفاع از اسلام شهید شوند ولی من در خانه باشم و هر روز شاهد این باشم که بگویند و ببینم که فلانی کشته یا دیگری زخمی شده است و این مسئله وجدانم را می آزد. سلام و درود خدا بر شما خواهران خوب و مهربانم، می دانم که غم از دست دادن من برای شما خیلی سخت است. اما این را هم بدانید که حفاظت از دین و ناموس در میان است و بدانید که من کشته شده ام تا این صدامیان را از سرزمین اسلامیمان بیرون و دینمان را از یوغ استثمارگران و استعمارگران نجات دهم. امیدوارم زینب گونه پیام شهیدان خدا را به جهانیان برسانید.

سلام بر شما برادرانم، من از اینکه در میان شما نیستم فکر نکنید که برای همیشه از شما جدا شده ام بلکه در این دنیا از شما جدا گشتم زیرا که عمرم به پایان رسیده بود. من شما را به پیروی از فرمان امام خمینی دعوت می کنم و از شما می خواهم که دست از حمایت امام نکشید و او را چون مردم کوفه که امام حسین (ع) را تنها گذاشته اند تنها نگذارید. امیدوارم هر کاری را که برای خدا انجام می دهید اجرتان را هم از خدا بخواهید.

اکبر محسن پور

ای خانواده گرامی و داغدارم! می دانم که غم از دست دادن من برایتان خیلی سنگین است ولی غم از دست دادن علی اکبر و علی اصغر و عباس و ... بر حسین (ع) سنگین نبود؟ و غم از دست دادن حسین (ع) برای زینب خواهرش مشکل نبود؟ غم از دست دادن علی اکبر برای مادرش لیلا مشکل نبود؟ مگر آنها نبودند که کشته شدند تا دین اسلام پا بر جا باشد؟ من هم به نوبه خودم از آقا و سرورم حسین (ع) درس مبارزه و درس شهادت آموختم و یاد گرفتم که زندگی مادی نکبت بار است و نباید در خانه بنشینیم و منتظر آن باشیم که روزی مرگ ما را فرا گیرد، بلکه باید به سراغ مرگ برویم، مگر انسان یکدفعه بیشتر می میرد؟ چه بهتر که آن یکدفعه هم در راه خدا و برای خدا باشد.

سلام مرا به دامادان برسانید و بگویید که هر چه بدی از من دیدند مرا ببخشید، سلام مرا به زن داداش برسانید و بگویید که در مزارم گریه نکند و برایم ناراحت نباشد، از طرف من هادی و میثم و سیدعلی اصغر و عالمه را ببوسید. پیام به برادران و خواهران بسیج و امت حزب الله:

و اما سخنی با شما برادران و خواهران بسیجی؛ با شما امت حزب الله و همیشه در صحنه؛ مسجدها را خالی نگذارید، در مسجد برای پیروزی رزمندگان دعا کنید، دعاهای خیرتان بدرقه راه رزمندگان و شهیدان است.

برادران بسیجی! به جبهه بیایید و به یاری رزمندگان بشتابید، ای کسانی که هنوز فرصت پیوستن به انقلاب پیدا نکردید، این دم را غنیمت بشمارید و به این انقلاب بپیوندید که حق پیروز است و باطل رفتنی - جاء الحق و زهق الباطل ...

امت حزب الله، برادران و خواهران بسیجی و حاضر در صحنه! دعای کمیل و توسل را بخوانید. در شب های دوشنبه و چهارشنبه دعای توسل بخوانید و خدا را به چهارده معصوم قسم بدهید که هر چه زودتر این جنگ را به پیروزی نهائی برساند. برادران بسیجی! به مادرم بگویید که در مزارم گریه نکند و به جای گریه به جان رزمندگان و امام دعا کند.

به مادران شهدا، به مادر قاسم ها و اکبرها بگویید که فرزندان رفتند تا راه کربلای حسین را باز کنند و اگر نتوانستند بخدا سوگند هر روز را عاشورا و هر وجب از خاک ایران را کربلاها خواهند نمود.

ای برادران بسیجی می دانید این خانواده شهدا چه می خواهند؟ بخدا قسم می گویند ما موقعی خوشحالیم و سر در خانه مان پرچم سبز می زنیم که سنگر فرزندانمان خالی نباشد ولی اگر نباشند کسانی که بتوانند راه فرزندانمان را ادامه بدهند و سنگرهای فرزندانمان خالی باشد، آن موقع بجای پرچم سبز در سر در خانه هایمان پرچم های سیاه و عزا نصب خواهیم کرد. پس بنگرید و ببینید که خانواده های شهداء از شما چه می خواهند.

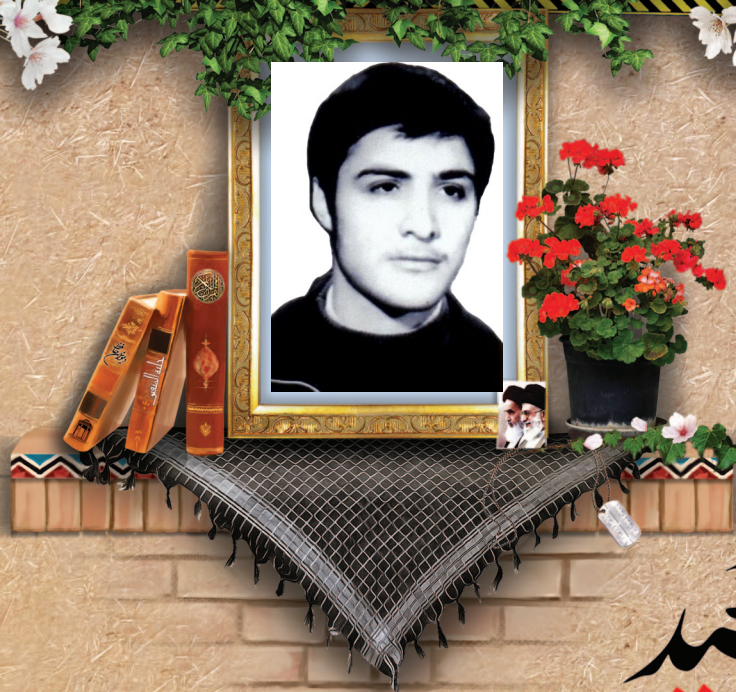
امت حزب الله! این را هم بدانید اگر پیکرم را تکه پاره کنند و پیکرم را بسوزانند و خاکستر حاصل از سوختن را در قعر دریا بریزند از امواج خروشان دریا فریاد خواهم زد و حمایت از اسلام و دین چنین خواهم کرد. مردم دعا بجان امام را فراموش نکنید.

سلام مرا به همه فامیلان، دوستان، آشنایان دور و نزدیک و همه رهروان طریق اسلام و امت حزب الله برسانید.

والسلام علی من اتبع الهدی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۱/۰۱/۰۳ و ۱۳۶۲/۰۱/۲۵ اکبر محسن پور



شهدای آسمان

غلامعلی محسن پور

هواشهاد

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی محسن پور در ۶ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلستان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو محسن زاده و پدرش شعبان محسن پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلستان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید غلامعلی محسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۰۸ منطقه هورالعظیم در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسی کلا شهرستان شهید پرور بابلستان استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی محسن پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا - سورة نسا آیه ۷۱

ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید و آنگاه دسته دسته یا همه به یکبار متفق برای جهاد بیرون روید. (قرآن مجید)
حال آنکه بدنهای ما برای مردن آفریده شد چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد. (سید الشهداء)

شهادت تولدی نو و اولین مرحله تکامل است. امروز به فرمان امامان عازم جبهه می شوم تا از مرز و بوم میهن اسلامی محافظت نمایم. میروم تا درخت پر بار اسلام را با خون خود آبیاری نمایم. می روم تا به یزیدیان بفهمانم که حسینیان فراوان اند. میروم تا مرگ سرخ را به زندگی سیاه ترجیح دهم. میروم تا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام لیبیک بگویم. میروم تا به جهانیان بفهمانم که ایران دیگر ویران نیست، بلکه ایران، ایران اسلامی است.
میروم تا اسلام را پس از هزار و پانصد سال بار دیگر با خون های خود آبیاری نمایم. میروم تا به خائنین بفهمانم که دینمان اسلام، کتابمان قرآن، معلممان حسین (ع) و رهبرمان خمینی و هدفمان شهادت است.

اما سخنی با ملت: ای ملت مسلمان! مبدا یک لحظه از سخنان گوهر بار امام دوری کنید. مبدا روزی شود که امام این چریک پیر، این قلب امت اسلام را ناراحت کنید. ای ملت! وحدت کلمه که ما را به پیروزی رساند و هنوز هم این پیروزی را با وحدت کلمه مان پیش می بریم، امیدوارم که همچنان وحدت کلمه را حفظ کنید. دشمنان تان را از ایران بیرون رانده و هیچگاه دست نیاز به سویشان دراز نکنید و به کمک برادران رزمنده جبهه های مرو، افغانستان، اریتره و فلسطین و ... بشتابید. چون آنها برادران مایند و به جهانیان بفهمانیم که اسلام مرز نمی شناسد. البته این به این معنی نیست که کشور گشایی کنیم. ای امام! به فرمان تو با پای پیاده تا بغداد پیش خواهیم رفت و صدام را با دست بسته تحویل شما خواهیم داد. ای امام! به فرمان تو با دست خالی و با چنگ و دندان از مرز و بوم اسلامیمان دفاع خواهیم کرد. ای امام به فرمان تو تا آخرین قطره خون که در رگ ماست و تا آخرین نفسی که در بدنمان است و تا آخرین فشنگ که در سلاحمان است خواهیم جنگید و از اسلام دفاع خواهیم کرد.

وصیتی با پدر و مادرم: پدرم! مبدا روزی که من شهید شدم برایم گریه کنید. پدرم! از شهید شدن من ناراحت مباش چون انسان یکروز به دنیا می آید و روزی هم از دنیا می رود. چه خوب است که این یکبار در راه خدا شهید شود. از شهید شدن من ناراحت مباش، اگر شما ناراحت شوید من را ناراحت کردید. مادرا! می دانم که غم از دست دادن من برای شما خیلی سخت است. مادرم! بعد از شهید شدن من ناراحتی نکن می دانم که شما برایم زحمت های زیادی کشیدید. مادرم! پس از مرگ من هیچگونه ناراحت نباشید و همچون زینب (س) استوار و ثابت قدم باشید. چونکه انقلاب اسلامی ما توسط خون پایدار خواهد ماند. امیدوارم به یاری حق تعالی رژیم بعثی عراق را هر چه زودتر از صفحه روزگار برانداخته و راه کربلا را باز نمایم.

برادرم! هرگز دست از دین پر صلابت اسلام نکشید، یک لحظه از خدا و پیامبر (ص) و قرآن غافل نباشید. نمازتان را به موقع بخوانید، در کارهایتان که انشاء الله برای رضای خداست مخلص و فداکار و کوشا باشید، حتما راه مرا که راه حسین (ع) است ادامه دهید باشد که پیروز و موفق باشید. سخنی با خواهرانم: خواهرانم! حجاب خودتان را حفظ کنید و امام عزیز را دعا کنید و برای پیروزی رزمندگان دعا کنید، باشد که مورد قبول خدا قرار گیرد. خواهرانم! در نمازتان امام را دعا کنید. سخنی با برادران بسیجی: برادران بسیجی! بسوی جبهه ها بشتابید، یک لحظه امام عزیز را تنها نگذارید و در جلسه بسیجی شرکت کنید و دعای کمیل در شب های جمعه و دعای توسل در شب های چهارشنبه را فراموش نکنید و در نماز جمعه شرکت کنید. برادران بسیجی! در آخر از من هر بدی اگر دیدید مرا به بزرگی خودتان ببخشید. خانواده عزیز و برادران هم محلی! در آخر هر بدی از من دیدید مرا ببخشید. انشاء الله شما را به خدا می سپارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

زلفعلی محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز زلفعلی محمدی
زلفعلی محمدی در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گل تاج
محمدی و پدرش حمزه علی محمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید زلفعلی محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۴ منطقه بانه عملیات کربلای ۱۰
در اثر اصابت ترکش به ران شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شرمه کلا شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

زلفعلی محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

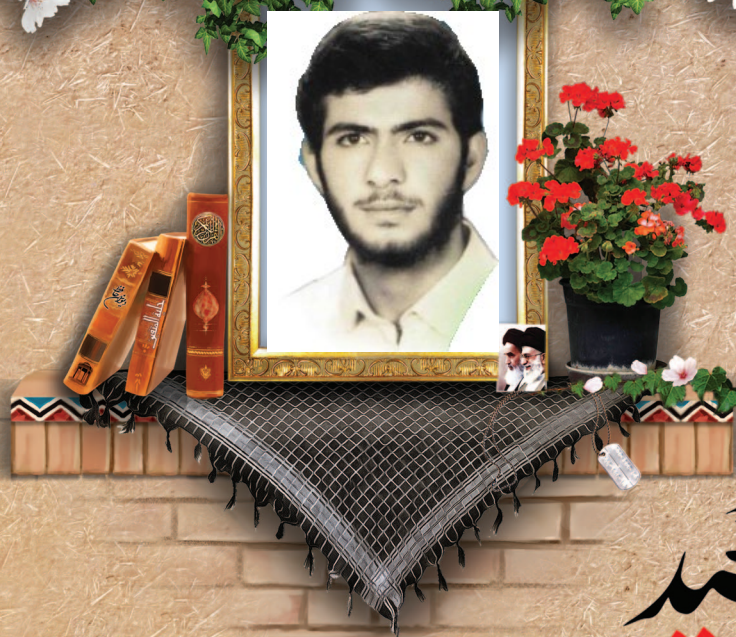
ویژگی های شهید از دیدگاه خانواده:

شهید در خانواده ی مذهبی به دنیا آمد، پدرش کشاورز بود و از نظر مالی متوسط به پایین بودند. نام شهید را پدرش انتخاب کرد، در فصل تابستان به دنیا آمده بود. طبق گفته ی مادر امکانات مالی کافی نبود و دوران سختی بود، آنها از راه دست فروشی خرج فرزندانش را می دادند. آرام و سربه زیر بود، مهربان و مؤدب بود، همیشه در مسجد می رفت و نماز می خواند. مومن بود و همیشه سر به زیر بود و هیچکس را نگاه نمی کرد. فردی مهربان بود و در عین حال باغیرت بود، اهل دعا و قرآن بود. از ویژگی بارز شهید این بود که همیشه دکمه های لباسش (آستین و یقه) کاملاً بسته بود و قابل تشخیص نبود که طلبه است یا آدم معمولی و حتی یکی از راه های شناسایی جسد شهید، بستن دکمه ی یقه لباسش و آستینش بوده است.

خاطره پروانه محمدی خواهر شهید:

شهید آنقدر مومن و مقید بودن که راه رفتن او، حرکات او مثل یک فرد روحانی بوده و حیا و حجب داشتند، پیراهن و شلوار که می پوشید پیراهن را روی شلوار می انداخت و مثل بیچه حزب الهی آن زمان همینطوری راه می رفتند و دکمه های پیراهن را تا آخرین دکمه را در هوای گرم می بست و دکمه های آستین اش را هم می بست و در خیابانها که راه می رفت اصلاً کسی را نگاه نمی کرد. فقط جلوی خود را نگاه می کرد و بعد به او می گفتند مگر تو زن هستی که یقه ات را می بندی و او می گفت من اینطور راحت هستم.

روحش شاد - والسلام



شهدای آسمان

محمدیوسف مردان زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدیوسف مردان زاده
محمدیوسف مردان زاده در ۱۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
خدیجه عادل و پدرش ابراهیم مردان زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدیوسف مردان زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۶ منطقه مریوان در
اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدیوسف مردان زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و بنام الله یاری دهنده تمام برحقان جامعه و درود فراوان بر فرستادگانش که اندیشه ای در همه عمر جز ابلاغ رسالت و هدایت نداشتند. خاصه خانم پیامبران محمد بن عبدالله (ص) و جانشینان برحق و گرامی او و امامان معصوم بخصوص حضرت ولی عصر امام زمان مهدی موعود (عج) و نائب محترم و برحق او مرجع تقلید، عالم فقیه و رهبر انقلاب اسلامی و امید تمام مبارزین و زیر ستم رفتگان جهان خمینی کبیر.

و درود فراوان به تمامی رزمندگان اسلام چه آنهایی که در عاشورای حسینی جنگیدند و کشته شدند و چه آنهایی که در عاشورای زمان به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان لبیک گفتند و سوی جبهه ها را به پیش گرفتند و عاشقانه در راه هدفشان شهید شدند. برادران! چه بسیار کسانی که امروز خود را به شب نیاوردند و چه بسیار افرادی که به انتظار فردا بودند و به آن نرسیدند.

من اموالی بیش ندارم. اما همین مقدار را هم می بینید بوسیله زحمات زیاد بدست آورده ام. کتاب های من، یک مقدار از آن را به برادر و خواهرهای خودم بقیه را به افرادی که در جلسه قرآن ما هستند بین آنها تقسیم کنید تا بوسیله آن سطح آگاهی و بینش اسلامی خود را بالا ببرند. دو چرخه و خورده چیزهای دیگر که در کمند من است هر تصمیمی که خانواده من گرفتند درست است. من را در قبرستان امام زاده ابراهیم بابل سر دفن نمایید.

به امید پیروزی رزمندگان اسلامی و طول عمر رهبر انقلاب روایتی است که امام زمان می فرماید که این شعاری که شما می دهید (خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار) حدود ۲۰۰ سال ظهور مرا به جلو انداخت.

پس همیشه بگویید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

سیداحمد موسوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیداحمد موسوی
سیداحمد موسوی در ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه تیرگر و پدرش سیدحسن موسوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیداحمد موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۸/۱۳۶۱ منطقه عین خوش در اثر
اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آغوزبن بهنمیر شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید احمد موسوی

بسمه تعالی

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا

سوره توبه - آیه ۱۱۱

درود و سلام بیکران بر امام امت خمینی کبیر که اسلام را در منطقه با رهبری های پیامبر گونه اش نجات داد و دوباره حیاتی تازه به اسلام و مسلمین بخشید.

درود و سلام بی پایان بر شهیدانی که با نثار جان خود آزادی و استقلال را برای ما به ارمان آوردند و درود و سلام فراوان بر امت ایثارگر و شهید پرور که با پشتیبانی خود به اسلام و اطاعت از ولایت فقیه، ملتی الگو در جهان می باشند.

مردم عزیز و مسلمان! امروز انقلاب ما احتیاج به رشادت ها و شهادت ها دارد، انقلابی که با بهره گیری از خون هفتاد هزار شهید و صد هزار مجروح و معلول به ثمر رسید. انقلاب ما برای اهداف نهایی احتیاج به خون های بیشتری دارد، در نتیجه ما مواجه با مسئولیت های سنگین تری شدیم که باید از عهده آن بر آئیم، این پیروزی های بزرگ حاصل زحمات فرزندان شما و خون شهدای ما می باشد و ما برای پیروزی های بزرگتر باید خون های بیشتری بدهیم و زحمت بیشتری بکشیم و در مقابل باید از آن حراست کنیم.

ای مردم مسلمان و مبارز! آگاه باشید که این نبردها و این سختی ها و مصیبت ها و شهادت ها همه مقدمه نبرد نهایی ما می باشد پس ما وظیفه داریم که خود را برای نبرد نهایی که سرانجام ظهور حضرت مهدی (عج) را نوید می دهد آماده کنیم و آنوقت جنگ ما آغاز می شود که با چنگ و دندان به سراغ کفر جهانی می رویم.

خداوندا، به من لیاقت بده که در راهت کشته بشوم چون سرانجام همه مرگ می باشد چه بهتر که در راه خدا شهید بشوم، زیرا من هیچ توشه ای برای آخرت ندارم و این شهادت عذری موجه می شود که من با این همه گناهانم وارد دوزخ نشوم.

پدرم و مادرم! ای که برایم سالها زحمت کشیده اید و بزرگم کرده اید و مرا به جامعه اسلامی تحویل داده اید، درود و سلام خدا بر شما باد، من در مقابل شما شرمنده ام، من می دانم که شما را در بعضی از حالات ناراحت می کردم، مرا ببخشید.

خواهران و برادرانم! در شهادتم حالت عزا به خود نگیرید و در عوض باید روحیه تان قوی تر از گذشته در راه پیشبرد انقلاب اسلامی مان باشد.

خداوندا، به من توفیق اطاعت و بندگی را عطا بفرما و ما را در حفاظت از خون شهدا موفق بدار، که تمام پیروزی های ما از ثمره خون پاک آنان است، و امام عزیز ما را تا انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) نگهدار و ما را در پیروی از او مصمم بگردان.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیافزای

رزمندگان ما را نصرت عطا بفرما - یازان با وفای امام ما را نگهدار

از صفحه روزگار منافقین را بردار



شهدای آسمان

سید حسین موسوی نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین موسوی نژاد
سیدحسین موسوی نژاد در ۵ تیر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زبیده تقدسی و پدرش سیدجلیل موسوی نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدحسین موسوی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۸ منطقه فاو
عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرحمام شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسین موسوی نژاد

بسم رب الشهداء و الصديقين

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا
مؤمنان باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت گزیدند جهاد کنند و هر کس در جهاد در راه خدا کشته شد یا فاتح گردید بزودی اجر عظیم به او خواهیم داد- شهادت تزریق خون است بر پیکر اجتماع (استاد شهید مرتضی مطهری) بنام خدائیکه آمدنم فقط از طرف او بود و رفتنم بسوی او و هدفم فقط اوست و معبودم و معشوقم اوست و به نام خدائیکه بخشنده و پوشنده گناهان و رثوف و رحمان و رحیم و غفار است.

الله اکبر: بلی خداوند بزرگتر از آنست که توصیف شود. اشهد ان لا اله الا الله: بلی گواهی می دهم به آنکه هیچ معبودی حق نیست جز خدا، اشهد ان محمد رسول الله: بلی شهادت می دهم که محمد رسول و فرستاده خداست. اشهد ان علیا ولی الله: بلی شهادت می دهم که علی ولی خداست. آری من همان پیرو علی (ع) هستم که در مقابل ظلم و ستم ساکت ننشست و بر علیه ظلم قیام کرد وقتی که پیرو علی (ع) باشم نمی توانم ساکت بنشینم تا اسلام در خطر باشد و غارتگران قرن به اسلام تجاوز کنند. آنچه که هر کس باید بداند چه در جبهه و چه در سنگر و چه در بیرون جبهه و خارج از سنگر و بالاخره در هر مکانی و زمانی و هر لحظه ای انسان باید خدای خویش را در نظر بگیرد، چه آنکه امید همه تاریکی های زندگی انسان به روشنایی رسیده و امید به داشتن در همه نداشتن و امید همه تنهاییان خداست و خدا، آنچنان رحمت خدا وسیع و بزرگ است که بر گیرنده همه چیزهاست که نمی توان احساس کرد. اگر آزمانی که سعادت نصیبم شد و شهید شدم و به کام و آرزوی خود دست یافتم، مرا با دیگر شهیدان که با خون خود درخت اسلام را آبیاری کردند دفن کنید.

وصیت به پدرم: ای پدر عزیز و مهربان و گوهر بار! من به آرزوی خود که همان شهادت در راه خداست رسیدم، اولین علت آن فطرت خداجوی من بود و علت دیگر تربیت صحیح شما نسبت به فرزندت که یکی من هستم. پدر گرانبهایم! هیچگونه نگران و غم دیده مباش، شما پدر کسی هستید که جان خود را نثار اسلام و فدای قرآن نموده است و شما در روز محشر همانند ماه شب چهارده روی سفید وارد آنجا می شوید. وصیت به مادرم: ای مادر عزیزم! ای مادر غم پرورم، ای مادری که شب ها برایم بی خوابی کشیدی و نتیجه بیخوابی خود تو را گرفته ای! نگران و دلواپس مباش، چون در آخرت روی سفید هستی و می باشی. مادر عزیزم! رسالت مادری خود را بر من خوب و بسیار عالی انجام داده اید و هیچوقت گریان مباش چه بسا اندوه زیادی به شما روی می دهد.

وصیت به برادرانم: ای برادران گرامی و عزیزم! من فقط چیزی که از شما می خواهم آنست که راه من را ادامه بدهید. وصیت به خواهرانم: ای خواهرانم! شما باید مانند زینب وار پیام خون مرا بدهید و در تشیع جنازه ام گریه نکنید و هیچ وقت ناراحت و گریان نباشید.

وصیت به برادران بسیج و امت شهید پرور ایران: ای برادران بسیج و امت شهید پرور ایران! هر قطره خون شهید دارای پیامی است و بر شماست که پیام خون شهید را به جهانتیان برسانید و برادران بسیج باید انجام وظیفه کنند و وظیفه آنان گسترش اسلام در جهان و در تمام نقاط کشور است. و از تمام کسانی که من بر آنان عمل خطایی انجام داده ام و یا بدی از من دیده اند می خواهم درگذرند و مرا ببخشند. والسلام



شهدای آسمان

کمال الدین مولایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کمال الدین مولایی
کمال الدین مولایی در ۲ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش روبابه کلائی
و پدرش جلال الدین مولایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید کمال الدین مولایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۱۱ منطقه مریوان در اثر اصابت
گلوله به گلو و دست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کمال الدین مولایی

بِإِذْنِ اللَّهِ يَسْأَلُ حُرْمَتَ خُونِ شَهِيدَانِ - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

کسانی هستند که وقتی بر آنان مصیبتی وارد شود گویند همه از خدائیم و به سوی او می رویم.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا

مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُؤْفَإِ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

و شما ای مؤمنین در مقام مبارزه با کافران خود را مهیا کنید و تا آن حد که می توانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم سازید و قوم دیگری که دشمن به آنها آگاه است نیز مهیا باشید. منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون برمیاید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب. سلام بر مهدی (عج) و سلام بر نائب برحقش خمینی بت شکن که با انقلابی که بر پا فرمودند راهگشای انقلاب مهدی (عج) گشتند و ملت ایران را از پائین ترین و پست ترین جاها به بلندترین جاها آوردند و جوانانی را که در گذشته بغیر از عده معدودی بقیه به راههای فساد کشیده شده بودند را چنان پرورش داده بودند که اکنون با میل و اراده خود به جبهه های نبرد حق بر علیه باطل می شتابند و به شهادت می رسند و با عشق سالار شهیدان با نثار خون خود درخت پر برکت اسلام را هر لحظه تنومندتر می کنند و مسئولیت ملت را سنگین تر. و سلام بر امت شهید پرور که با پروریدن جوانان غیور و کمک به جبهه های جنگ روی اسلام را سفید کردند. اینجانب کمال الدین مولائی بر حسب احساس مسئولیتی که کردم بسوی جبهه شتافتم تا دین خود را نسبت به اسلام ادا کنم و اگر لیاقت داشته باشم خون ناقابل را در درجه اول فدای اسلام و بعد فدای وطن کنم. و بر این اساس سخنی چند با شما امت قرآن دارم هر چند من در برابر شما سیل خروشان قطره ای کوچک بیش نیستم. در درجه اول هیچگاه دست از امام امت بر ندارید و در درجه دوم به کمک های بی دریغ خود به اسلام و جبهه ها ادامه دهید و خود با دست خود جوانان خود را به جبهه ها بفرستید که خداوند اجر عظیمی به شما عطا می نماید.

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند. این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن آمده است.

بارالها در اشک دیده ام، در سوز سینه ام، در تپش قلبم، در نمازهایم، در لحظه لحظه زندگانیم، تنها تو را می پرستم و از تو کمک می خواهم، پس مرا در راه راست هدایت فرما که همان راه انبیاست؛ و اگر لیاقت دارم مرا به سوی خود ببر.

وصی اینجانب پدرم می باشد و ناظر هم خود ایشان است.

والسلام من اتبع الهدی - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

کمال الدین مولائی - ۱۳۶۲/۰۸/۱۰



شهدای آسمان

محمد جواد مولایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد جواد مولایی
محمد جواد مولایی در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
روباه کلائی و پدرش جلال الدین مولایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد جواد مولایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ منطقه خرمال عملیات
والفجر ۱۰ در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد جواد مولایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که در برابرش بهشت برای آنان باشد، آنها در راه خدا بیکار می کنند می کشند و کشته می شوند. این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن کریم ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است.

به نام خدا و با سلام و درود بر منجی عالم بشریت مهدی موعود(عج) و با سلام و درود بر نائب برحقش امام خمینی و با سلام به رزمندگان پرتوان که با به خطر انداختن جان خود، آسایش را برای ما فراهم می کنند و با درود بیکران بر روح پاک شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی.

گواهی می دهم که خداوند رب من است و اسلام دین من و حضرت محمد که صلوات خدا بر او و آتش باد، پیغمبر من است و حضرت علی(ع) امام و مقتدای من و حضرت حسن(ع) و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و فرزند صالح او حضرت مهدی(عج) همه امام مؤمنان و دوستانشان را دوست می دارم و از دشمنانشان بیزارم. خدایا می دانی که چه می کشیم، ما همچون شمع ذوب می شویم، ما از مردن نمی هراسیم اما می ترسیم بعد از ما ایمان را از بین ببرند و اگر بسوزیم هم که روشنائی می رود و جای خود را به شب می سپارند، پس چه باید کرد؟ از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده بشویم تا آینده بماند و هم باید امروز شهید بشویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید نشود. عجب دردی! چه می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم.

سخنی هم با شما ملت قهرمان دارم: ملتی که خود سمبل ایثار و مقاومت می باشد. ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید، که حسین(ع) در میدان نبرد شهید شد و مبادا در غفلت بمیرید، که علی(ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین(ع) در راه دین و با هدف شهید شد و ای مادران! نباید از رفتن فرزندانمان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب(س) را که تحمل ۷۲ تن شهید را نمود بدهید.

برادران! استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه خدا قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت مبارز و متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان است.

پدرم! اگر جنازه ام نیامد ناراحت نباشید چون آن بدنی که در راه خدا داده شد، پس نباید گرفت و اگر فیض شهادت نصیب شد آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند و بر سر جنازه ی من حاضر نشوند اما باشد که دماغ شهدا آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند.

اگر کسی از من طلب کار است به پدرم مراجعه نماید. وصی اینجانب پدرم و ناظر هم خود ایشان است.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار

جواد مولایی - مورخ: ۱۳۶۵/۰۶/۲۴ - در جبهه: خوزستان هفت تپه



شهدای آسمان

سیدقاسم میرآقازاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدقاسم میرآقازاده
سیدقاسم میرآقازاده در ۹ دی ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خاور خیرالهی
و پدرش سیدمحمود میرآقازاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدقاسم میرآقازاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۲۴ منطقه موسیان در
اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید قاسم میر آقازاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

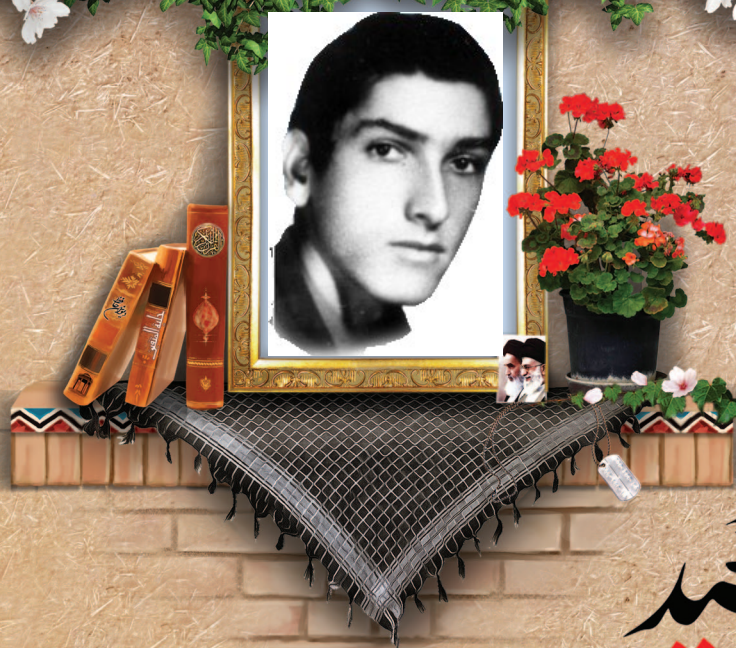
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

با آنان پیکار کنید تا که «فتنه» برچیده شود و دین خدا گسترده و جهانگیر شود. پس اگر آنان دست از جنگ برداشتند دست برداشته و آتش بس کنید چرا که کینه و آتش جز بر ستمکاران روا نباشد.

به نام خدا آغاز می‌کنم تا از نقطه شروع دارای منبای فکری و توحیدی و دید الهی باشد. به نام الله شروع می‌کنم زیرا برای ابتدا شناخت هدف لازم است و سپس رسیدن به آن احتیاج به تلاش و کوشش دارد. اکنون که هدف شرکت به طرف سر منزل تکامل یعنی خداست، تکرار نام او در هر موقعیت به یاد آورنده هدف خدایی است و در نتیجه طرد هر آنچه غیر خداست می‌باشد. حال با این هدف گیری اولیه است که راه را آغاز می‌کنیم. من که اینها را می‌نویسم به آنهایی می‌گویم که می‌گویند آنها نا آگاه هستند و نا آگاهانه کشته می‌شوند. ما معتقدیم که هیچ حرکتی نباید صورت گیرد مگر از نخست دارای هدف باشد، ما حرکت بی هدف را طرد می‌کنیم و از این رو به نام الله شروع می‌کنیم. و سلام و درود بر پیامبران از آدم تا خاتم که محمد(ص) می‌باشد و درود خدا بر اولین انسان هایی که به خواسته انبیاء و دین او اعتقاد آوردند و رحمت خدا بر تمامی امت پیامبر و رحمت خدا بر تمام شهدا از صدر اسلام تا شهدای کربلای ایران و شهدای لبنان و تمام شهدای اسلام و درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب و امید و آرزوی تمام مستضعفین جهان و نصرت خدا بر تمام رزمندگان و تمام کسانی که برای رسیدن به تکامل جهاد را پیشه خود قرار داده اند و سلام و درود بر آخرین امید مستضعفان و نور چشم شیعیان و آخرین معصوم و بازمانده امامت، قائم محمد(ص). خدایا تو می‌دانی که من فقط برای رضای تو دست به قلم برده ام تا هدف خود را به امت بشناسانم و خدایا تو می‌دانی که فقط برای رضای تو جهاد می‌کنم و می‌دانم که تنها رسیدن به تکامل، جهاد در راه توست که خود وعده آن داده ای؛ خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قائدان برتری بخشیده و به هر یک از اینان وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیم بخشید. می‌خواهم مقداری از خود بگویم که هر چه در خود می‌نگرم می‌بینم که هیچ از خود ندارم بلکه همه از اوست و همه به او باز می‌گردد (انا لله و انا الیه راجعون) و فقط یک توصیه دارم آن این است که امام را بیشتر بشناسید و به او زیاد فکر کنید و به او زیاد بنگرید و راه او را بشناسید و بشناسانید و این پیر جماران و این قلب شیعیان جهان را در سر نمازها دعا کنید.

ای مادرم و ای خواهرم و ای پدرم و ای برادرم! این امام بود که اسلام را به من شناساند تا در راه خدا جهاد کنم و به درجه نهائی آن که شهادت باشد برسم. خواهرم! از تو می‌خواهم مانند زینب باشی و بگویی برای چه شهید شدم، که یک راهنمایی می‌کنم که اگر می‌خواهی مانند زینب باشی حجابت را حفظ کن و نمازت را سر وقت بخوان و پایه و اساس راه من نماز بود. خواهرم! قرآن یاد بگیر، بخوان و یاد بده. پدرم و مادرم! می‌دانم در طول زندگی رنج‌ها کشیده‌اید و مرا بزرگ کرده‌اید و من هم به خاطر اینکه پاسخگوی زحمات شما باشم فقط می‌توانم یک کار بکنم و آن جهاد در راه خداست. انشاء الله در نزد خدا رو سفید باشید. هر چه از من بدی دیدید و ناراحتان کرده ام حلالم کنید و از خدا آمرزش مرا بخواهید. به دوستان و آشنایانم، به نزدیکان و فامیلاتم که هر بدی و ناراحتی دیده اید بخاطر اینکه حق الناس است و راه مرا هم شناخته اید ببخشید و حلالم کنید. امام را دعا کنید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



شهدای آسمان

سیدحسین میرداداشی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین میرداداشی
سیدحسین میرداداشی در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلستان استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فضه ذبیح تبار و پدرش سیداسماعیل میرداداشی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلستان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدحسین میرداداشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۳ منطقه زبیدات در اثر
متلاشی شدن بدن در اثر برخورد با تانک شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسین میرداداشی

بسم الله الرحمن الرحيم

هر قدمی که بسوی حرکت در جبهه بر می دارم برای زنده کردن حق و شناساندن مظلوم است و من از خداوند می خواهم که مرا از این امتحان الهی تادم شهادت ثابت قدم بدارد. دوست دارم همچون حسین سرور شهیدان با لب تشنه در این هوای داغ و سوزان بمیرم، دوست دارم که در زیر چرخهای تانک قطعه قطعه بشوم، دوست دارم جانم را در راه خدا و احیای حق فدا کنم ولی حق مظلوم پایمال نشود. دوست ندارم پایمال شود. دوست دارم ملت ها را از قید اسارت رها سازم. چه آبرویی دارم که خانه بنشینم و دزدان را ببینم که دارند ما را و اموال ما را به غارت می برند ولی ساکت بنشینم هیچ نگویم. خدایا میدانی که هدف من جز زنده کردن دین تو نبود، پس مرا با شهیدان کربلا و غریق رحمتت قرار بده. خدایا این شهادت ناقابل مرا قبول کن چون من آبرویی ندارم لااقل این خون من باعث شود که در روز قیامت پیش تو و پیامبرانت خجل زده نشوم. خدایا به تو پناه می برم اگر کارهایم ریا شود. خدایا مرا از عذاب دردناک الهی نجات بده آمین یا رب العالمین. ای کسانی که سر قبر من جمع شده اید و مرا شرمنده کرده اید، امیدوارم که هر گناهی پیش شما کرده ام و هر نادانی و نفهمی که در پیش شما انجام داده ام ببخشید.

برادران! شهیدان خون نداده اند که ما راهشان را به مقصد نرسانیم، خون شهیدان را به هدف خود می رسانید و نمی گذارید که خدای نکرده خونشان عبث شود. ای برادران! به خدا قسم مسئولیت شما سنگین شده احساس مسئولیت کنید، آنهایی که شهید شدند دیگر مسئولیت ندارند، حال شما هستید که باید خونشان را به جهان صادر کنید.

ای جوانان! رمز پیروزی شما در وحدت است، نگذارید منافقان به مملکت اسلامی خیانت کنند. پست ها را بعهده آنان نگذارید که همین ها دل شما را به درد می آورند. من شهید شدم و همگان بدانند که مرگ من اتفاقی نبود با چشم باز و دید وسیع به معشوقم رسیدم.

ای برادران! آگاهی در بین خودتان را عقب نیندازید به خدا اگر یک لحظه غفلت کنید، این آزادی را که خدا نصیب شما کرد از دست می دهید و دیگر زنده ماندنتان فایده ندارد.

ای برادران عزیز! به اسلام و مملکت اسلامی کمک کنید، به مبلغین و مراجع دینی دعا کنید، با پاسداران و بسیج و ارتش و دیگر ارگان های متعهد همکاری کنید. و چند جمله با شما بسیجیان:

امروز مسئولیت شما زیاد است، سنگر بسیج را محکم کنید و مردم را ارشاد اسلامی کنید. رمز پیروزی فقط در اخلاق شماست اگر یک نفر از شما اخلاق اسلامی را رعایت نکند نشان می دهد.

ای پدر و مادر عزیزم! در شهادتم غمگین نباشید و افتخار کنید فرزندی را در راه احیای حق فدای این اسلام عزیز کرده اید. فرزند در مقابل اسلام و قرآن هیچ نیست، باید فرزندانان در این راه فدا نمود، تا حق و عدالت زنده شوند. تا حق و عدالت در جامعه حکمفرما نباشد زنده ماندن مفهومی ندارد.

وصیت به خواهرانم و تمام خواهران مسلمان؛ یک وظیفه بسیار مهم که شما دارید این است که فقط حجاب اسلامی را رعایت کنید و وظیفه شما این نیست که برای ناراحت بشوید، باید به جهانیان بفهمانید که همه ما فدای این اسلام عزیز می شویم ولی نمی گذاریم بیگانگان بر ما حکومت کنند و برای اطلاع بیشتر از وظیفه شرعی شما به زندگانی حضرت زینب (س) مراجعه کنید. و ای برادرانم! ای رفقا! وحدت شما باعث می شود که دشمنان نتوانند به مملکت اسلامی ما ضربه بزنند و امیدوارم که مرا ببخشید که اخلاق من باعث ناراحتی شما شد و هر جسارتی که کرده ام مرا ببخشید و تمام دوستانی که به هر نحوی با آنان رابطه داشتم اگر اشتباهی کرده ام امیدوارم که مرا ببخشند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



شهدای آسمان

حسین میرزاآقایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین میرزاآقایی
حسین میرزاآقایی در ۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
رقیه حسن زاده و پدرش رضاعلی میرزاآقایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین میرزاآقایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۲ منطقه مریوان
عملیات والفجر ۴ در اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرحمام شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین میرزا آقایی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

البته نپندارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود.

(قرآن کریم - آل عمران آیه ۱۶۹)

شکر خدایی را که ما را آفرید، شکر خدایی را که به ما نعمتهایی بخشید، شکر خدایی را که برای ما رسول فرستاده تا ما را هدایت کند. شکر خدای را که رهبری با تقوا نصیب ما گردانید. در این موقع حساس باید به آقا اباعبدالله (ع) عرض کنم که حسین جان! هر چند که ما در کربلا نبودیم و نتوانستیم یاریت دهیم، ولی امروز به ندای (هل من ناصر ینصرنی) شما پاسخ می‌گوئیم، حسین جان این خیمه‌ها که اکنون در این صحرا زده شده مانند خیمه‌های شماسست و این رزمندگان آماده هر گونه جانبازی و فداکاری در راه هدف تو هستند.

راهی که اینجانب انتخاب کرده‌ام با آگاهی و با اراده خودم بود و می‌دانم که کمال سعادت انسان در شهادت است. چطور میتوانم خاموش و ساکت بنشینم در حالی که جوانهای عزیز ما همه پریز شده‌اند؟ چطور می‌توانم خاموش و ساکت به زندگی ادامه دهم در صورتی که اسلام و دینم در خطر دشمن است و احتیاج به خون دارد؟ و با این خونم درخت اسلام را آبیاری کنم. ای مردم! هشدار می‌دهم که تک تک شما مسئولید، در مقابل خون شهداء مسئولید، در مقابل فرزندان شهداء مسئولید، در مقابل پدران و مادران شهداء مسئولید، در مقابل اسرا و معلولین جنگ اگر سستی کنید (مسئولید). قدر این رهبر عزیز، امام خمینی را بدانید که این رهبر امانتی است بزرگ در نزد شما، اگر قدردان آن نباشید ممکن است خداوند از دست شما بگریزد.

سنگرها را و مسجدها را خالی نگذارید و غافل نمانید که دشمن در کمین است که شما را متفرق و جدا جدا ببیند تا شما را ببلعد. ادامه دهندگان راه مسلمین باشید و ادامه دهندگان راه شهداء. اگر هدف امام حسین را دنبال نکنید، روز قیامت مورد شفاعت امام حسین قرار نمی‌گیرید و در آتش جهنم معذب خواهید شد. اگر شما شیعه واقعی و پیرو حقیقی علی (ع) هستید پس به وصیت علی (ع) که فرمود: (أوصیکم بتقوی الله و نظم أمرکم) عمل کنید که راه سعادت و رستگاری در تقوی و نظم است.

وصیت به مادرم: مادرم! اگر چه زحمتهای زیادی برایم کشیدی و با سختی از کودکی بزرگم کردی و چشم امیدت به من بود و می‌خواستی که عصای پیریت باشم ولی می‌دانی که فرزند امانتی است که خداوند به شما داد و هر وقت خواست امانتش را اخذ می‌فرماید. مادر! مگر خون من عزیزتر از خون سیدالشهداء و فرزندانش هست؟ آیا من در نزد تو عزیزتر از آقا امام حسین هستم؟ نه والله. افتخار کن که مادر شهیدی و فرزندت را در راه اسلام دادی و در روز قیامت پیش حضرت زهرا (سلام الله علیها) روی سفید و سرفرازی. برادرانم، مادر، بستگانم! پیام مرا به همه مردم برسانید و راهم را ادامه دهید. برادرانم، مادرم، بستگانم! مبدا که از خون من سوء استفاده شود که راضی به آن نیستم. در خاتمه هر بدی که از من دیده‌اید عفو کنید.

والسلام علیکم و رحمه الله . خدایا خدا یا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

حسین میرزا آقایی اعزامی از بابل



شهدای آسمان

سید حمید میرزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحمید میرزاده بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام البنین آقاجانی و پدرش سیدمظفر میرزاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سیدحمید میرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت گلوله به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حمید میرزاده

بسم رب الشهداء و الصديقين

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

شهیدم من شهیدم من به کام خود رسیدم من / شدم من گر بخون غلطان مخور غم مادر نالان

از کوه پرسیدم گفت از من استوارتر است، از دریا پرسیدم گفت از من پر خروشتر است، از صحرا پرسیدم گفت از من پهناورتر است، از آفتاب پرسیدم گفت از من فروزانتر است، از قلب پرسیدم گفت در من جای دارد، از خون پرسیدم گفت در من جریان دارد، از مستضعف پرسیدم گفت رهبر من است، از دشمن پرسیدم گفت خیلی قوی است، از خود امام پرسیدم گفت من یک طلبه ام.

پس ای برادران و خواهران! من در برابر این ها شهیدی بیش نیستم در این راهی که می روم کشته شوم، فقط خودم این راه را با جستجوی فراوان پیدا کرده ام و رفتم و امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی این کشته شدن و یا شهادت مرا قبول کند. من آموختم که زندگی مادی نکبت بار است، باید منتظر باشیم تا مرگ ما فرا رسد، بلکه باید به سراغ مرگ برویم. مگر انسان یکدفعه بیشتر می میرد، پس چه بهتر که آن یک دفعه هم در راه خدا باشد. آنان که گستاخی آن را نداشتند تا مرگ سرخ را انتخاب کنند، مرگ سیاه با ذلت به سراغ آنان خواهد رفت.

به فرمان امام اسلحه بدوش می گیرم و تا آخرین قطره خونم از این وطنم حفاظت خواهم کرد. من امروز عازم جبهه حق و باطل، جبهه حسین و یزید، جبهه اسلام و کفر می شوم تا در کنار دیگر برادران جانبازم از خاک وطنم حراست کنم. امیدوارم تا به صدام و صدامیان مزدور و مزدوران جهان و جهانیان بفهمانم که ایران دیگر ویران نخواهد شد. ایران، ایران است با تمام ابعاد و مردمانش، ایران دیگر احتیاجی به شماها و کمک هایتان ندارد و از تهدیدهایتان نمی ترسد.

می روم تا درخت اسلام را پس از ۱۴۰۰ سال بار دیگر با برادران و همه امت اسلامی، با خونمان آبش دهیم. می روم تا به خائنین بفهمانم دینمان اسلام، کتابمان قرآن، معلممان حسین و رهبرمان خمینی و هدفمان شهادت است. ای امت شهید پرور! مبدا یک لحظه از سخنان امام و دیگر مسئولین مملکتی چشم پوشی کنید.

ای مردم! از فرمان این قلب مسلمانان جهان، این چریک پیر دنیا، اطاعت و سخنانش را با جان خریداری کنید. ای اصحاب حسین در صحرای کربلای ایران با رهبری خمینی، این ضد خلقی ها با نام فدائی خلق، این منافقان با آدم مجاهد، این ضد کارگران در پوشش بیکار، این راحت طلبان با نام رنجدیده، این عقب ماندگان به اسم پیشگام، این ضد مردمی های در لباس توده، این مخالفان آزادی با نام دموکرات را همچنان بکوبید و همچنان بکشید و همواره رسوا کنید و پوزة آنها را همانند پوزة سگ به خاک بمالید تا دیگر نتوانند سرشان را در میان جمعیت بلند کنند.

و مسئله دیگری که می خواستم بگویم این است که ای دوستان و برادران! مخصوصاً می خواهم که بیرق سیاه بعد از شهادت نباشد چون با پوشیدن لباس سیاه نشان می دهید به ضد انقلاب ها که شهیدان زنده اند. از پدر و مادر عزیز و گرامی معذرت می خواهم که بدون خداحافظی رفتم و امیدوارم که مرا حلال کنید و از من بگذرید. از تمام دوستانم که در طول زندگی ام با آنها آشنایی داشتم می خواهم که من را حلال کنید. و از مداح عزیز می خواهم که در مراسم روضه امام حسین را بخواند و در ضمن در حدود ۹۰۰۰ ریال از مغازه برداشتم می خواستم بروم از پدرم می خواهم که راضی باشد و بعد از پولم می توانید آن را بگیرید و باقی را به جبهه بدهید.

من دیگر عرضی ندارم جز سلامتی امام - خداحافظ همه شما

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

سیدمحسن ناصری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحسن ناصری
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرا حسینی و پدرش سیدتقی ناصری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدمحسن ناصری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۱ منطقه جزیره مجنون در اثر
اصابت ترکش به کتف شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اجاکسر شهرستان شهید پرور بابلسر
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید محسن ناصری

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ

حیال که روانه به جبهه شدم ای مردم! بدانید هدف فقط الله است و بس. خدا میداند که هدف من از آمدن به جبهه چیست، چرا چون خود مرا سمت جبهه رفتن دست مرا گرفت و به سوی جبهه رهنمون کرد، پای مرا به حرکت در آورد و تمامی اعضای مرا یکی نمود و قلب مرا ارضی به سختی ها نمود و جسم مرا مقاوم در برابر دشواری ها و فکر و عقل مرا می دانم در برابر تهمت ها.

ای مردم بدانید من خود کاره ای نبودم که به سوی جبهه بروم این یک نعمت بزرگ الهی بود که خدا بر من بنده خود لطف نمود و خدا کرد به من: ای بنده بیا، بیا بسوی کمال انسانیت، بیا که نعمت جبهه را به تو دادم. مردم! بدانید خدا بود که مرا روانه جبهه نمود و لطف الهی خود را از من دریغ نکرد. مردم با شما سخن می گویم، با شما مردمی آگاه، شاید باشید که سختم را گفتم، مردم قلب مرا خدا گریان نمود. برای آمرزش گناهانم دلم را آرام و آرام در برابر کمبودها و نفس مرا کشت تا اطاعت شیطان نکند. بمن نعمتی عالی عنایت نمود که اطاعت امر خدا کند، همیشه مواظب من است که به راه کج نروم، مرا می نگردد و شما مردم را می نگردد. اعمال همه ما را می نگردد اما چون ارحم الراحمین است گناهان ما را نادیده گرفت و بر گناهان ما سرپوش نهاد تا کسی نبیند و نفهمد. الهی من آن رو سیه بنده ام/ که از زشتکاری سرافکنده ام/ به خان معاصی فرو مانده ام/ ولی گاه گاهی تو را خواننده ام - حبیبم کجا می نماید قبول / که دارم به دل حب آل رسول

آری ای مردم! اینچنین است بیایم به خود آئیم، خدای خود را بشناسیم و به سوی او پر کشیم و حسین را حمایت کنیم. ای مردم! دست از این امام بر ندارید و اگر بردارید تباه می شوید، همیشه حمایت کنید چون او نماینده امام زمان است که آیا می شناسید امام زمان خود را؟ جد او پیامبر اسلام محمد خاتم انبیاء است، او فرزند زهرا و علی است، او فرزند حسین است، او فرزند امام حسن عسگری است، او دوازدهمین امام است، او همان کسی است که اهل بیت وعده آزادی دنیا بدست او را به ما داده اند، آری او مهدی موعود است، مهدی عدالت گستر، مهدی منجی، او امام زمان است، امام خمینی نماینده برحق اوست، به او بچسبید و او را رهائش نکنید. وای بر آن مردمی که دست از آن بردارند، نفرین بر مردمی که او را رهائش کنند، ای مردم! کسی با شما سخن می گوید که تا دیروز در میان شما بود و حال از میان شما رفت، شما هم خواهید آمد یا زود یا در تر، روزی فرشته مرگ به دیدار شما خواهد آمد.

ای مردم! به حرف من گوش دهید و بشنوید سفارش می کنم شما را که قدر این رهبر و این انقلاب را بدانید، فریب منافقین را نخورید آنها دشمنان شما هستند. ای مردم! بیدار و هوشیار باشید که به آغوش آمریکان نروید، اگر از این پیر بیدار دل حمایت کنید هرگز شکست در شما نیست، از او سر مشق بگیرید و از او اطاعت کنید که خدا فرموده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... آری اطاعت کنید از خدا و رسول خدا و حجت خدا و نمایندگان حجت خدا.

وای مردم او جاکسر! دیدم فرزندانان در محرم ۶۲ که چه ها کردند، آیا این وضع تربیت کردن آنهاست؟ چرا از حسین برای آنها نگفتید؟؟ در عزاداری برای امام حسین دنبال ناموس مردم روند؟ ای وای بر شما، دیدم شما را که حسین حسین می گفتید اما نمی دانید این حسین کیست و برای چه شهید شد؟ ای مردم! فرزندانان را اصلاح کنید و عشق به حسین را در دل آنها بکارید. ای مردم او جاکسر! دخترانان را ادب نمایید و پسرانان را آدم، که در روز عزاداری امام حسین عمل نامشروع انجام ندهند. آیا به شما نگفتند که به فرزندانان رکوع و سجود را بیاموزید؟ چرا فرزندانان را وادار نمی کنید که نماز بخوانند؟ ای مردم او جاکسر! دیدم عزاداری برای حسین شما را ... آیا این محرم شماسست؟ آیا این عزاداری شماسست؟ ای وای بر شما، مسجد شما را دیدم و شاهد بودم که خالی از آدم بود. آیا دینتان را فراموش کردید؟ نمی دانید که مسلمان هستید؟ نمی دانید که دینتان اسلام است؟ نمی دانید که مسجد دارید؟ آیا حسین زهرا (ع) را فراموش کردید؟ آیا آن حادثه پهلوی شکسته زهرا را فراموش کرده اید؟ آیا صحفه عاشورا از یادتان رفته؟ ای وای بر شما مردم، دیدم دینداریتان را و مسجد خالی تان را، صف جماعتتان را دیدم که خالی از آدم بود، ای مردم او جاکسر! به خود بیایید، بس است دیگر به دنیای خودتان فکر نکنید ... خدایا تو خود شاهدی که من سخن خود را با این مردم گفتم، نه خود گفتم بلکه تو قدرت سخن گفتن را به من دادی. بار خدایا با این گناهایی که من دارم اگر مرا به جهنم ببری حق من است و عدل تو، اگر به بهشت رهنمود نمایی خدایا عفو توست، خدایا ترس از آن دارم که اگر در قبر حسین به فریادم نرسد، خدایا بجای حسین کس دیگری بیاید که باعث زیادی عذاب من شود، خدایا اگر حسین و اهل بیت نیابند از گناهان من است، پس حق من است عدل تو و اگر حسین و اهل بیت بیابند خدایا این عفو توست، خدایا ترس از آن دارم که از گناهانم نگذری، خدایا اگر از گناهانم نگذری این حق من است و عدل تو. خدا اگر بر من رحم کنی و گناهانم را بیاموزی این عفو توست. ای خدایا من تویی و من بنده تو، بنده شرمنده تو، خدایا من از گناهایی که کردم ناراحت و نالان هستم و از بس که نافرمانی تو نمودم خدایا خسته شدم و اگر خدایا به درگاه تو ارزشی ندارم و روسیاهم. به درگاهت من غلام حسینم (ع)، تو را به حسین از گناهانم بگذر، خدایا تو از گناهانم نگذری من چه کنم؟ خدایا مرا به خانه ام برگردان و بدنم را تکه تکه گردان تا آمرزش گناهانم شود، خدایا لطفی در حق من کن و مرا تکه تکه نما تا اثری از من در این دنیای فانی نباشد. بار خدایا خود مرا به سوی خویش رهنمون نمودی بر خود مرا نا امید بر مگردان.



شهدای سرآموز

خیرالله نجاریان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خیرالله نجاریان
خیرالله نجاریان در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر (بهنمیر) استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
روبابه احمدی و پدرش میرزا نجاریان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید خیرالله نجاریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۹ منطقه میمک در اثر اصابت
ترکش خمپاره به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازنوا (بهنمیر) شهرستان شهید پرور بابلسر
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خیرالله نجاریان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و با درود به تمام شهدای انقلاب اسلامی ایران و سلام بر سید علی خامنه ای.

به خدا اگر تمام ملت ایران در راه خدا و برای اسلام کشته شوند کم است.

و به مادرم این پیام را دارم که اگر من شهید شدم برای من هیچ احساس دلتنگی نکنید و برای شهیدتان که از دست داده اید خدا را شکر کنید و نماز شکر به جای آورید و هیچ احساس نکن که پسر خودت را از دست داده ای.

و تو ای برادر و خواهر عزیزم! هیچ موقع برای من گریه نکنید و ناراحت نباشید و باید افتخار کنید و سربلند باشید که در راه اسلام عزیز کشته شده ام.

و به خدا قسم اگر من هزار جان هم می داشتم، در راه الله و اسلام عزیز فدا می کردم.

و سفارش می کنم اگر جسدم به دست شما رسید در محل خودم در تکیه از نوا خاک کنید.

۱۳۶۰/۱۱/۲۱

خیرالله نجاریان

گاه میمک بی قراری می کند / بر جمالت گریه زاری می کند


در غروب ظاهر نجاریان / گریه بر صبر قناری می کند

شماره: ۲۴۴
تاریخ: ۱۳۶۰/۱۱/۲۱
پوست:

خواهشمند است در پاسخ
باین شماره اشاره فرمائید

بسمه تعالی
جمهوری اسلامی ایران

مرکز پرورش اسلامی جوانان
هلال احمر پایل



بنیاد شهید محترم انقلاب اسلامی قاشمشهر

احتراماً با سلام و دعای خیر عطف بنا به شماره ۱۱۵/۵۱۳/۳ مورخه ۶۸/۱/۲۶ برای در شهید خیرا - نجاریان از اما دگرا ب فعال جمعیت جمعیت هلال احمر شهرستان با بل بوده و در تاریخ ۶۰/۱۱/۲۱ به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام و در تاریخ ۶۰/۱۱/۲۶ بن اثر اما بت ترکش خمپاره بر روی جمجمه مبارکش در جبهه میمک تبه مهدی به بیمارستان امام خمینی ایلام منتقل و پس از خونریزی زیاد بدرجه رفیع شهادت نائل آمده است %

محمد هلال احمر جمهوری اسلامی ایران
سرپرست جمعیت هلال احمر پایل
دبیر خانه بنیاد شهید استان ایلام

شماره: ۱۱۵/۵۱۳/۳
تاریخ: ۶۸/۱/۲۶



شهدای آسمان

حمیدرضا نریمانی

هواشهیید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا نریمانی
حمیدرضا نریمانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه صغری خلیل تبار و پدرش محمدرضا نریمانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید حمیدرضا نریمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای
کله بست شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا نریمانی

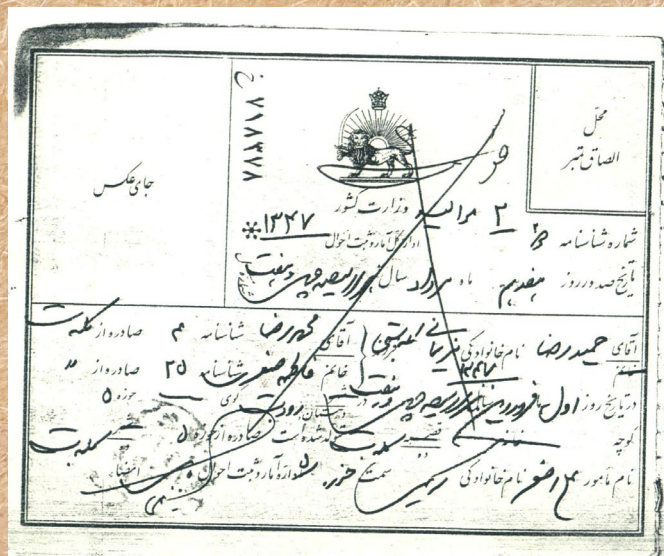
بسم الله الرحمن الرحيم

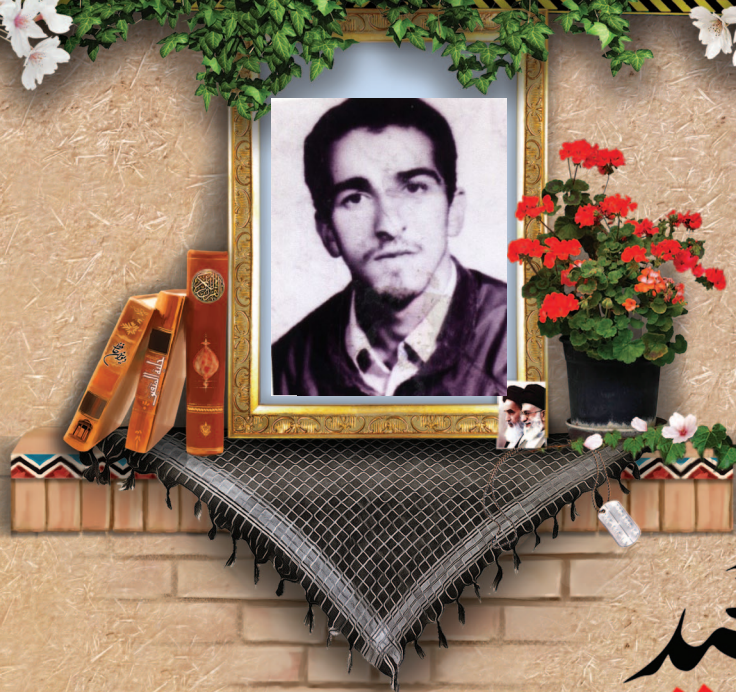
ویژگی های شهید از دیدگاه خانواده:

نسبت به مردم احترام قائل بود. با آن ها خوش خلق بود. نسبت به ادای واجبات و ترک محرمات مقید بود. در نماز جماعت و جمعه شرکت می کرد. نسبت به اهل بیت ارادت خاص داشت و در مراسم های دینی و آیینی حضور پیدا می کرد.

نسبت به والدین نهایت ادب و احترام را رعایت می کرد. با آن ها خوش رفتار بود. کمک حالشان در اداره امور زندگی بود.

روحش شاد - والسلام





شهدای آسمان

جعفر نژاداصغر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر نژاداصغر
جعفر نژاداصغر در ۱۰ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو پورهاشم و پدرش محمدباقر نژاداصغر پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید جعفر نژاداصغر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۰ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کله بست شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر نژاد اصغر

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم

به نام خدا سخن را آغاز می‌کنم چون نام اوست که به ما حرکت و برکت می‌دهد، چون اوست خالق ما و چون اوست رازق ما و پر ماست که در همه حال به یاد او باشیم و شکر نعمت او را بجا بیاوریم. با سلام بر همهٔ دوستان و آشنایان چه در سینه و چه در بسیج و چه در محلهٔ خودمان و با سلام بر پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم و با سلام و درود بر همهٔ شهدای اسلام و معلولین و مجروحین جنگی و با سلام بر همهٔ امت حزب الله و با سلام بر همهٔ آزادیخواهان و مظلومان جهان چه شیعه و چه سنی و چه ادیان دیگر. سخن را آغاز می‌کنم؛ شاید این آخرین نوشته‌های من و به قولی وصیت نامهٔ من باشد. من راه را آگاهانه انتخاب کرده‌ام و در این راه فقط هدفم پیشبرد اسلام به فرمانبرداری از امر و ولایت فقیه است و اگر در این راه کشته شوم و یا بکشیم پیروزیم و هدفم همواره در طول زندگی این بوده که راه خدا را ادامه دهم. اگر من شهید شدم ببخشید من لیاقت شهادت را ندارم، راه شهیدان را ادامه دهید. اگر موفق به زیارت کربلا شدید بدانید که در راه رسیدن کربلا شهید زیاد داده ایم و شهیدان را هرگز فراموش نکنید. عراق جزء شش گوش امام هست که هم اکنون غریب و تنها است، اگر موفق به زیارت آنها شدید به امام حسین (ع) سلام مرا برسانید و بگویید که ما نیز آرزوی زیارت ایشان را داشتیم و در این راه شربت شهادت نوشیدیم. برای من مراسم ترحیم برگزار نکنید و اختیار با شماست. در مراسم ختم من گریه نکنید و اگر خواستید گریه کنید برای امام حسین گریه کنید، برای حسین زمانمان شهید مظلوم بهشتی و ۷۲ تن از یارانش گریه کنید، برای رجائی و باهتر گریه کنید که در آتش خشم منافقین سوختند، برای شهید مطهری - مدنی - دستغیب - صدوقی که همه بدست منافقان ضدبشریت و ضداسلام شهید شدند گریه کنید و به جای لعنت و نفرین بر یزید، لعنت و نفرین بر بنی صدر و رجوی بنیانگذاران این گروه و سردسته آنها امریکا نمائید. شما ای فامیلان! ای دایی‌ها و خاله و...! ای پدر و مادر عزیز! ای برادران و خواهران! و ای! من در اینجا به خدا عشق می‌ورزم و به امام زمان و دوست دارم روح من از این قفس بدن رها شود و به خدا پیوندم، من به دنیا علاقه ای ندارم البته (الدنيا مزرعه الاخره) من شما را به تقوی و تقوی توصیه می‌کنم و توصیه میکنم که احیانا غرور و خود بزرگ بینی و خود را پیشگام انقلاب نشان دادن به خاطر این که شهید داده اید و خانوادهٔ شهید همیشه شما را فرا نگیرد. فقط و فقط برای رضای خدا گام بردارید. و اما تو ای مادر! ای غمخوار و تو ای همه چیز من! مرا حلال کن که اگر حلال نکنی کارم سخت می‌شود، اگر از من بدی دیده‌ای بخاطر خدا حلالم کن. از همهٔ فامیلان می‌خواهم مرا حلال کنید. خواهرانم! تا آنجا که در توان دارید در راه اسلام بکوشید و هر روز و هر شب جمعه که نماز جمعه و دعای کمیل می‌روید مرا دعا کنید. و اما برادرانم و اما تو ای پدر! مرا حلال کن و شب‌ها که به نماز شب می‌ایستی مرا دعا کن، از زحماتی که برای من کشیده‌ای تشکر می‌کنم، من دیگر نیستم که آنها را جبران کنم. امیدوارم خدا به همهٔ شما صبر بدهد. سعی کنید برای از دست دادن من نگرانی نکنید، درست است لیاقت شهادت و شهید شدن را نداشته باشم ولی شما بکوشید پیام شهیدان را به دیگران برسانید. و اما ای امام! ما زندگی کردن و انسان بودن و شناخت واقعی اسلام را از تو آموختیم و تو بودی که به ما درس شهادت و ایثار و گذشت آموختی و این تو بودی که از آن جوان بیکار و بی مسولیت محله‌ها بسیجی ساختی و به جبههٔ جنگ فرستادی. ای امام! ما چگونه از زحمات تو تشکر کنیم که تشکر از زحمات تو را هرگز نتوان، ای امام! تو ما را از لجنزار به گلزار هدایت کردی، ای امام! تو بودی که شب و روز با دعا و شناساندن راه به ما انقلاب را به پیروزی رساندی و هم اکنون به یاری خدا و با مدد امام زمان آمریکا را به زانو در آوری، ای امام! ما اهل کوفه نیستیم تورا تنها بگذاریم، تا جان دریدن داریم از دین خدا و پیروی از تو دست برنخواهیم داشت، ای امام! سخنان تو هر کدام دنیایی از درس است، زندگی تو و هر کار تو دنیایی از الهام انقلاب اسلامی است، ای امام! ما را دعا کن که بتوانیم بر نفس خود پیروز شویم و هم جهاد اکبر و هم جهاد اصغر هر دو توأم با هم انجام دهیم. در آخر امام را دعا کنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار. (۲ بار) در آخر سلام به بسیجی‌ها برسانید و پدر عزیز یا برادر بزرگم محمد رضا از شما یک خواهش دارم این است که اگر این را انجام دهید من یک دنیا ممنون هستم وصیت من این است که ۴۰ تومان را فقط در صندوق فقرا یا فقیرها بدهید. (۲) یک سال برای من نماز بگیرید، (۳) سه ماه برای من روزه بدهید.



شهدای آسمان

حسین نصرالله نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین نصرالله نژاد
حسین نصرالله نژاد در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سکینه پورفلاح و پدرش خیرالله نصرالله نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگواری در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین نصرالله نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ منطقه فاو در اثر اصابت
ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگواری پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کاسگر محله
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین نصرالله نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کسانی که ایمان آوردید سلاحتان را برگیرید پس بیرون روید فوج فوج. (یا بیرون روید باهم) بنام توای خالق بی همتا و ای قادر دانا، به هر جا می نگرم آفرینش تو را می بینم و به هر چه فکر می کنم قدرت و کرم تو را نجسم می کنم. درود و سلام ما به یگانه منجی عالم بشریت، آن ستاره درخشان آسمان امامت حضرت مهدی علیه السلام. سلام ما به روان پاک شهیدان گلگون صحن کربلای حسین علیه السلام تا کربلای ایران. درود و سلام ما به رهبر مستضعفان جهان امام خمینی. اینجانب حسین نصرالله نژاد فرزند خیرالله ساکن روستای کاسگر محله، شهادت میدهم که خدایی بجز خدایی یکتا و خالق بی همتا نیست و محمد بن عبدالله (ص) رسول خداست و علی و یازده فرزندش جانشین ایشان می باشند. اگر خداوند شهادت را لیاقت ما بداند و این سعادت را به ما عطا فرماید و من از شما جدا گردم لازم می دانم چند کلمه ای وصیت نمایم: ابتدای وصیتم به مادر گرامی و ارجمندم: همیشه در این فکر بوده ام که چگونه از زحمات مادرم قدر دانی کنم و یا در جبران آن همه مصیبت ها ورنج ها بکوشم. یا در این اندیشه بوده ام که آیا می توانم ادعا کنم که زحمات مادرم را جبران کرده ام؟ ای مادر! هرگز نتوانستم پاسخ این افکار را بیابم. همیشه آرزو می کردم که قبل از مادرم بمیرم و در روز وداع، جدایی مادرم را نبینم. مادر جان! به بزرگی ات مرا ببخش و هر بدی که از من دیده ای، عفو نما. مادر جان! سفارش تو را به حضرت زهرا خواهم کرد. اما وصیتی به پدر عزیزم: پدر جان! اگر امروز بپیکرم را جلوی چشمت می بینی بخاطر راهی هست که شما با خواندن نماز و قرآن و شناخت اسلام به من نشان داده اید. چون اسلام در خطر بود و صدای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان به گوشم رسید، پای در این راه نهادم و به انتهایش رسیدم. ام. پدر جان! در تمام کارها کما فی السابق صبر پیشه سازید چون صبر کلید از میان بردن هر خشم و بدی میباشد. پدر جان! به بزرگواریت هر بدی از ما دیده ای مرا ببخش!

و شما ای خواهران! حجاب و برادرانم! اخلاق نیکو را پیشه خود سازید و هرگز با کار خلاف خود، بهانه به دست دشمن ندهید. اما سخنی چند با افراد بی تفاوت ... شمایی که هنوز رنگ جبهه را ندیده اید و حتی کمک مالی هم ننموده اید، شما دیگر چه مرگتان است؟! آیا اگر دزدی به خانه شما می آمد و ضمن دزدی به همسر و دخترتان تجاوز می کرد این دزد متجاوز را رها می کردید؟ به خدا سوگند هرگز! آیا شما با دشمنی که در هویزه با دختران نوعروس آنگونه رفتار کردند یا در شهر بر و جرد و میانه کودکان کرولال دبستانی و دختران معصوم دبیرستانی را به خاک و خون کشیدند، دم از صلح می زنید؟ اگر از میان شما کسانی هستند که می گویند: اگر او به جبهه نمی رفت چنین صحنه ای اتفاق نمی افتاد (کشته نمی شد) خوب است به آیه ۱۶۸ آل عمران قرآن کریم دقت کنند که فرمود: (آن کسانی که در جنگ با سپاه اسلام همراهی نکرده گفتند اگر خویشان و برادران ما نیز سخن ما را شنیده به جنگ (احد) نرفته بودند کشته نمی شدند. ای پیغمبر به چنین مردم منافق بگو: پس شما که برای حفظ حیات دیگران چاره توانید کرد، مرگ را از جان خود دور کنید اگر راست می گویند. سخنی چند با برادران دانش آموز، خصوصا دبیرستانی: برادرانم! بدانید که علم همانند ماشین تندرویی است که انسان را خیلی زود به مقصد می رساند ولی اگر راننده خوبی نداشته باشد (یا اخلاقی در کار ماشین روی دهد) به همان نسبت به خطر نزدیک تر می شود.

پس علم خود را مجهز به ایمان کنید تا از خطر انحراف آن بدور باشید، من از مردم تقاضا دارم تا برای جلوگیری از انحراف جوانان، محل مخصوصی را برای مطالعه و ورزش جوانان محل در نظر بگیرند و با خرید میز پینگ پنگ و دیگر لوازم ورزشی، ساعت مخصوصی را برای استراحت روحی و جسمی جوانان بگذارند. سعی کنید در کارهای خیر از هم سبقت بگیرید و اینقدر پشت سر هم بدگویی و غیبت نکنید، والله از غیبت کردن پشت سر همدیگر پرهیزید که جزای سخت دارد. از قول من به این بی تفاوت ها بگوئید: که آیا با گذشت هفت سال از جنگ واقعا نمی دانند که این جوانان، این گلهای نشکفته که هریک آرزوهایی در دل داشتند، برای چه کشته می شوند؟ آیا نمی دانند که خدای نخواستگ اگر اسلام شکست بخورد، دشمن به سراغ آنها هم خواهد آمد؟ پس با بینش عمیق تر و وجدانی آگاه تر به مسائل جنگ بنگرید. ای پدرها و مادرها! اگر خداوند یک فرزند عاقل و اسلامی به شما لطف کرد در برابر نیاز خداوند (در اصل برای رفع نیاز خودتان) دریغ ننمائید، که فردای قیامت خداوند و پیامبر (و حضرت فاطمه س) از شما ناراحت می شوند و مشمول شفاعت آنها قرار نمی گیرید. ای مردمی که شبهای محرم حسین، حسین می گفتید! امروز وقت یاری حسین زمان است، اسلام در خطر است، از جان خود دریغ ننمائید. چه خوب است که انسان جان خود را در راهی فدا کند که هم دنیا و هم آخرت برای او شوکت و جایگاهی خاص برای او داشته باشد. در پایان، ای مردم! هر بدی از من دیدید به بزرگواریتان مرا ببخشید.

شما را سفارش می کنم که پاسخگوی ندای امام امت باشید. مردم! امام، امام، امام را تنها نگذارید و دلش را درد نیاورید که همانا دل امام زمان ما را درد می آورد. مردم! به امام عشق ببندید که بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد. به خانواده های شهدای مفقودالجسد و رزمندگان احترام بگذارید. خداوند یار و یاورتان باد. خداحافظ.



شهدای آسمان

جانعلی نعمت زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جانعلی نعمت زاده
جانعلی نعمت زاده در ۳۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صفیه حسن زاده و پدرش ابوالقاسم نعمت زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید جانعلی نعمت زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت گلوله توپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای رودبست شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جانعلی نعمت زاده

بسم رب الشهداء والصدیقین

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان « الحمد لله رب العالمین و العاقبة لاهل التقوی و الیقین »
با اعتقاد داشتن به یگانه خداوند متعال و آمدن ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر از جانب پروردگار و اطمینان و ایمان قلبی به روز قیامت و عالم پس از مرگ و فشار قبر و سوال و جواب در قبر و با اعتقاد قوی به امامت دوازده امام معصوم (ع) که علی بن ابیطالب (ع) اولین امام بر حق و حضرت بقیه الله الاعظم (عج) آخرین آنهاست، این آخرین کلمات و حرف دلم را که در این آخرین لحظات زندگی از زبانم جاری می شود و شاید از این نظر که واقعا از درون قلبم بیرون می آید برای شما به عنوان یادگاری بماند را آغاز می کنم.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» سوره توبه آیه ۱۱۱

خدا با انسانهای مومن معامله می کند. خداوند خریدار است و مومنین فروشنده، متاعی که فروخته می شود مالها و جانهای ما است و بهایی که از او خواهیم گرفت بهشت ابدی اوست و حالا کدام انسانی است که بخواهد از این معامله بزرگ و ارزشمند مضایقه کند. زیرا آنچه که می دهیم مال بی ارزش و جان ناقابل است که اگر از دادش مضایقه هم بکنیم بالاخره از ما خواهد گرفت. بنابراین آنانکه خدا را خوب شناخته اند مانند امام حسین (ع) و هفتاد و دو تن از یارانش و مانند بهشتی مظلوم و رجایی و باهنر و شهدای کربلای خونین غرب و جنوب ایران به راحتی جان خویش را در راه خدا ایثار می کنند و اکنون من نیز همچون دیگران مدتی قبل در میان شما بودم.

راستی چه می بایست کرد؟ آیا باید شاهد هجوم وحشیان و کفار بعثی به میهن اسلامی و حکومت الهی بود، ولی از خودمان هیچ حرکت و جنبشی نشان ندهیم؟ و یا که باید کمر همت بست و چونان امواج خروشان، پیرصلابت و بی امان، بر صخره های کفر و ظلم کوبید، پس ما دو راه بیشتر نداریم: یا راه پر خطر و با عزت حسین (ع) و یا دین پر بهاء را به دنیای زودگذر فروختن و ذلت و خاری یزیدیان را بر جان شیرین خریدن.

و اگر پیرو مذهب حسین (ع) هستیم، پس بایستی، بخون سرخ، غرق شدن در میان گودی قتلگاه و به اسارت رفتن کودکان و زنها و به شهادت رسیدن علی اکبر (ع) و علی اصغر (ع) شیرخوار و قاسم (ع) نوجوان و قطع شدن دو دستان حضرت ابوالفضل العباس (ع) و هزاران درد و رنج در راه دفاع از حریم مقدس اسلام را پذیرا و متحمل گردیم. و حالا که خداوند به ما توفیق داده است که از میان این دو راه، راه حق را برگزینیم، پس سستی و درنگ و غفلت از مکر اهریمنان نمودن ننگ است.

بی روح دل آرام، دل آرام نگیرد / این بخت مرا نیست که آرام بمیرم

به هر صورت ما به طور آگاهانه و عاشقانه رفته ایم تا انتقام پهلوی شکسته حضرت زهرا (س) را بگیریم، ما رفتیم تا انتقام سر بریده حضرت سیدالشهداء (ع) را بگیریم، ما رفتیم تا علم حضرت ابوالفضل العباس (ع) را برافرازیم. و شما هم در این راه زینب وار راه ما را ادامه دهید، دست از امام برندارید، چون آنچه که در تداوم انقلاب شکوهمند اسلامی و ادامه راه شهیدان، از اهمیت خاصی برخوردار است، پیروی از مقام ولایت فقیه می باشد، مبدا که این رهبر بزرگ و مرجع عظیم الشان را تنها بگذارید. بنابراین ای کسانی که دوست دارید به اسلام و انقلاب خدمت بکنید، ای کسانی که خود را پیرو و شیعه علی (ع) میدانید، ای کسانی که آرزوی حضور در صحرای کربلا را بر سر دارید که ای کاش در روز عاشورا می بودید و حسین (ع) مظلوم را یاری می دادید، آری هنوز هم دیر نشده است و اکنون نیز هر لحظه به گوشمان این ندا می آید.

گویی ز حریم نینوا می آید / آوای غریبانه هل من ناصر / از حنجر سرخ کربلا می آید

جانعلی نعمت زاده

پس به گذشته خود افسوس مخورید که الآن نیز هنگامه نبرد با دودمان بنی امیه است و یزیدیان زمان متشکل از آمریکای جهانخوار و شوروی تجاوزگر و صدام مزدور، در مقابل صفوف آهنین جان بر کفان عاشق حسین (ع) صف آرای می کنند. و در خاتمه چند کلامی با افراد خانواده ام سخن می گویم: شما ای پدر عزیزم! می دانم که محبت من در دل تو بسیار است و رنج و اندوه از دست رفتن من برایت سنگین می باشد، ولی در راه الله و در راه به ثمر رسیدن حکومت اسلامی، بسی ناچیز است و بدانید که شما، فرزندان را از دست ندادید، بلکه چیزی را بدست آوردید و این همان مجد و عظمت اسلام و سرافرازی نسل آینده مسلمین است. پدر گرامی! از زحمات شما بسیار تشکر و قدردانی می کنم که همواره از کوچکی برای اینکه انسان بشوم، مرا ترغیب و تشویق نمودی و از خدای بزرگ برای شما پدر و مادرم جایگاهی والا در بهشت مسئلت می کنم. اما شما مادر مهربانم: می دانم که غم از دست دادن فرزند، برایتان خیلی دشوار و مشکل است، اگر چه من بگویم مادر! مرا فراموش کن تا تسکین خاطر برای تو باشد ولی می دانم که این مسئله برای مادری که با هزاران رنج و سختی بمدت هیجده سال برای جگر گوشه اش زحمت کشیده است کار آسانی نیست. ولی مادر عزیزم! عمر دنیا کوتاه است و انسان همیشه زنده نیست تا بتواند برای خدا و اسلام خدمت کند، و الآن بهترین موقع برای یاری کردن دین خداست و چه بهتر که مرگ انسان، شهادت در راه خدا باشد که من نیز از درون قلبم آن را پذیرفتم و شهادت تنها چیزی است که می تواند گلوی مرا سیراب کند.

کشته شدن در راه حق آرزوی ماست / گر چه دشمن تشنه بخون گلوی ماست

و من شهادت (فی سبیل الله) را با آغوش باز و رویی گشاده و بشاش استقبال می کنم و بر اینم از غسل شیرین تر است، بلکه حتی عروس واقعی ما شهادت است و صفیر گلوله برخاسته از خشم عدو، عقد ما را خواهد خواند و در پوششی از خون تازه و و بارش ثقل سرب در حلقه سنگر، عروس شهادت را در آغوش خواهد کشید.

پدر و مادر عزیزم: شرمسارم از اینکه موقع رفتن به جبهه با شما خداحافظی نکردم و در آخرین وداع شما را ندیدم، چون شما به زیارت ثامن الائمه حضرت امام رضا (ع) رفتید و من برای رضای خدا به زیارت خدای رضا (ع) رفتم. به هر حال مادرا!

دیگر منشین چشم براه بر گذر امشب / بر خانه پر مهر تو امشب نیام

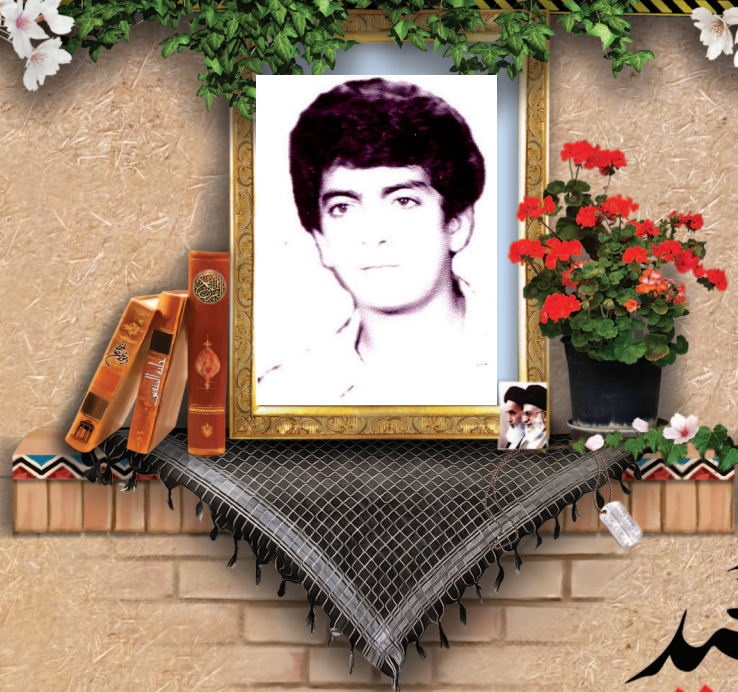
آسوده بیارم و مکن فکر دگر هیچ / بر حلقه این درب دگر پنجه نسایم

اما شما برادران و خواهرانم! می دانم که در انتظار آمدن من لحظه شماری می کنید و همیشه چشم به درب منزل دوختید تا شاید بار دیگر مرا در جمع خود ببینید، ولی چه باید کنم، در حالیکه خدا مرا به میهمانی دعوت کرده است و من هم بسیار عاشق دیدار او هستم، اما از آنجا که من به شما بی وفا نبوده ام، لذا به شما وعده دیدار در سر پل صراط می دهم، ان شاء الله بارخدا: اگر چه در زندگی چیزی ندارم که در راه رضای تو نثار کنم ولی این زندگی و جان ناقابلیم که خودت به من ارزانی داشتی راه امیدوارم که بتوانم به تو پس بدهم، چرا که امانت پس دادنی است.

در پایان از همگی تقاضای حلالیت دارم

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

شلمچه بهمن ماه ۱۳۶۵



شهدای سیدمهدی

سیدمهدی نورانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمهدی نورانی
سیدمهدی نورانی در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه مدائنی
و پدرش سید آقاجان نورانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدمهدی نورانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۰۵ منطقه آبادان در اثر اصابت
ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید مهدی نورانی

بسم الله الرحمن الرحيم

ویژگی های فردی از دید خانواده:

تا قبل از ۶ سالگی سوره های کوچک قرآن را حفظ کرد. از همان کودکی هنگام نماز خواندن کنار من و پدرش می ایستاد و حالات مان را تکرار می کرد. بعدها که بزرگتر شد به ادای نماز اول وقت خیلی اهمیت می داد.

به انجام مستحبات هم پای بند بود. هنوز به سن تکلیف نرسیده بود که روزه هایش را می گرفت. وقتی از مدرسه بر می گشت، در کوچه می ایستاد و به پیرزن ها و پیرمردهایی که در حمل و وسایل سنگین منزلشان مشکل داشتند، کمک می کرد. برای خود کبوتر هم زیاد داشت.

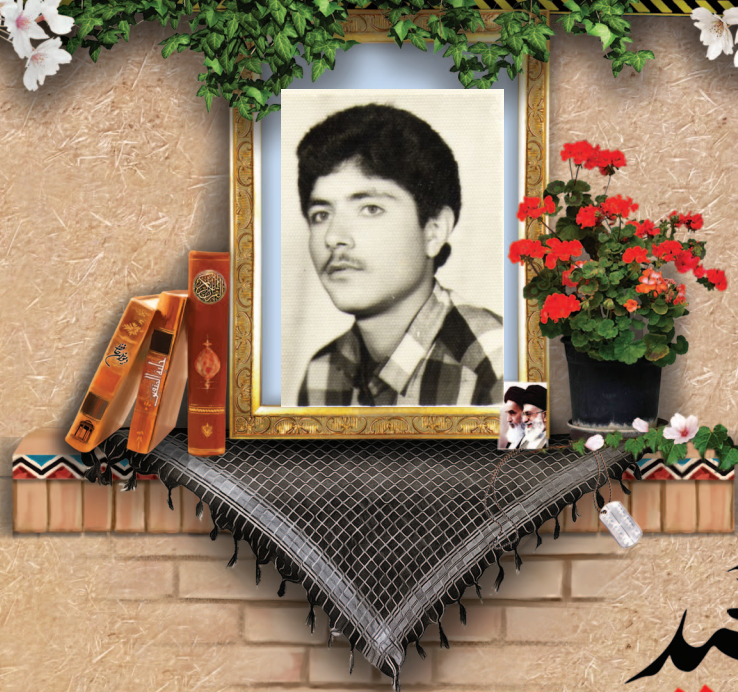
فعالیت در جهاد و انجمن اسلامی و بسیج از جمله ترغیب جوانان به حضور در جبهه، جمع آوری کمک مردمی برای رزمندگان. در زمینه مقاله نوشتن هم در پایگاه شرکت داشت. خوش خلق بود نسبت به والدین و احترام خاصی برایشان قائل می شد. به طوری که هرگز جلوتر از آن ها راه نمی رفت حتی به اعضای خانواده هم نسبت به احترام به پدر و مادر سفارش می کرد.

چهارم مرداد ۱۳۴۵ در اوجاکسر از توابع رودبست در بابلسر متولد شد.

چون پدر بزرگش ارادت خاصی به امام زمان داشت نام او را مهدی گذاشت، چرا که در ایام ولادت آقا امام زمان به دنیا آمد.

گفته ی مادر شهید: من قبل از به دنیا آمدنش سعی می کردم در همه معاشرت هایم دقت لازم را داشته باشم. در انتخاب غذاهایم و سواس خاصی به خرج می دادم. در مراسم های دینی شرکت می کردم.

والسلام - روحش شاد



همکلاسی آموز شهید

سیاوش نوعی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیاوش نوعی
سیاوش نوعی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
مشکین شهر استان اردبیل دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حبیبه
سلطان زاده و پدرش انشاءالله نوعی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید سیاوش نوعی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۹ منطقه ماووت عملیات نصر ۴ در
اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور بابلسر استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیاوش نوعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

رسول گرامی می فرمایند: یا علی هر که وقت مرگش وصیت خوب و کامل نکند، مُردن او نقصانی دارد و به شفاعت نایل نشود. آنقدر به جبهه می روم تا شهید شوم. وصیتی دارم به جوانان و پدران و مادران: ای جوانان! نکند که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! مبادا که در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندان خود به جبهه جلوداری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب حضرت زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود، همه مثل خاندان رسول خدا جوانانتان را به جبهه های نبرد بفرستید و حتی جسد او را هم تحویل نگیرید زیرا مادر وهب فرمود: پسری را که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم.

برادران و پدران استغفار و دعا را از یاد مبرید که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازد و شما را از روحانیت متعهد جدا ن سازند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرت هاست.

حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه دارید و در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید.

پدر و مادرم برادر و خواهرم! خود را برای تحمل رنج ها و مصیبت ها و ناکامی ها آماده سازید و دل قوی داشته باشید که اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت اجتماعی شما می کاهد بر زبان نیاورید.

و اگر مرا دوست دارید بر من گریه نکنید و امید وارم مرا حلال کنید و هر چه بدی کردم برای شما مرا ببخشید، شاید در موقع نادانی و بچگی بر شما حرفی زده باشم ببخشید و حلام کنید.

ای اباذر پرهیز که مرگ به هنگام غفلت گریبانت را نگیرد (پیامبر (ص))

با پیشوایان کفر بیجنگید که هیچ پیمانی برای آنان نیست. (قرآن کریم)

روم بر یاری اسلام / حلالم کن تو ای مادر

به جبهه می شوم اعزام / حلالم کن تو ای مادر

خداوند یاورم باشد / حسین تاج سرم باشم

اگر گشتم به خون غلطان، برای یاری قرآن / حلالم کن تو ای مادر

دلخواه که یک رزمنده میرم / مثال هر شهید در جبهه میرم

بیندم عهد و پیمان با خدایم / دعا دارم به درگاه خدایم

وصیت نامه سیاوش نوعی



شهدای آسمانی

محمد کاظم یحیی تبار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد کاظم یحیی تبار
محمد کاظم یحیی تبار در ۱۵ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده نساء بابائیان و پدرش احمد یحیی تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگووار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد کاظم یحیی تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۰۲ منطقه قصر شیرین
در اثر اصابت ترکش به دو پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگووار پس از تشییع در گلزار روستای آرمیج کلا شهرستان شهید
پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد کاظم یحیی تبار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قسمتی از وصیت نامه شهید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده نپندارید بلکه آنها زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می طلبند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ - به شهیدان راه حق مرده نگویید آنها زنده اند بلکه شما نمی دانید. سلام بر قصر شیرین، سلام بر سرزمین خون رنگ قصر شیرین، سلام بر مهدی درهم کوبنده ظلم و فساد. سلام بر خمینی کوبنده کفر و منافقین. سلام و درود فراوان بر ارواح پاک شهیدان. سلام بر شهیدانی که با اینار خون سرخ خویش درخت تنومند انقلاب اسلامی را بارور ساختند و درود فراوان بر امت شهید پرور ایران.

کشته شدن در راه حق آرزوی ماست / گرچه دشمن تشنه به خون گلوی ماست

خدمت پدرم، مادر عزیزم؛ سلام عرض میکنم. پس از تقدیم عرض سلام امیدوارم که همیشه زیر پرچم اسلام موفق و موید باشید و از خداوند همیشه آمرزش گناهان خود را بنمائید تا شاید خداوند بزرگ از گناهان ما درگذرد. پدر و مادر عزیزم! خود بهتر از شما میدانم که چه قدر برای من زحمت کشیده اید و مرا به این اندازه رسانیده اید تا عصای دست پیری شما گردم. اما ای مادر عزیزم! برایم نگران نباش زیرا، امروز در برهه ای از زمان واقع شده ایم که تمام کشورها بر ما هجوم آورده اند و بهترین فرزندان اسلام را بی رحمانه به شهادت یا در زیر خروارهای ساختمان له می کنند.

ای خدا تو خود از دل های ما با خیر هستی که چقدر برای رهایی این کشورمان تلاش می کنیم و خواهیم نمود. ای خدای بزرگ من! در عین حال این تجاوزاتی که این بعضی ها به محلات ما نموده اند و در این میان عده ای اسیر و بی خانمان میشوند، از مسئولیت عظیمی که به دوش هر فرد مسلمان است ما هم احساس مسئولیت خواهیم نمود تا این که خداوند از ما راضی و خوشنود گردد و همان هدفی را که خداوند برای تمام انسان های در حال تلاش در راهش در نظر گرفته ان شاءالله به ما هم توفیق آن هدف را بدهد.

در پایان چند سخنی که باید به برادران و خواهران عزیزم و امت شهید پرور ایران به خصوص دوستان و برادران انجمن اسلامی آرمیچ کلا دارم به قرار زیر است.

خواهران عزیزم! امروز تمام شما باید زینب را الگوی خود ساخته و زینب وار راه شهیدان را ادامه دهید. ای خواهران من! به سال های قبل از زندگی خود بنگرید که دشمن به هر طریقی که بود توانست حقیقت اسلام را از بین ببرد، با درست کردن شهرک فحشا بهرین خواهران ما را که می بایستی، دیندار باشند طوری آنها را درست کرده بودند آنچه را خود می خواستند. و از شما می خواهم که با حفظ حجاب های خود مهم ترین ضربه را امپریالیسم آمریکا بزنید.

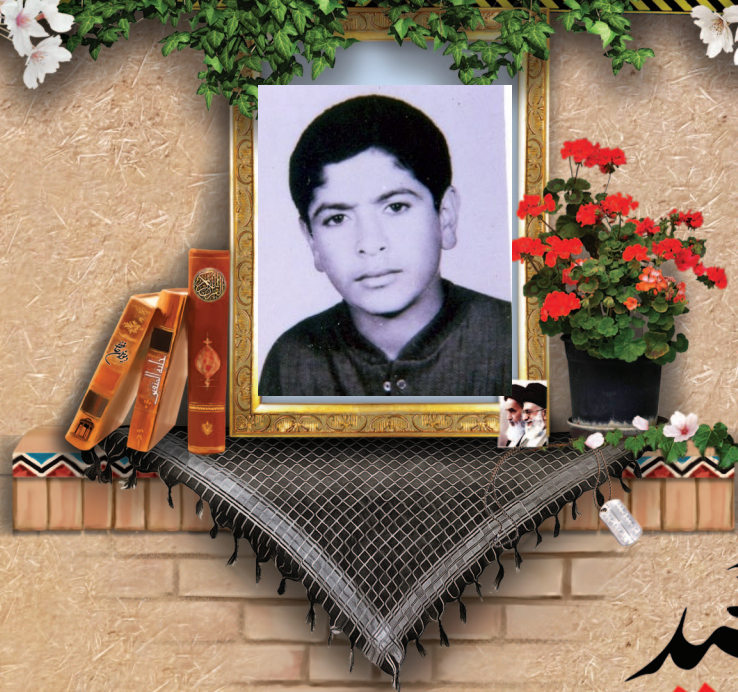
برادران عزیزم! از شما می خواهم که بعد از شهادت ما را ادامه دهید به خدا قسم این راه، راه حق است و در غیابم از شما می خواهم که با این منافقین دیو صفت رابطه ای نداشته زیرا این ها همان دشمنی هستند که امام حسین (ع) فرمود: آنها از پشت به لشکر اسلام ضربه زدند و می زنند و با آنها با سرسختی مبارزه کنید.

برادران عزیزم! از شما می خواهم که اگر خداوند توفیق شهادت را به من اعطا کرد در تشیع جنازه ام نگذارید منافقین دیو صفت شرکت کنند و اگر به جنازه ام دست زدند در پیشگاه خدا و در پیشگاه مهدی موعود (عج) از شما شفاعت نخواهیم نمود و بایستی جنازه ام را هفت بار آب بکشید زیرا که سنگ آن را لیسیده است.

امت شهید پرور ایران! سخن بنده شهید حقیر تازگی ندارد و شما شاهد تشیع جنازه شهیدانی را که هر یک با خون سرخ خویش خط امام را بهترین خط کفر شکن اعلام کرده اند، بایستی مبارزین اسلام را در هر سنگر و در هر محیطی پرورش دهید تا اسلام راستین در فردای پیروزی به تمام جهان بفهماند. (والسلام) و در آخر این شعار همیشگی رزمندگان را تکرار کنید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیافزا.

خدایا خدایا رزمندگان ما را، پیروزشان بگردان - خدایا خدایا منافقین را از صدر روزگار برانداز.



شهدای آسمان

رمضان یوسفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان یوسفی
رمضان یوسفی در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه
طالبیان و پدرش حسینعلی یوسفی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضان یوسفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه جزیره مجنون در اثر
جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای رودبست
شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضان یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

با حمد و ثنای خدای سبحان و درود به روان پاک سید انبیاء الهی حضرت ختمی مرتبت رسول اعظم ابوالقاسم محمد (ص) و ائمه طاهرین و اوصیاء معصومین (ع) و اولیاء مقرب درگاه الهی.

سلام بر ارواح طیبه و پرفروغ شهیدان همیشه جاوید و درود بر تمام پویندگان راه حق و حقیقت و سلام بر سالار شهیدان حسین بن علی (ع) این سردار آزاد مردان جهان. من بارها زیارت عاشورای تو را می خواندم و دائماً می گفتم: ای کاش من با شما در صحرای کربلا می بودم و از دین خدا و از تو ای وارث آدم (ع) ای ثمره هستی و ای امام برحق، حمایت می کردم و در راه دفاع از آرمان های مقدست می جنگیدم و جانم را خالصانه در راه تو فدا کرده و خون ناقابل را پپای درخت حیاتبخش اسلام نثار می نمودم.

آخر این جان چه فایده؟ مگر اینکه در راه خدا باشد و در رکاب همزمان اسلام و باران فداکار و متعهد و با ایمان از دست بدهم. البته بدانید مرگ هرگز نابودی نیست، کسانی که از مرگ می ترسند و از رفتن به جبهه پرهیز می کنند در واقع مرگ را نابودی و فنا می دانند هر چند به ظاهر مسلمان باشند.

براستی اگر من ۶۰ سال عبادت و راز و نیاز می کردم هرگز به اندازه اینکه در راه خدا شهید شوم، مقام و منزلت و اجر و پاداش نمی داشتم. چه اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: (قَوْو كَلَّ ذِي بَرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ قَوْوَهُ بَرٌّ) بالاتر از هر نیکی، خوبی دیگری هست تا برسد به شهادت که هرگاه انسانی در راه خدا کشته شود بالاتر از آن هیچ نیکی و خیر دیگری وجود ندارد. بر اساس این حدیث و آیات متعددی که در قرآن پیرامون جهاد و شهادت وارد شده است پی به عظمت شهادت برده و اجر و منزلتی که شهید دارد را درک می کنیم.

ای برادر مسلمان! اگر می خواهی به قرآن عمل نمایی، اگر مقام و منزلت جاودانی طلب می کنی، بیائید از قرآن درس جهاد در راه خدا بیاموزید، بیائید از بزرگ آموزگار کلاس شهادت، اباعبدالله الحسین (ع) درس ظلم ستیزی و مبارزه با کفر و ستم بیاموزید، به جبهه بیائید و امداد خدایی را ببینید تا هم از جهاد اکبر و هم از جهاد اصغر و امتحان الهی سربلند بیرون آئید و در دنیا و آخرت، اجری پایان ناپذیر نصیب شما گردد.

چنانچه حضرت علی (ع) می فرماید: (إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ) همانا بدرستی که جهاد از درهای بهشت است. اما شما خانواده گرامی، پدر عزیز! هرگز از شهادت من نگران و ناراحت نباش زیرا که مرا از دست نداده ای بلکه مرا به دست آورده ای، چون من شهید در راه حق گشته ام و انشاءالله تو نیز در صف صابران در راه خدا باشی.

مادر عزیزم و ای برادرانم: شما نیز ناراحتی نکنید بلکه صبوری پیشه نمائید، مخصوصاً تو مادر مهربانم. و اما شما دوستان گرامی ام: سلاحی که از دست من افتاده را بردارید و در راه اسلام تبلیغ و جهاد کنید. به جوانان گروه مقاومت توصیه می کنم که همواره مکتبی رفتار کنید و همه چیز را برای مکتب بخواهید و بیشتر به مسجد و دعای کمیل و مخصوصاً جبهه اهمیت بدهید.

در آخر کلام اینکه مادر عزیزم! برادر کوچکم را از طرف من بیوس و درس جهاد و آزادمردی را از کوچکی در گوشش بخوان و سعی کن که او در آینده آزادمرد بار آید.

دیگر عرضی ندارم جز اینکه پیروزی نهایی مسلمانان بر کفر جهانی را آرزو می کنم.

(والسلام)



همکلاسی آموز

قربان یوسفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربان یوسفی در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شکوفه قلیپور و پدرش قاسمعلی یوسفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بابلسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید قربان یوسفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه جزیره مجنون در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۶ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای دارابندین روشن شهرستان شهید پرور بابلسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربان یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - کسانی که در راه ما جهاد کنند آنان را به راهمان هدایت خواهیم کرد. (قرآن کریم)

به نام آن خدایی که از مومنان، جان ها و اموالشان را خریداری می کند تا در برابرش بهشت برای آنان باشد. آن ها در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است که در تورات، وانجیل و قرآن ذکر شده است و چه کسی خدا، به عهد خود وفادارتر است. اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این پیروزی (برای شما) هست. آنها (مومنان) اینگونه هستند: توبه کنندگان، عابدان، سپاس گویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود از مرزهای الهی و بشارت بده مومنان و شهدا را که پرتوافشان و شمع فروزنده اجتماع اند. اگر پرتو افشانی آنها در ظلمات و استبداد و استعباد نبود، انسان ها راه به جایی نمی بردند و ما به این طریق، ایثار و از خود گذشتگی و شهادت طلبی را از سرور و سالار شهیدان امام حسین (ع) آموخته ایم چون ما از مکتب حسینی هستیم و شهادت یک تکامل است در رسیدن به هدف های اسلامی که از رهبر بزرگوار و امید مستضعفان امام امت خمینی بت شکن آموخته ایم و رهبری که فقط برای اسلام و نجات مسلمین از چنگال جنایتکاران قیام کرده است. ((وصیت به پدر مادر))

پدرم: اگر من به فیض شهادت نایل گشتم، گریه نکنید تا موجب خوشحالی منافقین و کوردلان و فاسدان نشود.

مادر مهربانم: این را بدان که اگر لیاقت پیدا نمودم تا شهید شوم، این هم در دنیا هم در آخرت، برایت بالا ترین افتخار است. مادران: مبدا از رفتن فرزندانمان به جبهه های حق علیه باطل جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که او به تنهایی غم ۷۲ شهید را تحمل کرد.

((وصیت به برادرانم)) برادرانم: استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین مرهم برای تسکین دردهاست. همیشه به یاد خدا باشید و در راه خدا قدم بردارید و حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه آرید و نگذارید اسلحه ام بر زمین بیافتد و راه مرا ادامه دهید.

سلام مرا به امام امت (رهبرم) برسانید و بگوئید تا آخرین قطره خونم، سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خداوند پیمان میبندم تا در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) باشم و سنگر دفاع از او را خالی نکنم، تا هنگامی که همه ی احکام اسلام در سایه توجهات امام زمان (عج) به اجرا درآید.

((مناجات)) خدایا، مرا ببخش و از گناهانم در گذر چون تو بسیار بخشنده و مهربانی.

خدایا، من با تو پیمان بسته بودم که تا پایان راه بروم، پس بر پیمان خویش همچنان استوارم گردان. پروردگارا! من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفادارم، زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند، دست از او نخواهم کشید، پس تو ای خدا مرا ثابت قدم بدار.

خدایا، سوگند به ثار الله، جندالله را، در سنگ روح الله، برای شکست عدو الله و استقرار حزب الله، که زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن.

در بساط خویش دارد بهترین کالا شهید / می کند کالای خود را با خدا سودا شهید
 بهر استقلال اسلام از خم چوگان مرگ / گوی سبقت را ز میدان می برد تنها شهید
 سرخط آزادی ما را به میدان نبرد / می کند با خون سرخ خویشتن امضاء شهید
 می شود وارد به جنت روز محشر بی حساب / بسکه قدرش هست عالی نزد خلاق شهید
 میدهد سر تا نیارد پیش دشمن سر فرود / بهترین فردست بین مردم دنیا شهید
 سینه را آماج رگبار مسلسل می کند / چون ندارد ذره ای از دشمنان پروا شهید
 مرگ او بنیانگذار خشت کاخ زندگی است / زآن که دین را می کند با خون خود احیا شهید
 هیچ می دانی چرا از ظلم و بیداد یزید / شد حسین ابن علی در روز عاشورا شهید
 خواست گوید ای بشر از بهر استقلال دین / جان دهم امروز تا کردی تو هم فردا شهید
 خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

والسلام (قربان علی یوسفی روشن - شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۶۷)